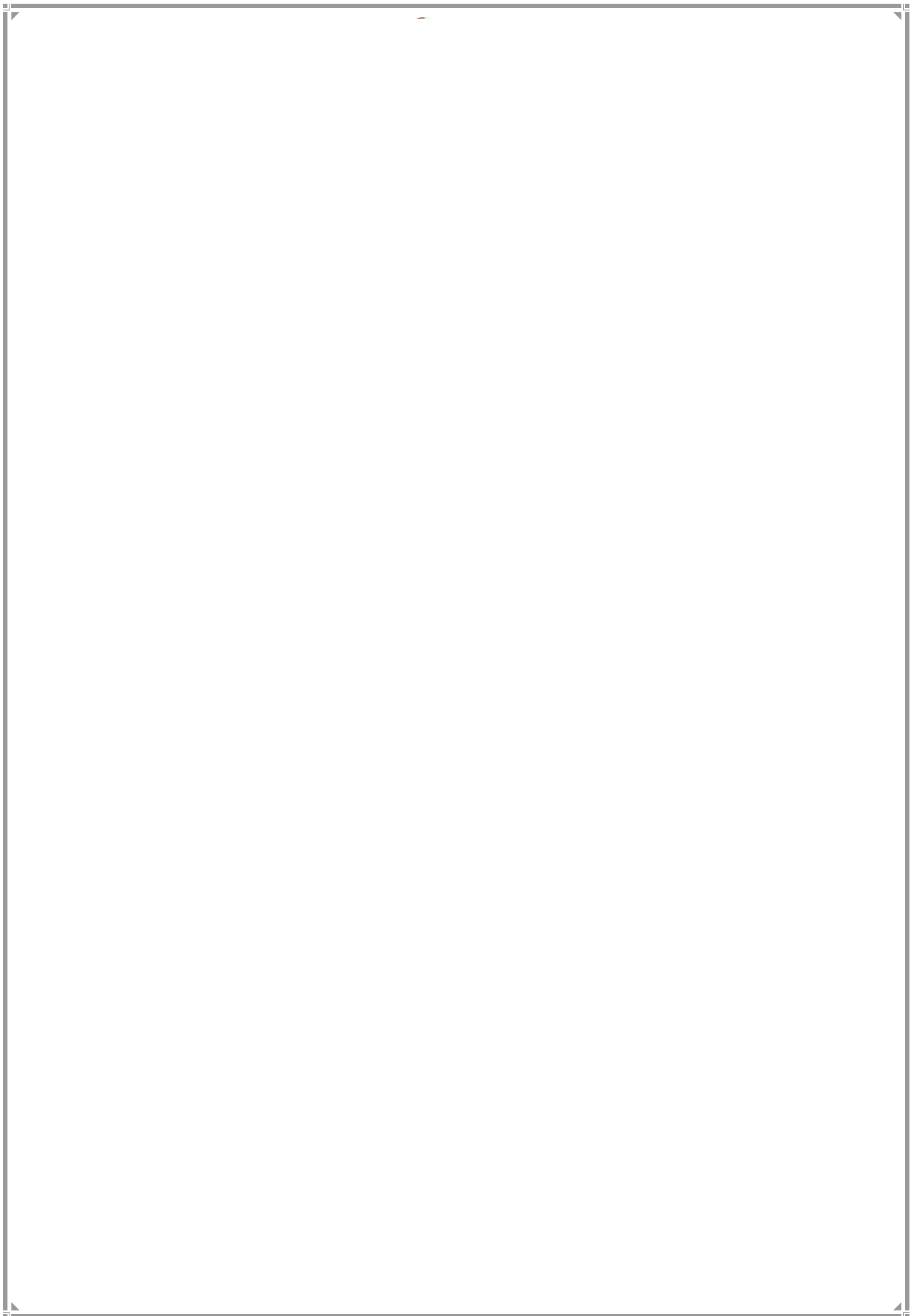


شماره - ۷۹

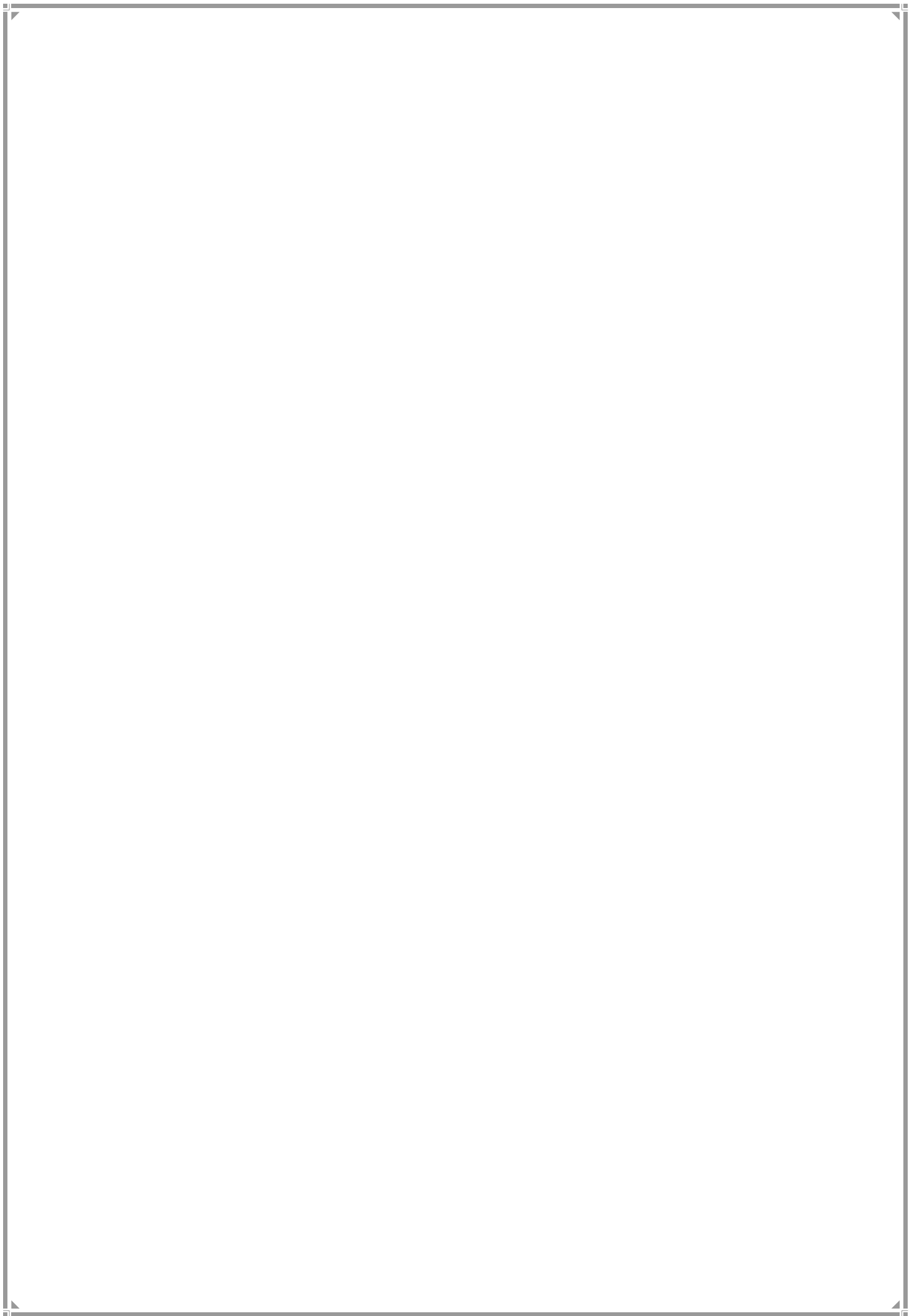


نشریه انجمن
نجات

آبان ماه
سال - ۹۶

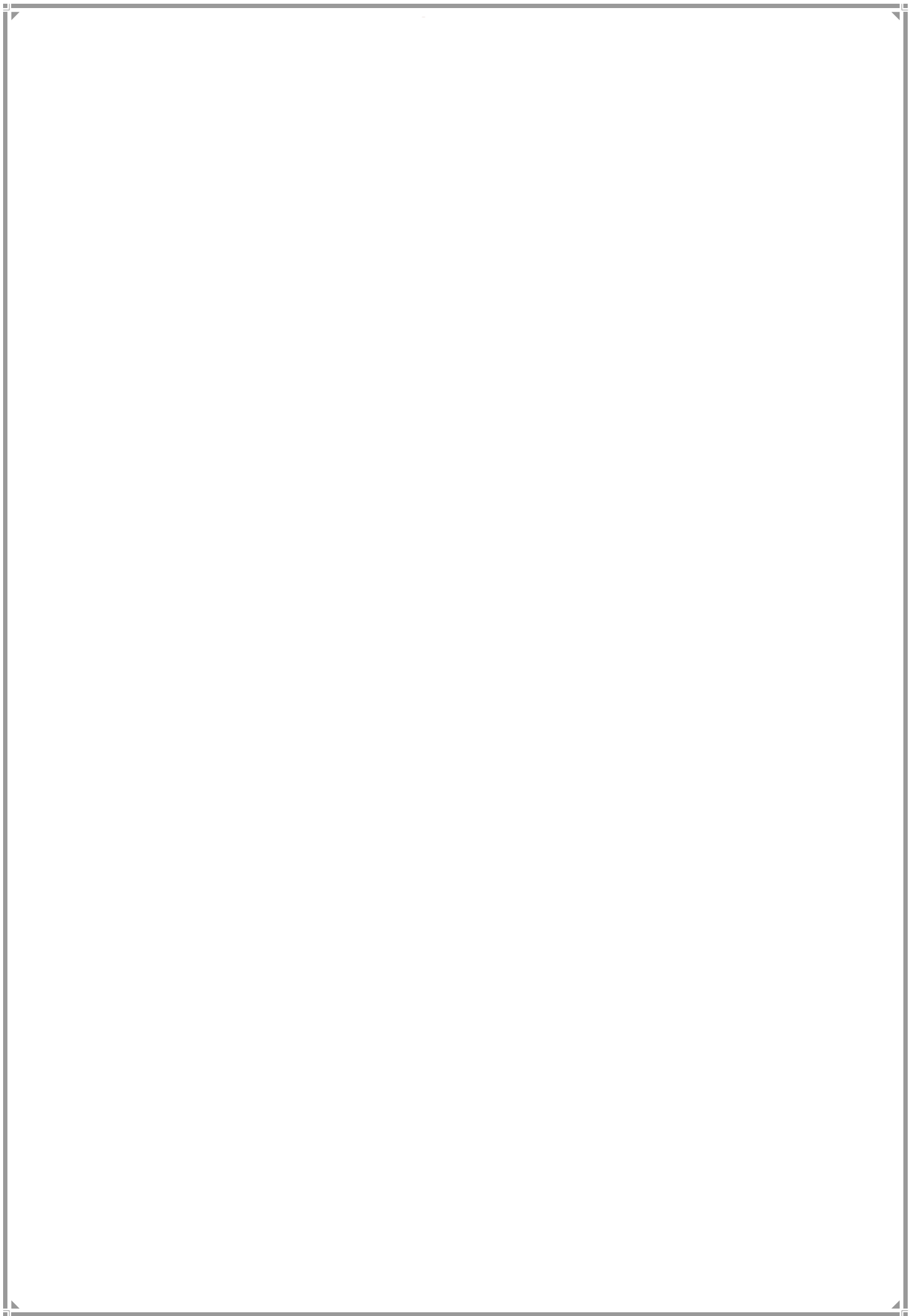


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



۸	رجوی از قرار گرفتن در برابر عدالت می ترسد یا جانس؟
۱۰	نگاهی از درون به فرقه رجوی - خانه از پای بست ویران است
۱۲	سیستم های فرقه ای چه خطراتی دارند؟
۱۸	دیدار با آقای بابایی و اندوه سی و هفت سال انتظار وی
۲۰	عیادت اعضای انجمن نجات خوزستان از آقای حاج عباس اسدی
۲۲	چگونه فرزندان را مجبور کردند که به روی مادر پیرش تف کنند!!
۲۵	درگذشت مادر مجید اشک خونی اسیر فرقه رجوی
۲۷	جنگ تحمیلی و سرنوشت فرقه رجوی
۲۹	تبریک و شادباش به آقای صادق خاوری
۳۰	جدایی تا کی؟! این عکس تنها یادگاری من است!
۳۲	اعترافات «مرتضی ناصح پور»
۳۸	رو سیاهی به رجوی می ماند
۳۹	مراسم سوگواری ابا عبدالله الحسین (ع)
۴۱	عاشورا در فرقه رجوی
۴۳	دیدار صمیمانه با مادر حمید محمد آتابای
۴۵	مفت خوری و انگل منشی مسعود رجوی و حقه هژمونی زنان
۴۹	هراس رجوی ها از ریزش فزاینده نیرو در آلبانی
۵۲	نقطه مختصات سازمان به اصطلاح مجاهدین
۵۴	دیدار با خانم مهوش جهانبانی همسر علی ابراهیمی
۵۶	نامه خانم حبیبی به دخترش پروانه ربیعی در آلبانی
۵۷	خوشا به حال خودم که از فرقه رجوی خودم را نجات دادم!
۵۹	حضور آقای غلامرضا جعفری در دفتر انجمن نجات کرمانشاه
۶۰	نامه برادر چشم انتظار به محمد رضا قدیمی سرند
۶۱	من او را عاق کردم و شیرم حرامش باشد
۶۶	دیدار نزدیک از خانواده سید ولی محمد زاده
۶۸	رئیس جمهور انتصابی و مادام العمر
۷۰	جوابیه خانم لیلا قاسمی
۷۲	مشکلات عمده فرقه تروریستی رجوی
۷۵	دیدار دوستانه و صمیمی با خانواده امامی های

۷۷	مصاحبه با آقای علی اکرامی
۸۴	دگردیسی "سازمان" به "فرقه" تا معبد گمراهی
۸۷	زهی خیال باطل
۹۰	رجوی، ابوعامری دیگر...
۹۲	دلنوشته ای برای نازنین اسیر در چنگال اهریمن
۹۵	فرقه رجوی، حقه و سرگرمی به نام همیاری ملی!
۹۷	چه چیزی افول فرقه ی رجوی را رقم زد؟
۱۰۰	نفوذ و تأثیرگذاری فرقه ها بر روی افراد
۱۰۲	دیدار صمیمانه با خانواده قاسم نجف زاده
۱۰۵	سمیرا شیخ منصوری: مطمئن هستیم که برادرم نزار عاشق خانواده اش است
۱۰۷	همیاری مرهم نیست دردی را دوا نمی کند
۱۰۹	فعالیت های سه نجات یافته از فرقه رجوی در آلبانی
۱۱۲	نان قرض دادن تروریست ها
۱۱۴	مصاحبه با بهمن اعظمی
۱۱۷	چند جمله ای بعد از خارج شدنم از فرقه



رجوی از قرار گرفتن در برابر عدالت می ترسد یا جانش؟



ایران دیدبان - ۱ مهر ۱۳۹۶

هم درباره زنده و یا مرده بودن رجوی و هم در مورد علل فرار و اختفای وی گمانه های بسیاری مطرح شده است. صرف نظر از این گمانه ها آنچه اهمیت دارد این است که رجوی فعلاً به صلاح نمی بیند که از مخفیگاه خارج شود و به رغم آن که دستگاه امنیتی مجاهدین تلاش می کند که ادامه ی پنهان ماندن رجوی را به مسایل حفاظتی و تهدیداتی از جانب جمهوری اسلامی مربوط کند، اما اصل قضیه این است که **نگرانی عمده رجوی از حکم جلب بین المللی است که می تواند با عیان شدن محل حضورش اجرا شود.** بدیهی است که رجوی از پاسخگویی در باره کوچکترین حرکاتش عاجز است، هیچ گاه جسارت آن را ندارد که در یک دادگاه حاضر شده و از خود در برابر ۳۶ سال جرم و جنایتش دفاع کند.

سایر مسایل و مسخره بازی هایی که گردانندگان منگول مجاهدین درباره القای مرگ وی و حقه هایی مشابه برای جان به در بردن وی انجام می دهند، بازی موش و گربه ی مهوعی بر سر یک مهره تمام سوز است که بود و نبودش هیچ تفاوتی ندارد.

رجوی نیز از آن طرف در حال موش و گربه بازی با تشکیلاتش است، از یک سو با بار کردن مسئولیت تام و تمام عبور از این مقطع بر پشت مریم رجوی؛ بازی ای که دیری نخواهد پایید تا او را مسبب تمام شکست های پس از این معرفی کند و به جرم ناتوانی در پیشبرد خط دیپلماتیک و جلب حمایت آمریکا به محاکمه بکشد و از سویی فضای رؤیایی و دست نیافتنی برای اعضای بدبخت محصور در تشکیلاتش بسازد و آن بیچارگان را سر کار بگذارد.

اما این که اعضای بدبخت را سر کار گذاشته و اجازه هیچ گونه سؤالی درباره محل اختفای وی به آن ها نمی‌دهند؛ از آن حقه هایی است که برای گرم کردن تنور اهمیت مخفی بودن رجوی- در حالی که اصلاً این چنین نیست و رجوی فقط برای خودش مهم است - به کار می برند.

گردانندگان مجاهدین آن قدر اعضایشان را تحت فشار می گذارند که به هیچ وجه نباید از بود و نبود یک نفر سؤال کنند چه برسد به رجوی؛ در غیر این صورت اعضا باید سؤال می کردند که افرادی مثل محبوبه جمشیدی، بیژن رحیمی، مسعود خدابنده (رسول اطلاعات) و ... کجا هستند، همان کسانی که اکنون حفاظت رجوی را برعهده دارند؟!

حضور اعضای انجمن نجات زنجان در منزل مادر حبیب اله قاسمی



انجمن نجات مرکز سمنان - ۱۳۹۶

با خبر شدیم یکی از خواهران حبیب اله قاسمی دچار کسالت شده از این رو اعضای انجمن ضمن حضور در منزل این مادر مهربان برای سلامتی و بهبودی فرزندشان دعا کرده و برای ایشان آرزوی بهترین ها را کرده و فرصت را مغتنم شمرده، تعدادی از تصاویر جدید حبیب را در اختیار مادر چشم انتظار قرار دادیم. ایشان به محض رویت عکس حبیب اشک در چشمانش حلقه بست و بسیار خوشحال شد. امیدواریم در آینده نه چندان دور با رهایی حبیب از غل و زنجیر فرقه رجوی چشمان این مادر روشن گردد. انشالله

نگاهی از درون به فرقه رجوی

خانه از پای بست ویران است



منصور نظری - ایران اینترلینک، بیست و شش سپتامبر ۲۰۱۷

سازمان مجاهدین بیش از سی و هفت سال است که دست روی هر چه می گذارد خراب می شود گویی این ها فقط برای خراب کردن و ویران سازی آمده اند.

این سازمان، پیش از انقلاب ایران، نیز گذشته خوبی نداشته است از کشتن یاران خویش مجید شریف واقفی و صمدیه لباف گرفته تا صدها خرابی دیگر که به بار آورده اند. به راستی کجای این پرونده پنجاه و دو ساله درخشان است؟ دست روی هر سال آن بگذاریم سراسر ویرانی و خونریزی است. همه جای این پرونده سیاه است و نقطه سفیدی در آن نیست. از آن سال ها که بنا به فرمان مسعود رجوی سی خرداد آفریدند و صدها نفر را به کشتن دادند تا روزهای سیاه پیوستن به صدام حسین جنایتکار و دشمن ایران و ایرانی و امروز نیز پیرو همان خط ویران سازی، پیوستن به دشمنان خاک میهنمان ایران.

به راستی مشکل این جریان ارتجاعی چیست که این گونه فقط ویران می کند و به دنبال ویرانسازی است؟ قاعدتاً باید مشکلی بزرگ در این سازمان باشد که جز ویرانی ثمری به بار نمی آورد. پس از انقلاب ایران این سازمان به دنبال کسب قدرت بود و از آنجا که نتوانست به این امر نایل شود وارد مسیر بی بازگشتی شد که امروز سر از نا کجا آباد درآورده است. هزاران نفر در اثر سیاست های خانمانسوز این جریان نابود شدند تا رجوی به قدرت برسد اما سیاست نابودسازی به همین جا ختم نمی شود از آنجا که هدف کسب قدرت است، هدف هر وسیله ای را توجیه می کند تا رجوی به قدرت برسد. وقتی استراتژی این جریان تبدیل به کسب قدرت به هر وسیله ای می شود باید باور داشت که این جریان می تواند دست به هر کار کثیفی بزند، غلطیدن به دامن صدام حسین بخشی از این داستان است.

شعار آزادی و عدالت برای این فرقه معنا ندارد چرا که هدف نه آزادی، نه عدالت و نه مردم است هدف فقط کسب قدرت است. به همین دلیل است که این جریان از سوی جامعه ایرانیان چه در داخل و چه در خارج طرد شده است و امروزه تنها پشتوانه این



جریان ارتجاعی قدرت های خارجی هستند که در جنگ سیاسی با کشور ایران از این فرقه به عنوان ابزار استفاده می کنند از جمله مرتجعین سعودی و جنگ طلبانی همچون بولتون که دشمنان دیرینه کشور ایران هستند. این فرقه خجالت را کنار گذاشته و به صورت علنی به زیر قبای آن ها رفته است بله به زیر قبای همان کسانی که روزگاری برای شان سرود **سر کوچه کمینه** می ساخت حالا زیر قبای همان ها سینه می زند.



فرقه رجوی جریان آبرو باخته ای که دیگر آب از سرش گذشته است و به خاطر همین برایش فرق نمی کند که این آب یک وجب باشد یا صد وجب.

خشت اول گر نه‌د معمار کج --- تا ثریا می رود دیوار کج

معمار این جریان، خشت اول را برای کسب قدرت چید نه برای آزادی و عدالت مردم. به همین دلیل بود که ثمره این جریان ارتجاعی چیزی جز ویرانی نبوده است به همین دلیل بود و هست که **خانه از پای بست ویران است** و سرانجام این جریان آن می شود که برای ویران سازی ایران دست به دست دشمنان ایران می دهد و از آن ها می خواهد که این جریان ارتجاعی را به ایران ببرند و سر قدرت بنشانند این است انتهای خیانت به مردم ایران.

آنچه مسلم است این است که سازمان مجاهدین طی دگردیسی که در آن رخ داده تبدیل به فرقه ای مخرب شده است که می تواند وسیله ای در دست هر کسی باشد. این است سرنوشت جریانی که به خاطر رسیدن به قدرت، آلوده به هر نکبتی شد. بی تردید مردم ایران و تاریخ ایران هرگز این وطن فروشی را از یاد نخواهند برد.



سیستم های فرقه ای چه خطراتی دارند؟

الف: خطرات فرقه برای فرد

ب: خطرات فرقه برای جامعه

انجمن نجات مرکز - ۸ شهریور ۱۳۹۶

الف: خطرات فرقه برای فرد

محو هویت شخصی افراد در جهت نیل به هویت جمعی؛ نظام قبیله ای (قدم اول)

نخستین گام سیستم های فرقه ای برای در دست گرفتن عنان تفکر و اختیار افراد، تهی نمودن آن ها از هویت فردی و امحاء این هویت فردی در یک هویت جمعی جعلی است. در صورت موفق بودن فرقه در این امر، فرد احساس فردیت خود را به شدت از دست می دهد و به نوعی بیگانگی فکری و روانی دچار می گردد. این شیوه قدم اول است و فرقه ها در این روش نوعی سیستم قبیله ای را به کار می برند. در قبایل بدوی و جوامع ابتدایی نیز با این شکل از هویت جمعی مشترک مواجه هستیم.

محو هویت جمعی فرقه در جهت تثبیت شخصیت رهبر فرقه؛ تبدیل قبیله به فرقه (قدم دوم)



پس از استحالۀ فردیت فرد در یک هویت جمعی، در دومین گام در جهت نیل به در اختیار گرفتن عنان فکری و روانی افراد، فرقه هویت جمعی ای که خود برای افراد و اعضایش جعل نموده است در هویت شخصی رهبر فرقه استحالۀ می کند و به این ترتیب، هویت جمعی فرقه در وجود رهبر فرقه متجلی می شود. از این پس ماهیت قبیله و فرقه از هم جدا می شود.

این مرحله از استحالۀ، غالباً همراه با یک واقعه تاریخی در فرقه رخ می دهد و از آن پس رهبر فرقه با اعلام چیزی شبیه به **انقلاب ایدئولوژیکی** که توسط سران مجاهدین خلق در اشرف اعلام شد، نوعی تحول اساس در روند فرقه ایجاد می کند. در این تغییر رویه، اختیارات رهبر گروه فرقه به نوعی **شخص محوری افراطی** تبدیل می شود و رهبر گروه از این پس به هیچ کس پاسخگو نخواهد بود. این مرحله سرآغاز **تبدیل یک گروه به فرقه** است...

تعطیل منطق افراد

برای کنترل ذهن و تحت اختیار گرفتن افراد هیچ راهی به اندازه تعطیل نمودن منطق افراد و نشانیدن منطق شخصی رهبر فرقه به جای آن کارگشا و کارآمد نیست. وقتی فردی منطق خود را در منطق فرقه استحالۀ نماید دیگر هیچ خطری برای فرقه ندارد و تبدیل به ماشین تمام عیار برای اجرای فرمان های فرقه خواهد شد...

اتلاف عمر افراد

شاید هیچ یک از مضرات ساختار فرقه ای به اندازه ی اتلاف عمر افراد مهم و تعیین کننده نباشد. ساختار فرقه ها به نحوی است که وقتی شما وارد آن می شوید یا باید قوانین و تعالیم فرقه را به طور دربست و کامل بپذیرید تا به وعده های رهبران فرقه ها برسید یا به زودی، طی چند جلسه ی اول، احساس ناخوشایند نچسبی، شما را از فرقه جدا می کند یا بهتر است بگوییم فرقه شما را پس می زند.

رهبر فرقه اگر احساس کند که کسی ظرفیت جذب شدن را ندارد و یا کارایی مورد نظر در او نیست با روش های مختلفی او را از گروه خواهد راند. اما این امر در صورت خوش شانس بودن شماست. اگر توانایی های شما مورد توجه رهبر گروه قرار بگیرد و در گروه ماندگار شوید وضع به مراتب سخت تر و خطرناک تر خواهد شد.

وقتی که در یک ساختار فرقه ای قرار می گیرید تا مدت نسبتاً قابل توجهی مجذوب جذابیت های فرقه خواهید شد... اگر کمی زیرک و اهل مطالعه و تفکر باشید و هنوز رگه هایی از هویت فردی در وجودتان باشد و کلید منطق تان را خودتان خاموش نکرده باشید پس از مدتی تناقضات رفتاری و گفتاری متعددی را در فرقه کشف می کنید! ... از خودتان می پرسید که چرا باید برای رسیدن به حقیقت دروغ گفت؟ یا چرا باید طوری رفتار کنیم و چهره ای از خودمان به دیگران نشان بدهیم که در واقعیت آن نیستیم؟ چرا پول، زیبایی و تملق، نزد رهبر گروه این همه جایگاه دارد و چرا کوچکترین نقدی برتافته نمی شود؟ ... اگر سکوت پیشه کنید و به خودسانسوری ادامه دهید که هیچ اما اگر چشیدن از شجره ممنوعه موجب شود چشمتان به روی تناقضات این بهشت دروغین باز شود و انتقاد و نافرمانی پیشه کنید با سخت ترین روش ها با شما مقابله خواهد شد.



از نقطه ورود شما به فرقه تا مقطع جدایی دردناک تان از آن حداقل پنج سال طول خواهد کشید و این تازه در بهترین شرایط و وضعیت عادی است. اگر در طی این چند سال در فرقه به روش های مختلفی مثلاً از طریق ازدواج های فرقه ای مقید شده باشید جدا شدن از فرقه، امری به مراتب دشوارتر، دردناک تر و خطرناک تر خواهد بود و لذا کمتر کسی به فکر جدایی از فرقه ها می افتد...

اتلاف پول افراد

فرقه ها علاوه بر آن که از شما به عنوان یک نیروی کار ارزان یا حتی مجانی سوء استفاده می کنند و یا با بهره برداری از اعتقاد هواداران شان، برای خود جایگاهی اجتماعی تعریف می کنند به راحتی پول و سرمایه نقدی شما را نیز از چنگ تان بیرون می آورند...

اساساً فرقه ها برای بقای خود نیازمند پول اند و به همین جهت افراد ثروتمند یا حتی کسانی که ثروت آن چنانی ندارند اما به سبب قرار داشتن در موقعیت های اجتماعی مهمی می توانند منابع قابل ملاحظه ای را برای فرقه جذب کنند از جایگاه ویژه ای در فرقه برخوردارند.

ایجاد محدودیت های اجتماعی

فرقه ها علاوه بر آن که خودشان محدودیت هایی را برای اعضایشان به وجود می آورند موجب بروز بسیاری از محدودیت های اجتماعی از سوی نهادهای سیاسی و امنیتی برای اعضای خود و حتی کسانی که از فرقه ها جدا شده اند نیز می گردند. کسانی که مظهر عضویت یک فرقه را در پیشانی دارند به سختی می توانند آینده ی مطمئن و بهنجاری را برای فعالیت های سیاسی و اجتماعی خود پیش بینی نمایند.

به فرقه ها به عنوان یک ظرف بالقوه برای بروز مشکلات امنیتی نگریسته شده اند و همین امر موجب می شود که محدودیت های زیادی پیش روی افرادی که در فرقه ها بوده یا هستند قرار گیرد. بنابراین، اعضای فرقه هم باید محدودیت های خود ساخته ی درون فرقه ای را تحمل کنند و هم از آزادی های عمومی اجتماعی نیز تا حد زیادی محروم بمانند...

ایجاد آسیب های روانی به افراد

عضویت در فرقه ها در درازمدت می تواند به راحتی آسیب های روانی جدی بر شما وارد آورد و یا حتی تا سر حد جنون شما ادامه یابد.

خانم سینگر در کتاب فرقه ها در میان ما می گوید: "اعضای سابق فرقه ها غالباً از پشیمانی خود، به سبب اتلاف سال ها عمرشان در فرقه، سخن می گویند و همین امر موجب بروز نوعی احساس شرم و گناه در آنان می شود، یعنی در خصوص رفتارشان با اقوام، والدین و دوستان شان احساس شرم می کنند. در مورد کارهایی که انجام داده اند و دروغ هایی که به خاطر



فرقه به دیگران گفته اند؛ بابت همه ی این ها شرمسارند و بار این شرمندگی را ممکن است تا مدت ها پس از خروج از فرقه به دوش بکشند.

بسیاری از اعضای فرقه ها **حملات هول و هراس** را تجربه کرده اند. این حملات به صورت دوره های مجزای ترس شدید یا ناراحتی های دیگر و علائمی از قبیل: کوبش قلب، تعریق، احساس خفگی، درد در ناحیه سینه، احساس سرگیجه و تجربه ی تهی شدن از شخصیت خود، بروز می کند...

ترس از فرقه، ترسی پایدار است که ممکن است مدت ها طول بکشد. به ویژه آن که اگر گروه به اعمال خشونت نیز تمایل داشته باشد. بسیاری از جدانشدگان را رهبر یا اعضای فرقه تهدید می کنند و افراد جدا شده بیم دارند که سرسپردگان فرقه به اعضای خانواده شان صدمه بزنند.

ترس از خویشتن یا «خویشتن هراسی» که ترسی درونی است، متأثر از تهدیدهای فرقه ای است که ترک فرقه را منجر به بدبختی و نزول خود می انگارند. سینگر ریشه ی این ترس را در تحقیرشدگی های زمان حضور در فرقه می داند...

فقدان درک جهان خارج، نارسایی های ادراکی، بی ارادگی غیر حاد، زبان باقی مانده از فرقه، فقدان حافظه و حافظه ی تغییر یافته، صدمه دیدن روابط فردی و اجتماعی، تنهایی و مشکلات مربوط به ازدواج و زناشویی، مشکلات بی اعتمادی و بدگمانی، عوارض معروف به تنگ بلور و رویکرد تنفر و عیب جویی از جمله آسیب های روانی ناشی از عضویت در فرقه است.

تأثیرات مخربی که فرقه ها بر روان اعضای خود می گذارند به گونه ای است که آن ها پس از جدا شدن از فرقه احساس می کنند، گروگان فرقه بوده اند... تأثیرات قدرتمند تعالیم فرقه ای بر ذهن و روان افراد؛ زنگ خطری برای همگان است تا پیش از آن که در دام این گروه ها گرفتار شوند اقدامات روشنگرانه و پیشگیرانه ای انجام دهند...

اعضای سابق فرقه ها، بعضاً دچار تنش هایی با خود و اطرافیان می شوند که نمونه آن در موضوع مربوط به سندرم استکهلم یا **سندرم گروگانگیری** مشاهده شده است. در این سندرم، فرد گروگان گرفته شده، پس از مدتی با گروگان گیر ابراز همدردی و همنوایی کرده و حتی برای جلوگیری از آسیب دیدن او خود را به خطر می اندازد...

هنگامی که دو نظام اعتقادی متفاوت و تا حدودی ناسازگار و متناقض وجود دارد که یکی فرقه ای و دیگری غیرفرقه ای است، و این دو برای برتری یافتن در ذهن عضو سابق یک فرقه به رقابت می پردازند، تعارض میان آن ها ممکن است **گم گشتگی روانی** را موجب شود. این امر، خود، ممکن است بلاتکلیفی و سردرگمی درباره ی صحیح و ناصحیح را به بار آورد و این که شیوه ی مناسب و مسئولانه ی رفتار با توجه به مجموعه شرایط کدام است...



ماهیت نظام و تفکر فرقه ای نوعی **دوگانگی در رفتار و پندار** را ایجاد می کند... که این آسیب ها را فقط باید در شرایط محیطی فرقه به طور نامحسوس مورد مطالعه قرار داد که به نوبه ی خود امری دشوار است، زیرا ورود پژوهشگر به قصد مطالعه و بررسی این آسیب ها در فرقه یا امکان ندارد، یا حتی اگر محقق بتواند با لطایف الحیلی خود را در این سازمان وارد نماید و مشابه اعضای فرقه ببیند و عمل کند خطر گرفتار شدن در نظام اعتقادی فرقه برای او نیز متصور است. اعضای فرقه هیچ گاه به کسی که از بیرون می آید اعتماد نخواهند کرد و بنابراین همه ی رفتار و گفتار آن ها نزد یک فرد بیرونی نوعی نقش بازی کردن و رازپوشی است.

فرقه ها می توانند با تحقیر، تمسخر، ارباب، مغزشویی و تحت فشار قرار دادن شما، هویت فردی تان را در بلند مدت از شما بگیرند و شما را از خودتان تهی کنند. تعالیم فرقه ای می توانند شما را از یک پیشینه ی اعتقادی که ریشه در اعماق وجودتان دارد جدا نموده و روان تان را به طور قابل توجهی تهدید کند.

ب: خطرات فرقه برای جامعه

پایه ای ترین خطر فرقه برای جامعه آنجاست که فرقه ها با تشکیل یک هویت جمعی فرقه ای، مانع شکل گیری هویت اجتماعی واحد می گردند و از آنجا که جامعه، اساساً بر مبنای هویت جمعی شکل می گیرد با خرد شدن هویت ها انسجام هویتی جامعه نیز عملاً در معرض فروپاشی قرار می گیرد. فرقه ها بر خلاف سایر گروه ها که در عین تفاوت و تمایز، در یک کل به هم پیوسته، ساختار کلی اجتماع را تشکیل می دهند، نه تنها خود را از بدنه ی اجتماع منزوی و جدا می کنند بلکه در کل ساختار اجتماع نیز خلل وارد می آورند. تفاوت و تمایز فرقه ها از نوعی نیست که آسیبی به ساختار کلی نظام اجتماعی نرساند.

جذب نخبگان جامعه و استخدام استعداد آن ها به نفع فرقه

فرقه ها با جذب و در اختیار گرفتن نخبگان و قشر نخبه ی جامعه و استخدام استعدادهای آن ها به نفع خود، جامعه را از این استعداد و دستاوردهای آن محروم می کنند و همه توانایی های نخبگان را در جهت منافع و اهداف - غالباً ضد اجتماعی خود - به کار می گیرد. فرقه ها با استفاده از شعارهای جذاب و خصوصاً جوان پسند، شما را متقاعد می کنند که زندگی شما را متحول خواهند کرد و از این کسالت و تکرار همیشگی رها خواهید شد.

ظرفیت بالقوه ی ایجاد اخلاص های اجتماعی و امنیتی

فرقه ها همواره در همه ی حکومت ها جزء خطرات بالقوه برای ایجاد نا امنی اجتماعی و بر هم زدن نظم اجتماعی تلقی شده اند و از همین رو به دید یک مسأله ی امنیتی به آن ها نگریسته شده است. بدیهی است هرگاه گروهی با هوادارانی از چند ده نفر تا چند میلیون نفر در جامعه ای وجود داشته باشد که اغلب اعضای آن حاضرند برای آرمان های گروه شان دست به هر کاری بزنند هر لحظه بیم آن می رود که آشوب و اغتشاشی تمام عیاز از دل یکی از همین فرقه ها بروز کند.



نگاه داشتن منابع مالی، فکری و اجتماعی در یک نقطه کوچک

فرقه‌ها خصوصاً با ماهیت مذهبی و معنوی، کانون تجمع منابع مالی و فکری و اجتماعی می‌شوند. وجود نذورات - و احیاناً موقوفات - سیل ثروت سرشاری را نصیب سران فرقه‌ها می‌کند. از سوی دیگر گروه‌های نخبگانی که جذب این فرقه‌ها می‌شوند مسئولیت تبلیغات و معرفی تعالیم فرقه را بر عهده دارند. سرمایه‌های مسدود شده در فرقه‌ها به جای آن که به اقتصاد کشور، تزریق شود و موجب رونق اقتصادی گردد، غالباً یا در بانک‌های خارج از کشور سپرده می‌شود و یا صرف خرید املاکی می‌شود که به نام رهبر فرقه است و حتی اعضای خود فرقه نیز کمترین نفعی از این ثروت سرشار نمی‌برند. در این میان صرفاً جیب رهبران فرقه‌ها و فرزندان‌شان از این پول‌های کلان، پر می‌شود. با این که بسیاری از اعضای فرقه‌ها - خصوصاً شهرهای کوچک - از میان طبقات متوسط و پایین جامعه اند اما رهبران فرقه‌ها اغلب در سطح بالایی از رفاه و تنعم زندگی می‌کنند و از پولی که ذره ذره توسط همین مریدان ضعیف و متوسط به خرانه آن‌ها ریخته می‌شود لذت می‌برند.

تزلزل کانون خانواده

فرقه‌ها با خط‌کشی‌های اعتقادی جعلی، حتی بین اعضای خانواده‌ها نیز نوعی بدبینی و تفرقه‌اعتقادی به وجود می‌آورد. فرقه‌ها همچنین اعضای خود را بر ضد خانواده‌هایشان، با استفاده از تفکرات افراطی منطبق بر ایدئولوژی‌شان برمی‌انگیزند.

برای مثال، یک فرقه سیاسی از عضوشدگان جوان با وادار کردن آنان به گفتن دروغ عمدی به والدین‌شان در حالی که یک نفر از مسئولان هنگام تماس کنار آن‌ها می‌نشست آزمایش به عمل می‌آورد. این کار هم برای جدا کردن اعضا از خانواده‌هایشان و هم به منظور تعلیم آنان به اطاعت از دستورات غیرمنطقی فرقه صورت می‌پذیرفت.

فرقه‌های روان‌شناسی و خود ارتقایی، به طور خاص با این ویژگی شناخته می‌شوند که اعضای خود را به بازخوانی گذشته خود با دیدی دیگر و می‌دارند و خصوصاً به آنان **تصویری شیطانی از والدین‌شان** می‌دهند که اصلاً به آنان اعتماد نکنند.

فرقه‌های مذهبی اعضای خود را تعلیم می‌دهند تا بیرونی‌ها، حتی اقوام درجه یک را مانند **شیطان** تلقی کرده و به هر قیمت از آن‌ها گریزان باشند...

برگرفته از کتاب در قلمرو سایه‌ها

نوشته: احسان احمدی و سمیه شاه حسینی

صفحه‌های: ۱۷۴ الی ۱۷۸

انتخاب و تنظیم: عاطفه نادعلیان

دیدار با آقای بابایی و اندوه سی و هفت سال انتظار وی



انجمن نجات مرکز البرز - ۱ مهر ۱۳۹۶

آغاز جنگ تحمیلی در سی و یکم شهریور سال ۱۳۵۹ و سالروز آن در چنین روزهایی یادآور فداکاری، شجاعت و رنج های بسیاری همانند اسارت مدافعان وطن، شده و تلخ تر از آن سوء استفاده و فرصت طلبی فرقه ی رجوی از این تجاوز و به اسارت کشیدن مطلق اسیران جنگی بوده، اسیرانی که به روایت آزاده ها اسارت در زندان های رژیم بعث را به اسارت در اردوگاه های رجوی مزدور و ایران نما ترجیح می دادند.

آقای فرهاد بابایی که از دیگر خانواده های چشم انتظار و قربانیان جنگ و فرصت طلبی رجوی از این جنگ است از سی و هفت سال انتظار و دوری برادر اسیر در فرقه ی رجوی و رنج مادر در این سال ها که رجوی اجازه ی هیچ گونه ارتباطی به آن ها نداده و باعث غم و اندوه مادر و خانواده شده، بازگو و با حضور در دفتر انجمن استان البرز جنایت ها و خیانت فرقه رجوی در حق خانواده های ایرانی و مادران مقدس را بار دیگر یادآوری نمود.



ستوان دوم تیمور بابایی فرزند عباس از جمله اسیران هشت سال جنگ تحمیلی بوده که در همان روزها و ماه های ابتدایی تجاوز عراق به وطن، در دفاع از مرز و بوم میهن اسیر رژیم بعث عراق می شود و بعد از اسارت در اردوگاه های بعثی به قرارگاه های فرقه رجوی که هم پیمان و هم دست دیکتاتور اسبق عراق بوده منتقل و از یک اسیر عینی به اسیر ذهنی و عینی مبدل و به عبارتی ناخواسته از چاله به چاه یا بهتر است بگوییم سیاه چاه های رجوی می افتد.

مادر گرانقدر این اسیر گرفتار در چنگال فرقه رجوی که در قید حیات است و به امید دیدار فرزند همواره پیگیر آخرین وضعیت تیمور و چشم انتظار او می باشد، همراه با دیگر فرزندان فرهاد و منوچهر مستمر به مقر مرکزی سازمان ملل در ژنو سوئیس و دیگر دفاتر و مقامات سازمان ملل کشورهای ایران، عراق و آلبانی، مسئولین کمیساریای عالی پناهندگان، کمیته بین المللی صلیب سرخ و نهادهای حقوق بشری بین المللی دست نوشته تنظیم و به صورت پستی و پست الکترونیکی ارسال نموده اما هیچکدام از این مقامات و نهادهای به اصطلاح حقوق بشری به این مادر پاسخ نداده و وی را در بلاتکلیفی و انتظار طولانی قرار داده اند. به راستی می توان گفت این مادر و دیگر مادران چشم انتظار میهن عزیز همان **قربانیان فراموش شده** هستند که حتی بیشتر از اسیران فرقه در رنج می باشند. رنج انتظار عزیز از طرفی و گوش های بسته مسئولین سازمان ملل و نهاد های حقوق بشری بین المللی از طرف دیگر، آن ها را از جمله قربانیان جنایت های رجوی و فرقه منحوس قرار داده است.

دفتر انجمن نجات با پیگیری های لازم و رساندن مجدد صدای مادر و خانواده بابایی به نهادهای حقوق بشری و دبیر کل سازمان ملل آقای آنتونیو گوترش، با خانواده فوق همدردی و برای آن ها آرزو نمود هرچه زودتر فرزند خویش را به آغوش بکشند. برای آقای بابایی توضیح داده شد که چگونه شخص رجوی و سازمان ازهم پاشیده کنونی اش در کشور آلبانی، در زمان جنگ با اخذ امتیاز بشکه های نفت و فروش آن به کشورهای حامی جنگ علیه ایران و دریافت میلیون ها دلار از دیکتاتور عراق طبق اسناد ویدیویی موجود و کشف شده از سازمان امنیت دولت اسبق عراق در زمان هشت سال جنگ تحمیلی، به ازای جاسوسی و خبرچینی به استخبارات رژیم صدام و شنود بیسیم های رزمنده های ایرانی خوش خدمتی می نمودند و در زمان اسارت رزمنده های ایرانی امتیاز دریافت اسرا و نیروی انسانی را از آن خود می کرد.

به یاد دارم در مناسبات فرقه ای رجوی با اسیران جنگی شدیدترین برخوردها را می کردند و به آن ها می گفتند شما زنده بودن و جانتان را مدیون برادر مسعود هستید و اگر ما شما اسیران را از زندان های صدام تحویل نمی گرفتیم صدام همه شما را زنده به گور می کرد و به این شیوه افراد را سرکوب و بدهکار رهبری فرقه قرار داده و یک آپارتاید مطلق را در تشکیلات مخوف خود پیاده می کردند و از این که صدای هیچ کس به بیرون نمی رسید همه افراد چه اسیران جنگی چه دیگر فریب خورده ها مانند اینجانب در خفقان حبس و محکوم به اطاعت و پذیرفتن شرایط حاکم بودیم.

با آرزوی نجات تمام افراد گرفتار و دیدار مادران با آن ها

بیژن

عیادت اعضای انجمن نجات خوزستان از آقای حاج عباس اسدی



انجمن نجات مرکز خوزستان - ۳ مهر ۱۳۹۶

روز سه شنبه مورخه ۲۸ شهریور اعضای انجمن نجات شعبه خوزستان با توجه به کسالت آقای حاج عباس اسدی در منزل ایشان حاضر و از وی عیادت کردند. حاج عباس اسدی برادر **اسماعیل اسدی** از **اسیران گرفتار فرقه رجوی** است و یک برادر دیگرش به نام **ابراهیم اسدی** در اشرف قربانی خشونت طلبی رجوی شد.

اعضای انجمن ضمن احوالپرسی و آرزوی سلامتی و تندرستی برای آقای اسدی، اخباری از وضعیت آلبانی و اعضای جدا شده را به اطلاع ایشان رساندند. اعضای انجمن با تأکید بر نقش فعال اعضای جدا شده و افشاگری های بی وقفه آن ها گفتند: "فرقه رجوی در سردرگمی عجیبی گرفتار آمده است. خبرهایی که در سایت ها منتشر می شود حاکی از آن است که به دلیل اتحاد و

همدلی جامعه جدا شده ها و مراجعه مکرر آن ها به کمیساریا و طرح شکایات از عملکردهای ضد انسانی فرقه رجوی، سرکردگان این فرقه به یک عقب نشینی در قبال خواسته های جدا شدگان تن داده اند. موج جدایی اعضا روزانه ادامه دارد و تقلاهای مذبوحانه مریم رجوی و دیگر سرکردگان فرقه هم برای جلوگیری از روند جدایی ها پاسخی نگرفته است. به هر حال چشم انداز بسیار روشنی مقابل اعضای تحت اسارت این فرقه است."

آقای اسدی در پاسخ ضمن تشکر از حضور اعضای انجمن به منظور عیادت از وی گفت: "من از ابتدا و در شرایطی که هنوز شناخت درستی از این فرقه نداشتیم از آن ها به شدت متنفر بودم. این ها یک گروه ضد بشری هستند، در حالی که خودشان زمینه کشته شدن برادرم ابراهیم در اشرف را به وجود آوردند، به نام برادر دیگرم به نام اسماعیل که هنوز در اسارت فرقه است یک فحش نامه علیه من و خانواده ام صرفاً به دلیل این که امکان سوء استفاده از خون برادرم را به آن ها ندادیم در سایت هایشان منتشر کردند. البته؛ ما فهمیدیم کار خودشان است چون برادرمان را می شناختیم. این ها ماهیت کثیف شان برای همه روشن شده و جز نابودی راه دیگری ندارند. ما همچون گذشته برای آزادی تمامی اعضای اسیرتلاش می کنیم و هرگز کوتاه نمی آییم."

اعضای انجمن ضمن تشکر از احساس مسئولیت انسانی آقای اسدی، برای ایشان سلامتی و همچنین رهایی برادرشان از بند فرقه را آرزو کردند.

چگونه پرنده پرواز را فراموش کرد؟



چگونه فرزند را مجبور کردند که به روی مادر پیرش تف کند!!



پیوند رهایی - ۲ مهر ۱۳۹۶

همه به یاد داریم ایامی را که خانواده ها اطراف نرده های اشرف می آمدند تا فرزندان و عزیزان خود را ببینند. می خواهم خاطره ای تلخ را بیان کنم تا روشن شود که رجوی چقدر نسبت به عاطفه ی بین نیروهای خودش و خانواده ها سادیسم داشت.

آن ایام خانواده های هر استان یا شهر با هم جمع می شدند و به اتفاق هم به درب اشرف می آمدند مثلاً از استان فارس همه خانواده هایی که فرزند و فامیل در اشرف داشتند با هم می آمدند... حال این خاطره که من می خواهم بازگو کنم مربوط است به خانواده ها یا اکیپی که از کرمانشاه به اشرف آمده بودند...

وقتی اکیپ خانواده های کرمانشاه به اشرف آمده بودند داخل قرارگاه شیپور **آماده باش** زدند (که رجوی به آن شیپور **غرش شیر** نام نهاد) و دستور دادند که افراد باید برای سنگ باران این خانواده ها آماده شوند چون می گفتند: "همین ها نیروهای رژیم بودند یا به نیروهای رژیم کمک کردند تا در فروغ، مجاهدین را بکشند و به جای این که به کمک مجاهدین بیایند به نیروهای رژیم کمک کردند!!"

(غرش شیر در مقابل خانواده خود...!!!)

بگذریم!!! وقتی همه رفتیم، در ضلع غرب اشرف دیدیم که تعدادی پیرمرد و پیرزن از کرمانشاه آمده اند و زبان کرمانشاهی درخواست ملاقات می کردند. پیرزنی که بعداً شنیدم فوت کرده (خدا بیامرزدش) با عصا راه می رفت و داشت به نرده های اشرف

نزدیک می شد، آمد نزدیک و گفت: "بچه های عزیزم فلانی (از آوردن اسمش معذورم تا به این علت آزارش ندهند) پسر من است صدایش بزنید تا برای آخرین بار او را ببینم چون می بینید من دارم می میرم و توان برگشت به اینجا را ندارم." او کلی دعا برای نفرت می کرد که خواسته اش مستجاب شود بلکه پسرش را ببیند اما کی جرأت می کرد با این پیره زن بیچاره حرف بزند و یا جوابش را بدهد؟ چون رجوی طوری نفرت را مغزشویی کرده بود که انگار این پیره زن وزیر اطلاعات ایران است.

یک دفعه دیدیم پسر این پیرزن در حالی که به شدت ناراحت بود و مثل مار به خودش می پیچید از پشت خاکریز بالا آمد و به سوی مادر دوید. همه ما فکر می کردیم دیگر صبرش به سرآمده و می خواهد به مادر سلامی کند و حالی بپرسد اما در کمال ناباوری دیدیم وقتی مادر دستانش را به طرف پسر باز کرد پسر آن را تف باران کرد و چند بد و بیراه هم به مادرش به زبان خودشان گفت و برگشت پشت خاکریز، مادر درمانده روی زمین نشست. آن صحنه دلخراش را هر انسانی می دید مغزش سوت می کشید که این پیرزن چه گناهی کرده که این گونه مورد تف باران فرزند خودش که سال ها او را ندیده قرار بگیرد!! همه مان از این کار شوکه شده بودیم و سکوت بین همه نفرت حکمفرما شده بود. در این میان آن فرد داد زد و خطاب به فرماندهان آنجا که طبق معمول یک جا می ایستادند و مژگان پارسایی هم حضور داشت گفت: "دیگر دست از سرم بردارید دیدید که چه باهانش کردم؟! آیا می گوئید بروم آن طرف نرده ها خفه اش کنم!?"

همه ما می فهمیدیم این بیچاره به قدری تحت فشار قرار گرفته که روانی شده بود و از غیظ، عصبانیت و اعتراض نسبت به فرقه این کار را کرده بود...

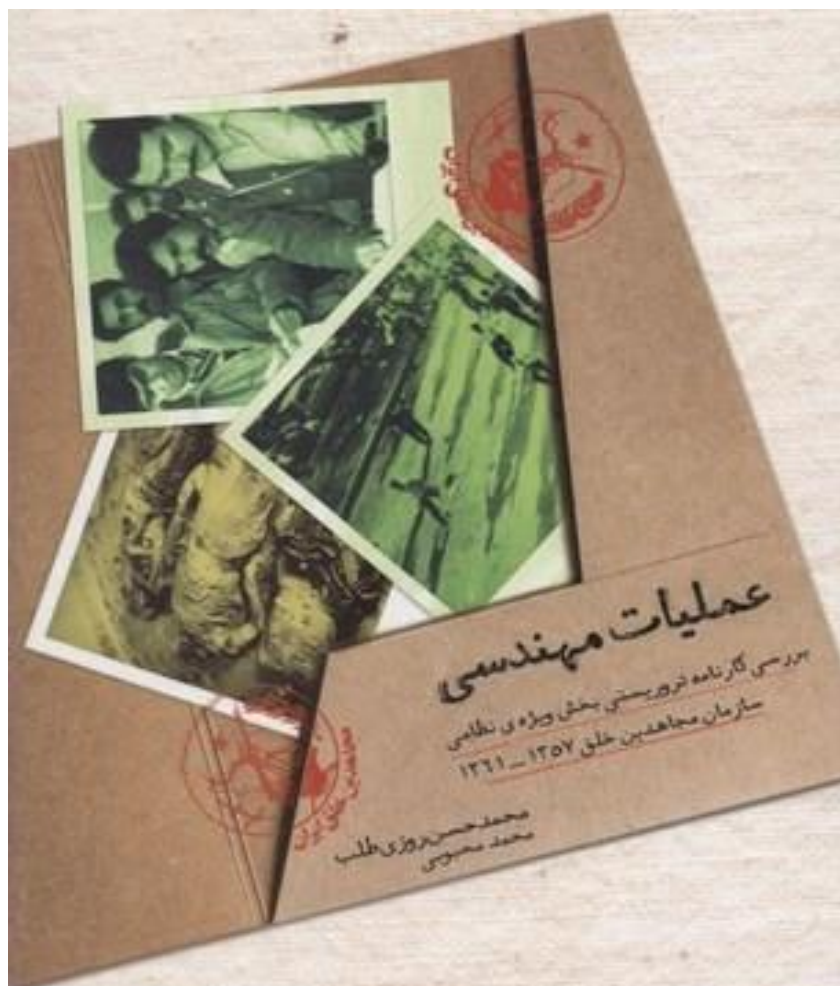


خانواده های مجاهدین در اشرف

روزهای بعد که نشست های مغزشویی روزانه موسوم به «عملیات جاری» دوباره شروع شد مسئولین نشست از آن فرد که به روی مادر پیرش تف انداخته بود به عنوان یک نفر که شاخص مرزبندی با خانواده است یاد کرده و می گفتند هر مجاهد باید موضعش در مقابل این مزدوران همین باشد و آن گونه بین خود و آنان مرزبندی کند!! که فلانی کرد، انگار که قلعه الموت را فتح کرده بود در صورتی که همه ما می دانستیم او از غیظ، کین و عصبانیت نسبت به فرقه بود که دست به چنین کاری زد یعنی او را آن چنان تحت فشار قرار داده بودند که حاضر بود مادر پیرش را تف باران کند و حتی بکشد تا دیگر دست از سرش بردارند!! این وضعیت را تنها کسی می تواند درک کند که داخل تشکیلات این فرقه سال ها حضور داشته باشد و فکر کنم برای فرد بیرونی درک این حالت مشکل است.

بله این همان رجوی است که ادعا دارد با ارتش سالمندانش مردم ایران را می خواهد به آزادی برساند!! باید به او گفت: زهی خیال باطل! ای پست فطرت بی دین و ایمان، تو نفرات خودت را به این حد از جنون می رسانی که حاضرند مادر پیرشان را تف باران کنند و حتی بکشند. حالا تو را چه به این غلط کردن ها و ادعاهای فریبکارانه آن چنانی؟؟!! بماند که تاریخ ایران در مورد این جنایت های رجوی قضاوت کند و خواهد کرد.

نوشته: محمود ستوده (نام مستعار) جدا شده از فرقه ی رجوی - تیرانا - آلبانی



درگذشت مادر مجید اشک خونی اسیر فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - ۵ مهر ۱۳۹۶

با نهایت تأسف و تأثر باخبر شدیم که روز پنجشنبه ۱۳۹۶/۰۶/۳۰ خانم **سریه ملک لی** مادر گرامی **مجید اشک خونی** که از سال ۱۳۶۹ و به وعده ی زندگی بهتر، کشور را ترک نموده و سر از اسارت گاه مسعود رجوی درآورد، در فراق جانسوز این فرزند هستی باخته ی خود با زندگی وداع نمود.

ما این خسران دردناک را به این خانواده ی محترم، فرزند دربند او و به کلیه ی دوستان و آشنایان و جمیع خانواده های هم درد و وابسته به انجمن نجات تسلیت عرض کرده و برای بازماندگانش صبر و بردباری و سلامتی آرزو می کنیم!

مزار این جان باخته ی فراق دردناک که باند رجوی بر او تحمیل نمود، پر نور باد!

با ضرس قاطع می توان گفت که این مظلومیت ها، وبال گردن رجوی ها خواهد شد!

این مادر ستمدیده ۴ بار راه سخت و طولانی عراق را برای دیدن فرزند اسیرش طی کرده و متأسفانه توفیقی برای یک ملاقات ساده نیافته بود! این بانوی از دست رفته، بارها اقدام به نوشتن نامه به خاطر دیدار فرزندش نموده که باز هم رجوی سنگ دل، توجهی به این درخواست انسانی او نکرده بود!

اخیراً نیز دختر ایشان با انتشار نامه ای هشدار داده بود که این مادر مرحوم تحمل فراق را از دست داده و باید که فرزندش مجید را قبل از مرگش ملاقات کند که این هم مؤثر نیافتاد!

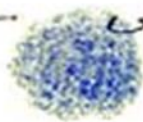
گروهی از مادران هم درد - جمعی از خانواده های گرفتار - تعدادی از اعضای جدا شده از سازمان مجاهدین خلق



جسمه تعالی تاریخ: ۹۶/۴/۱۸

سلام فرزندانم مجید جان (مجید اشک خونی)
 من مادرت سریه ملک لی هشتم خیابانی تهران ات
 شده‌م. قبلاً برای ریدار به جلو پارگان اشرف
 در عراق می‌آمدم و بوی تو را لذت در می‌برفتم.
 شنیدم الان تو در یک کشور دیگر هستی از یک
 طرف پیر شدم چندان حدیثی ندارم و از طرف
 دیگر آنجا دور است. اگر امکان داری برای من
 رنگ بزن و یک نامه بفرستی شاید برای ریدار عمر
 باقی نباشد. قربانت مادرت

سریه ملک لی - تبریز



جنگ تحمیلی و سرنوشت فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز خوزستان - ۵ مهر ۱۳۹۶

این روزها مصادف است با سالگرد جنگ تحمیلی. جنگی که در شهریور ۱۳۵۹ صدام (به نمایندگی از طرف استعمارگران و برخی از کشورهای مرتجع منطقه به منظور نابودی انقلاب نوپای مردم ایران در سال ۵۷) بر کشور ما تحمیل کرد. قطعاً جنگ تحمیلی با تمام حوادث و اتفاقات آن، چه در زمینه عرصه میدانی و چه در زمینه صحنه های سیاسی در سینه تاریخ و حافظه مردم ایران ثبت شده است. جنگی که هزار تن از مردم ما اعم از بزرگ و کوچک را قربانی گرفت، صدها کودک در خیلی از مدرسه ها به خاطر اصابت موشک های اسکاد عراقی به خاک و خون کشیده شدند و خیلی از تأسیسات زیربنایی کشورمان را نابود کرد. جنگی که اگر رشادت ها و جوانمردی مردم به خصوص جوانان این مرز و بوم نبود شاید علاوه بر نابودی انقلاب نو پا، کل کشور به اشغال بیگانه درمی آمد و یا صدها تکه می شد و اموال آن به یغما برده می شد.

اما در دوران جنگ تحمیلی موضوع دردناکتر دیگری که وجود داشت خیانت عوامل داخلی همسو با سیاست های متجاوزین به کشور بود یعنی مردم ما علاوه بر دفع حمله متجاوزمی بایست در مقابل زخم خنجرهای گروه های خائن داخلی هم ایستادگی می کردند. در بین خائنین داخلی، نقش فرقه مجاهدین ضد خلق از همه پر رنگ تر بود. **اوج خیانت رجوی آنجا بود که از موقعیت تمرکز نیروهای مردمی بر روی دفع متجاوز بیرونی، سوء استفاده نمود و با انجام حملات کور تروریستی می خواست به اهداف رذیلانه خود برسد. خیانت بزرگتر او این که می دانست اقدامات تروریستی اش در ایران به نفع دشمن متجاوز تمام می شود اما در نهایت با رفتن تمام عیار به آغوش دشمن متجاوز و با استقرار نیروهایش در عراق عملاً این را اثبات کرد.** رجوی در طول دوران جنگ تحمیلی عملاً

لباس دشمن را پوشید و دوشادوش سربازان بعثی به مرزهای ایران حمله نظامی کور کرد و تعداد زیادی از مدافعان وطن را به کشتن داد، اطلاعات موقعیت نیروهای ایرانی در مرز را به طرق مختلف کسب و به فرماندهان ارتش بعث می فروخت، به موشک های اسکاد عراقی برای اصابت دقیق تر در داخل کشور گرا می داد. رجوی تا مرفق در خیانت فرو رفت تا اولاً هر چه بیشتر ارادتش را به صدام متجاوز اثبات کند و از طرف دیگر هم از مردم ایران به خاطر این که دست رد به سینه او زدند انتقام بگیرد. رجوی مست و مغرور از حمایت صدام فکر می کرد که می تواند بر سر قدرت ایران بنشیند که این نشان از کوته بینی و کودنی رجوی بود که فکر می کرد از این طریق به گندم ری خواهد رسید.



اما بنام به دست روزگار که بالاخره در زمان معین و آن طور که کسی فکرش را نمی کند چهره پلید خائنین و جنایتکاران را برملا و به وضعیت فلاکت باری می رساند. بدون شک سرنوشت فلاکت بار کنونی فرقه رجوی نتیجه سال ها خیانت، مزدوری برای بیگانگان و ریختن خون بی گناهان در ایران است. قطعاً دست و پا زدن های مزورانه سران این فرقه در آلبانی، دل بستن به جناح های جنگ طلب در آمریکا و شیوخ مرتجع عرب منطقه نمی تواند سرنوشت رو به اضمحلال این فرقه را تغییر دهد.

حمید دهدار



تبریک و شادباش به آقای صادق خاوری



انجمن نجات مرکز گیلان - ۶ مهر ۱۳۹۶

زندگی شیرین و دلچسب به دور از مافیای رجوی در جریان است

صادق خاوری به واسطه یک شخص آدم فروش مرتبط با فرقه رجوی با وعده ی دروغین و کذایی اشتغال بهتر، از خانه خود روانه ترکیه شد. بی آنکه بفهمد، بداند و انتخابی در کار باشد یک راست روانه اسارتگاه اشرف شد و تا به خود بیاید و بفهمد ۱۲ سال از عمر و جوانی اش را به دور از خانواده در یک جماعت تروریستی به بطالت گذراند. ایشان متعاقب جدایی و فرار از مهلکه دشمن بدون اتلاف وقت به وطن بازگشت و در تاریخ ۲۲ دی ماه ۱۳۹۰ در دفتر انجمن نجات گیلان در یک روز خاطره انگیز به خانواده دردمند و چشم انتظارش تحویل گردید. آقا صادق از آن پس، گذشته متضرر خود را با درایت تحسین برانگیزی به فراموشی سپرد و با درس گرفتن از آن؛ در کنار خانواده با همت و پشتکاری اعجاب انگیز زندگی جدیدی را آغاز کرد و در پی دستیابی به خوشبختی، مراحل شیرین و دلچسبش را یکی پس از دیگری طی نمود.

آقا صادق در ادامه ی ارتباطش با انجمن نجات گیلان در فضای مجازی و یا تلفنی و حضوری، از رشد و پیشرفت های شیرین زندگیش بسیار گفتنی دارد. این بار با ارسال چند عکس از محل کار جدیدش، می نویسد: "آقای پوراحمد شکر خدا توانستم در امر آرایشگری مستقل شوم و یک مغازه اجاره کنم و از این بابت خیلی خوشحال و شادمانم."

من هم از این فرصت استفاده کرده ضمن تبریک و شادباش به ایشان و با آرزوی بهترین ها برای او؛ برای رهایی و بازگشت سایر اسرای گرفتار فرقه رجوی به وطن و آغوش گرم و پر مهر خانواده و جریان گرفتن یک زندگی نو و شیرین دیگر، دعا می کنم.

جدایی تا کی؟! این عکس تنها یادگاری من است!



انجمن نجات مرکز سمنان - ۶ مهر ۱۳۹۶

دیدار با مادر و خواهر **رضا مرادی نسب** از اسرای فرقه رجوی در منزلشان

این مادر و خانواده چنان بغض کرده بودند که دل آدم از این صحنه به درد می آمد. وی می گفت: "تا کی باید منتظر بود؟! چرا رجوی بویی از انسانیت نبرده است و اجازه نمی دهد عزیزانمان با ما ارتباط برقرار کنند. رجوی فکر می کند با این کار چقدر می تواند دوام بیاورد! خوشبختانه با صحبتی که شما از اوضاع در آلبانی و جدا شدن نفرات کردید پس شرایط خوبی ندارند و این امیدوار کننده است! رجوی با این کار غم بزرگی را در قلب ما گذاشته! این آه و نفرین ها که باعث شکستن دل ما گردیده است روزگار خوشی را برای رجوی رقم نخواهد زد."

در پاسخ به ایشان گفتم: "تا همین الان هم شرایط رجوی چندان نرمال نبوده و نیست چرا که چندین سال است مخفی شده و زندگی جانور گونه ای را می گذراند. کسی که فقط منافع و جان خودش برایش ارزش داشته باشد این گونه عمل می کند."



مادر رضا مرادی نسب می گفت: "سال ها به این عکس نگاه کرده و دل خودم را آرام نموده ام. این عکس تنها یادگاریست که از رضا دارم."

- در پایان این دیدار آرزو کردیم هر چه زودتر افراد بتواند از اسارت رجوی نجات پیدا کنند و لبخند شادی را بر لبان خانواده خود بنشانند.

نامه مادران استان مرکزی به رییس جمهور آلبانی

انجمن نجات مرکز اراک - ۱۶ مهر ۱۳۹۶

رییس جمهور کشور آلبانی آقای ایلیرمتا

با سلام و احترام خدمت شما!

این چندمین نامه ایست که برای مقامات بلند پایه آلبانی مکتوب و ارسال می کنیم شاید صدای ما به گوش دولت آلبانی برسد.

چندین سال است فرزندان ما به دست فرقه ای به نام سازمان تروریستی مجاهدین در اسارت هستند.

نزدیک به یک سال است فرزندان ما از عراق به کشور شما آلبانی منتقل شده اند زمانی که فرزندان ما در عراق اسیر سازمان تروریستی مجاهدین بودند ما مادران به عراق سفر می کردیم و خیلی تلاش می کردیم با فرزندانمان بعد از چندین سال دیداری داشته باشیم ولی متأسفانه سازمان تروریستی اجازه دیدار با فرزندانمان را نمی داد. فرقه رجوی یا همان سازمان تروریستی مجاهدین چندین سال است فرزندان ما را شستشوی مغزی داده و عواطف خانوادگی را از آن ها سلب کرده است هیچ اراده ای از خود ندارند و نمی توانند برای آینده خود تصمیم بگیرند.

عالی جناب!

سازمان تروریستی مجاهدین فعلاً در کشور شما آلبانی به سر می برد و به آن ها محل استقرار داده اید، به فرزندان ما اجازه نمی دهد یک تماس تلفنی با ما داشته باشند و از اوضاع و احوال فرزندانمان باخبر شویم. در سازمان تروریستی مجاهدین از حقوق بشر و آزادی خبری نیست این را ما نمی گوئیم کسانی که به تازگی از سازمان تروریستی جدا شده اند حرف های آن ها بسیار گویاست. جدیداً با خبر شدیم مریم رجوی از فرانسه به کشور آلبانی سفر می کند. در جلساتی که برگزار می کند فرزندان ما را تهدید می کند، به آن ها می گوید اگر کسی از ما جدا شود سزایش مرگ است، پس سازمان های حقوق بشری کجایند بینند مریم رجوی با فرزندان ما چه کار می کند، آیا کسی هست صدای ما مادران را به گوش آن ها برساند مادرانی که چندین سال از فرزندانمان به دور بودند و حالا بایستی شاهد مرگ آن ها باشند، ما مادران رنج کشیده هیچ وقت سازمان تروریستی مجاهدین را نمی بخشیم و تا در قید حیات هستیم آزادی فرزندانمان را دنبال می کنیم.

عالی جناب آقای ایلیرمتا. رییس جمهور محترم کشور آلبانی

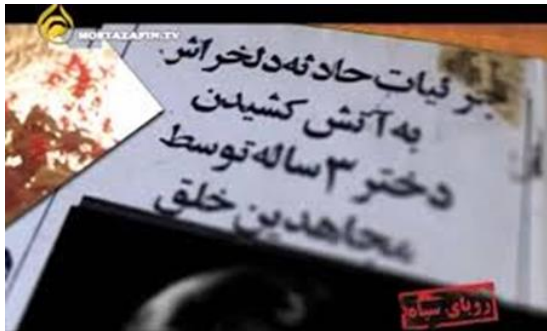
از شما تقاضا داریم راهی برای ما میسر کنید که بتوانیم بعد از چندین سال با فرزندانمان در کشور شما آلبانی دیداری داشته باشیم. فرزندان ما آگاهانه اسیر سازمان تروریستی مجاهدین نشدند آن ها را به اسارت گرفتند، مطمئن هستیم اگر سازمان تروریستی مجاهدین به فرزندان ما اجازه دهد آزاد فکر کنند فرزندان ما از فرقه تروریستی جدا می شوند و به دنبال زندگی آزاد خود می روند.

مادران درد و رنج کشیده استان مرکزی (اراک)

با تشکر از شما.



اعترافات «مرتضی ناصح پور» فرمانده یکی از واحدهای تروریستی منافقین



انجمن نجات مرکز - ۱۲ مهر ۱۳۹۶

تروریست ها را بی رحم بار می آوردند.

یک مسأله ای که مربوط به پرورش تروریست می شود، مسأله بی رحمی و شقاوت افراد است که این هم در جریان رشد افراد در سازمان در اثر خطوط و انگیزه هایی که می دادند نقطه شروع در رابطه با دل کندن افراد از خانواده خود و بی تفاوتی نسبت به آن ها بوده است.

قبل از ۳۰ خرداد و در جریان کار تبلیغاتی همیشه در سازمان روی مسأله خانواده انرژی جهت حل آن می گذاشته و همیشه مسأله خانواده را فرع و کار تشکیلاتی را اصل می کردند؛ مثلاً می گفتند که قدم اول در جریان مبارزه ضد امپریالیستی گذشتن از خانواده و فامیل است و آن هم به خاطر خلق (انگار خانواده جدا از خلق هستند) و یک سری شعر و شعار در این رابطه به کار می بردند. بعد هم با کارهایی که به فرد می دادند، خود به خود رابطه معنوی با خانواده قطع می شد.

چرا که فرد تمام وقت در کار تشکیلاتی غوطه ور بود و فقط شب ها که به خانه می رفت آن هم از خستگی باید می خوابید و در عمل هیچ گونه رابطه ای نبوده است، به خصوص اگر خانواده مخالفت هایی هم با او در انجام فعالیت می کرده است که دیگر بدتر.

فرد برای بالا بردن خود هم که شده بود (همان عقده غرور) بیشتر به دنبال فعالیت می رفت، برنامه بسیج در ستادها و حفاظت ها و کارهای شبانه (شعار نویسی و پخش اعلامیه)، خوابیدن در خانه هایی به طور دسته جمعی و ... همه و همه باعث دور شدن فرد از خانواده می شده که نمونه هایش بسیار بوده است؛ مثلاً فردی که تنها پسر خانواده بوده بر اثر همین رفت و آمدهای بی موقع با پدرش دعوا می کند و از خانه بیرون می آید که به پدرش بفهماند که بله من تنها هم می توانم زندگی کنم، یا فرد دیگری که کلاً از خانواده بیرون آمده و هر شب در خانه یکی از بچه ها می خوابیده است و نمونه های زیاد دیگر.

این ها تماماً در اثر خطوط تشکیلاتی بوده است که در کنار تبلیغات و جوسازی صورت می گرفته است... چقدر بین خانواده ها و فرزندان درگیری به وجود آمده است. چه خانواده هایی که برای همین موضوع متلاشی شدند. چه مادرهایی که اشک ها سر

همین مسأله ریختند و چه کتک کاری هایی که نشد. تا جایی که حتی به خاطر کار تشکیلاتی، افراد پدرها و مادرهای خود را زده اند و به زور مجبور به کاری کرده اند و عامل اصلی آن همین منافقین و سران خط دهنده آن بودند.

در جریان درگیری های قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ آمدند و خط دادند که تمام مسائل و مشکلات باید به نفع کار حل شود. گفته شد که درس خواندن دیگر فایده ندارد و هیچ کس نباید به دنبال آن برود. مسأله خانواده به طور کلی کنار گذاشته شود، بیماری و مشکلات دیگر همه فرع است... بعد هم در مورد هر کس که خطوط سازمان را پیاده نمی کرد و یا مثلاً به خاطر مسائل خانوادگی قادر به ادامه کار نبود فوراً برچسب بریده و یا عنصر مسأله دار را مطرح می کردند که این هم مارکی بود که افراد هیچ وقت قصد نداشتند که آن لقب را به همراه خود بکشند.

به این ترتیب ارتباط عاطفی نسبت به خانواده و مسائل خانوادگی، مشکلات پدر و مادر و انتظارات آن ها از ما همه و همه قطع شد. دیگر کسی به فکر خانواده نبود و اگر هم بود فقط در رابطه با حل کردن مسائل تشکیلاتی و استفاده از امکانات جا و غیره بود والا دیگر نمی توانست آن ها را درک کند. مشکلات خانواده؛ وضع بد اقتصادی و ... را می دید و می شنید ولی برایش قابل درک نبود، چرا که تمام فکرش را سازمان ربوده بود و در آن جهت به کار می برد.



شناسایی افراد خانواده را برای ترور آن ها می دادیم

بعد از سی خرداد علاوه بر پدر و مادر نسبت به فامیل هم یک بیگانگی پیش آمده بود که در اینجا مسأله جای خواب پیش آمد. افراد از خانه های خود خارج شده بودند و طبق خطوط سازمانی به فامیل پناه بردند. در اینجا یک مسأله بود، آن هم برای افرادی که خانواده و فامیلشان مخالف عقیده وی بودند. خوب مسلماً نمی توانستند با هم بسازند. فرد نمی توانست ارتباطی با آن ها داشته باشد که در اینجا ضدیت با خانواده و فامیل او می گرفت. کم کم فرد در اثر بی جایی و سختی کشیدن که سازمان تحمیل کرده بود به صورت عقده دار در می آمد. در نتیجه ضدیت شروع می شد. به چه طریق؟ به طریق دادن شناسایی افراد فامیل خود جهت ترساندن و کوکتل انداختن به خانه آن ها. از اینجا شروع می شد. دیگر مهر و محبت و علاقه نسبت به فامیل در دل ها

کور شده بود. فقط آن هایی خوب بودند که امکانات می دادند. هنوز افراد نسبت به پدر و مادر تعصبی داشتند ولی در مورد فامیل کور شده بودند.

بعد کم کم که می گذشت در اثر تبلیغات و جوسازی های بسیاری که در این رابطه می شد و استفاده از احساسات بچه ها، افراد همه چیز را فقط در سازمان می دیدند. بعد هم در ادامه آن ضمن همین تحریکات، فرد کم کم آن تعصبات هم که نسبت به پدر و مادر داشت از دست می داد. اگر پدر و مادری مخالف نظر او بودند او دیگر جنبه تعرضی می گرفت. ابتدا با اذیت کردن و آزار رساندن و در نهایت با دادن شناسایی پدر و مادر خود به سازمان برای ترور کردن. بی رحمی تا این حد فقط در اثر شعر و شعارهای سازمانی به وجود آمده بود...

به این صورت منافقین کوچکترین مهر و محبت و عاطفه خانوادگی نسبت به پدر و مادر را از افراد خود می گرفتند و حال با این وضع خود حساب کنید که افراد واحد های نظامی نسبت به مردم که آن ها را نمی شناختند چطور رفتار می کردند.



شهید مرجیلی



شهید تله ماسی



شهید طاهری

شکجه و شهادت سه تن از پاسداران توسط گروهک منافقین

به دنبال این وضعیت دیگر وقتی خط داده می شد که زن و بچه هم اگر مانع شما شدند از دم تیغ بگذرانید، اصلاً هیچ احساس انسانی هم به افراد دست نمی داد، حتی دیگر منفجر کردن محل، به آتش کشیدن جسد و شکنجه و قتل عام مردم هم بدون احساس هیچ ناراحتی و عاطفه ای انجام می گرفت. بچه کوچک را آتش می زدند و مردم بی دفاع را به خاک و خون می کشیدند. برای همین بود که وقتی خط می دادند ما به دشمنان کوچکترین رحمی نمی کنیم و آن ها را باید به فجیع ترین شکلی به قتل برسانیم، اصلاً برایمان مسأله ای نبود.

وقتی افراد نسبت به پدر و مادر خود که هستی شان از آن هاست و یک عمر با آن ها بوده اند به این گونه رفتار کنند، دیگر رفتارمان نسبت به مردم جای خود دارد. تازه این نسبت به مردم عادی و بی گناه بوده است، حال خود حساب کنید نسبت به افراد بسیج و کمیته و سپاه که در اصطلاح منافقین، گناهکار بودند چه حالتی داشتیم.

شکنجه آن سه برادر پاسدار کمیته (علمیات مهندسی منافقین) که مشخص شده است هیچ دور از انتظار نیست چرا که خط سازمان همین بوده است. از بین بردن احساسات و عواطف نسبت به مردم، نسبت به هر کس که به هر نحوی مخالف عقیده ما باشد. این عامل **بی رحمی و شقاوت** هم نقش مهمی در تروریست پروری افراد داشته است که به راحتی می توانستیم آن جنایات هولناک را در این دوره از زمان اجرا کنیم. برنامه این کار هم از همان فاز به اصطلاح سیاسی که در اصل فاز تروریست پروری بوده است ریخته شده بود و با آگاهی کامل مرکزیت از این که در نهایت به جنایات ما می انجامد بوده است.

صله رحم (اوج عواطف انسانی)

یکی از برنامه های سازمان منافقین که به طور خیلی زیرکانه صورت می گرفت و کم کم رشد می کرد مسأله خانواده و احساس نسبت به آن ها بوده است. در پروسه رشد فرد در درون تشکیلات که نهایتاً منجر به فعالیت تروریستی می شده است برخورد فرد با خانواده اش بوده است که از آن صورت مهر و محبت نسبت به پدر و مادر و احساس مسئولیت در قبال آن ها در پروسه رشد خود نهایتاً به این درجه می رسیده است که در کار تروریستی، فرد اصلاً نه تنها هیچ گونه احساسی نسبت به پدر و مادر و مشکلات و مسئولیتی که در قبال آن ها دارد نمی کند بلکه به این درجه می رسد که یک فرد تشکیلاتی حتی اگر پدر و مادر خود را جهت مخالف با سازمان و تشکیلات می دیده است به عنوان شناسایی می داده است تا پدر و مادر خودش را ترور کنند. این کار هم از همان فاز به اصطلاح سیاسی شروع شد و با در مقابل پدر و مادر ایستادن ها، گوش به حرف آن ها نکردن، کمک نکردن به پدر و مادر در مسائل جاری زندگی شروع می شده است و تا کتک زدن پدر و مادر، وارد کردن هرگونه ضربه روحی و معنوی به آن ها از طرق گوناگون تا به دادن شناسایی جهت ترور آن ها ادامه یافت. این نشانه اوج پستی و ردالت افراد تشکیلاتی است و چیز کوچک و قابل گذشتی نیست، این خود جنایتی است بزرگ که سازمان در حق پدر و مادر و خانواده افراد تشکیلاتی خود مرتکب شده است که تمام خطوط در این زمینه کاملاً روشن و آشکار است. از اصل قرار دادن کار تشکیلاتی گرفته تا به طور مکانیکی مقابله، به خصوص مقابله روحی با خانواده به طور مستقیم و بدون احساس کوچکترین گناهی.



در اصل یک تروریست که باید نسبت به مردم با بی رحمی کامل برخورد کند باید در درجه اول نسبت به خانواده خود بی رحم و بدون احساس شود ... هر کس بیشتر در سازمان حل شدگی داشت و مسئولیت بالاتری می گرفت به همان اندازه بیشتر از خانواده خود باید دور می شد. هر کس جنایات فجیع تری انجام داده است به همان اندازه در حق پدر و مادر مرتکب گناه بیشتری شده است. در این راه هر کس بیشتر برای سازمان مایه می گذاشته است بیشتر از طرق گوناگون از امکانات و چیزهای دیگر خانواده در جهت ضربه به آن ها استفاده می کرده است. برای همین است که وقتی می گوئیم که خدای ما سازمان شده بود درست است. وقتی مسأله به این صورت در بیاید، خانواده و مسائل پیرامون آن هیچ و پوچ می شود و ناراحتی و نگرانی خانواده برایمان اهمیتی پیدا نمی کند. زدن ضربه روحی از هر طریق اصلاً برایمان معنی ندارد و خلاصه هیچ چیز اهمیتی برایمان ندارد. حتی مرگ و مردن خانواده؛ و این چهره و نیرویی است که سازمان در جریان تکامل خود پرورانده است.



بعد از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و دست زدن به جنایات و تشکیل واحد های تروریستی، دیگر مسأله اطاعت تشکیلاتی اصل شد که هر کس اجرا نمی کرد کنار گذاشته می شد. مخصوصاً در موقع انجام جنایت باید همه از فرمانده خود اطاعت کنند. هر چه او گفت، همان است. حتی اگر صد در صد مطمئن باشی که غلط است باز باید اجرایش کنی. اگر فرمانده روی هر دلیلی بیاید و بگوید بچه ها را هم آتش بزن و فلان زن را بکش بدون چون و چرا باید اجرایش می کردی؛ یعنی **اطاعت کور تشکیلاتی بدون حق هیچ گونه سؤالی...** حتی اگر گفت خودت را بکش باید فوراً این کار را بکنی! یعنی تا این اندازه مسأله برایشان مهم بوده است و این اطاعت تشکیلاتی یکی از خصایص یک تروریست در سازمان به شمار می آمد.

مسئول و فرمانده نظامی به ما می گفت که یک عنصر نظامی همین طوری نمی تواند بیاید و یک فرد نظامی شود. باید مراحل را بگذراند و در تکامل آن مراحل یک فرد عملیاتی بشود. می گفت فرد اول باید بیاید اعلامیه پخش کند، شعار بنویسد و کار تبلیغاتی بکند، بعد کار ایذایی بکند، بعد از این که این مراحل را گذراند و آموزش های لازمه اش را دید و مسلط شد باید برود ماشین سواری و موتورسواری را کامل یاد بگیرد (البته در کنار این ها باید مسائل خانوادگی و عاطفی و کلاً این کارها را هم باید فرد کنار بگذارد)، بعد از گذراندن این مراحل تازه اسلحه به دست بگیرد و چند کار کوچک یعنی سرقت و ... انجام دهد تا بعد یک تروریست کامل گردد.



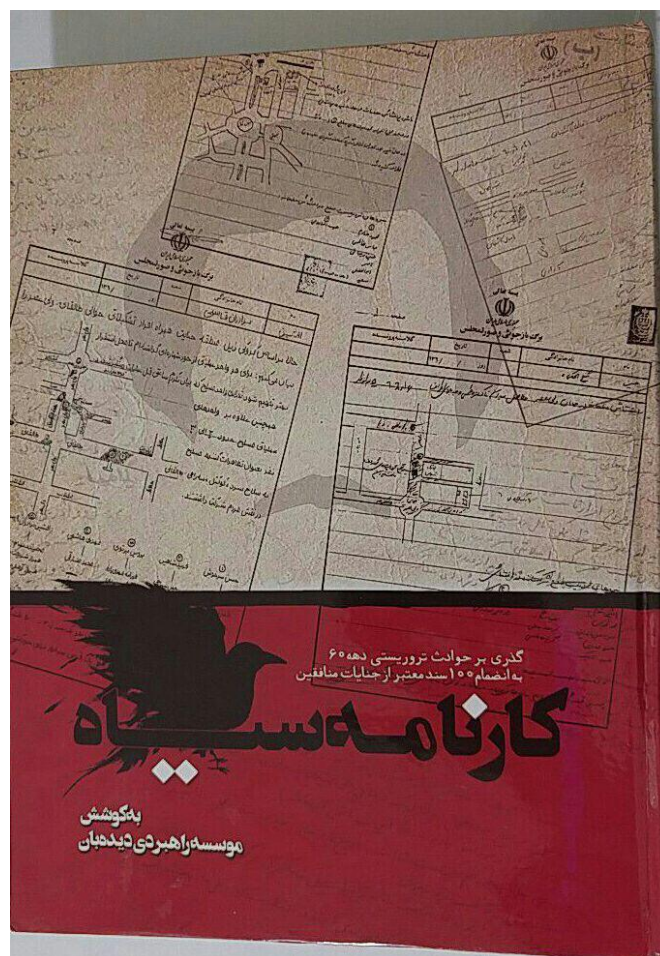
... بعد از دو سال کار تشکیلاتی مستمر از من دانش آموز که تا آن موقع حتی یک دعوا در محل نکرده بودم، یک دروغ به پدر و مادرم نگفته بودم، از من یک تروریست به معنای واقعی اش در اوج تکامل سازمان یعنی بعد از پشت سر گذاشتن کلیه تجربیات سازمان، ساختند که قتل نفس برآیم مثل فروش نشریه شده بود و تمام احساسات و عواطف را از بین برده و در نهایت کارم از تکه تکه کردن یک پیرمرد بدون گناه با بمب بدون کوچکترین احساسی سر در آوردم. اصلاً باید دید یک تروریست چه مشخصاتی دارد و بعد آن مشخصات را در من جستجو کرد که تماماً آن ها را از سازمان و تشکیلات جهنمی منافقین گرفته بودم. بله همه را طی دو سال کار مستمر تشکیلاتی، سازمان با شیوه های خاص خود به من آموخت و سازمان بود که عامل پرورش تروریست در سطح وسیع شد و نیروهایش را به این صورت در آورد. آن هم زیر لوای اسلام و انقلابی و خلقی بودن.

برگرفته از کتاب **کارنامه سیاه** (گذری بر حوادث تروریستی دهه ۶۰ به انضمام ۱۰۰ سند معتبر از جنایات منافقین)

به کوشش: مؤسسه راهبردی دیده بان

صفحه های: ۳۰۸، ۳۰۵، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۶۰، ۲۴۳، ۲۴۲

تنظیم: عاطفه نادعلیان



رو سیاهی به رجوی می ماند



انجمن نجات مرکز سمنان - ۶ مهر ۱۳۹۶

از جانب دفتر انجمن نجات در منزل آقای کاسبان پدر **احمد کاسبان** دیداری انجام شد. در این دیدار که برادر ایشان هم حضور داشتند راجع به اوضاع نابسامان در فرقه رجوی صحبت شد.

پدر احمد کاسبان گفتند: "رجوی چرا از دیدار خانواده ها این قدر ترس و واهمه دارد؟! از قدیم گفته اند هر کس می ترسد حتماً ریگی در کفش دارد و این را رجوی خوب می داند چون به درستی پاشنه آشیل فرقه اش همین جاست. او تا کی می خواهد این ریل را انجام دهد مگر برده گرفته است که مانع می شود! دیر نیست که سزای این عمل نابخردانه خود را خواهد دید.

من سی و اندی سال است صدای پسر را نشنیده ام و روزی نیست که به او فکر نکنم. این قبیل کارها برای گرفتن تعهد های اجباری کار جدیدی نیست و سالیان است که رجوی این اعمال را دنبال می کند مهم این است که اعضا به محض این که فرصت می یابند به این فرقه پشت می کنند. رو سیاهی بر رجوی و فرقه اش می ماند به خاطر این که من روزی پسر را در آغوش خواهم گرفت."

این خانواده دردمند هم مشابه خانواده های دیگر از سازمان های بین المللی انتظار تماس و ملاقات با عزیزشان در هر جایی که امکان داشته باشد را دارند .

ما نیز در پایان این دیدار، آزادی تمام اعضای اسیر در این فرقه را آرزو کردیم.

مراسم سوگواری اباعبدالله الحسین (ع)

با حضور خانواده های اسیران فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز اردبیل - ۱۰ مهر ۱۳۹۶

به مناسبت فرا رسیدن ماه محرم و ایام سوگواری اباعبدالله الحسین (ع)، مراسم سوگواری با حضور خانواده های اسیران فرقه رجوی استان اردبیل توسط انجمن نجات مرکز این استان برگزار شد.

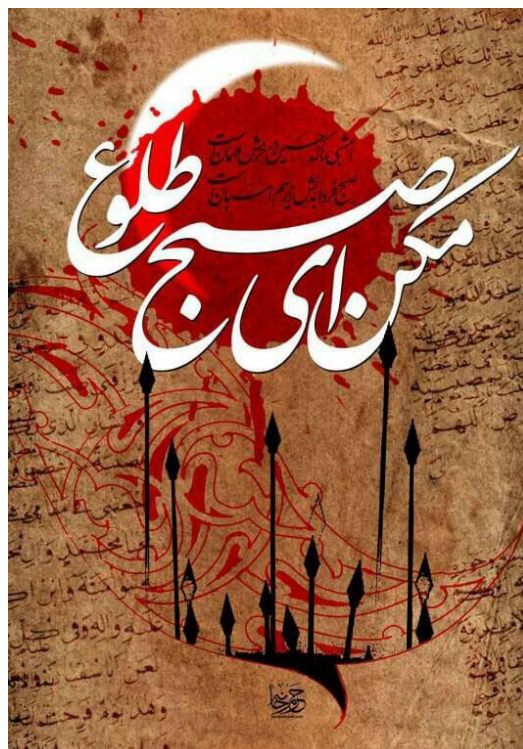
در این مراسم که با شکوه خاصی همراه با قرائت زیارت عاشورا در محل دفتر انجمن نجات استان اردبیل برگزار شد، خانواده های اسیران با طلب استمداد از سرور آزادگان جهان، امام حسین (ع) آزادی تمام اسیران فرقه رجوی را آرزومند شدند.



خانواده های اسیران در این مراسم، یکپارچه اعلام کردند که امروز دیگر کارد به استخوان خانواده ها رسیده است و می خواهیم با دست های خودمان بچه های خود را از چنگال فرقه رجوی رها سازیم.



در این مراسم که به همت دفتر انجمن نجات استان اردبیل برگزار شد، خانواده ها همچنین از کمیساریای سازمان ملل متحد در کشور آلبانی خواستند که به آن ها اجازه حضور در آلبانی را بدهند تا آن ها بتوانند با اسیران خود دیدار و ملاقات داشته باشند.



عاشورا در فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز فارس - ۱۰ مهر ۱۳۹۶

سالروز تاسوعا و عاشورای حسینی را خدمت تمامی شیعیان جهان تسلیت عرض می کنیم.

شهرت این روز نزد مردم جهان و خصوصاً شیعیان به خاطر اتفاقات بزرگی است که در این روز افتاده است. کلمه عاشورا به معنی دهم است. عاشورای سال شصت و یک هجری قمری مصادف است با دهمین روز محرم، روزی که حسین بن علی (ع) و یارانش در صحرای کربلا با لشکریان عمر بن سعد جنگیدند و تمامی آنان به شهادت رسیدند. روزی که در تاریخ جاودانه ماند و هر انسان آزاده ای از این روز به عنوان یک روز بزرگ و فراموش ناشدنی یاد خواهد کرد! امام حسین (ع) و یارانش که غالباً از اعضای خانواده آن حضرت بودند، هرگز حاضر نشدند زیر بار حرف زور بروند و با فدای جانشان از کوچک و بزرگ، آن روز را به عنوان یک سرفصل بزرگ برای آزادی خواهان جهان ثبت کردند.

در مناسبات سازمان، هر ساله در این روز مراسمی برگزار می شود. آن زمان ها که رجوی هنوز مخفی نشده بود و در انتظار عمومی ظاهر می شد، خودش هم می آمد و با سخنرانی پر شور و با تصویرسازی لحظاتی که بر امام حسین (ع) و یارانش گذشته است، سعی می کرد که آن لحظات را برای نیروها تداعی کند و نیروها خودشان را در آن شرایط قرار دهند! او با زیرکی خاص خودش



به گونه ای بحث را پیش می برد و چنان آن واقعه را با شرایط این روزها ربط می داد که شنونده ناخودآگاه فکر می کرد تاریخ تکرار شده است و اکنون به استغفار رجوی، امام حسین زمانه است و نیروهایش هم یاران آن حضرت می باشد. بعد می گفت: "هر کس که اکنون به لشکر مجاهدین پشت کند، پنداری در دوره امام حسین به ایشان لیبک نگفته و به او پشت کرده است و این گناه کبیره و نابخشودنی نزد خداوند محسوب می شود." او آن چنان صحبت می کرد که بچه ها در ذهنشان تصور می کردند که مسعود واقعاً عین حسین (ع) معصوم و بلا اشکال است. رجوی همیشه در مباحث ایدئولوژیک می گفت که الگوی ما امام حسین است. نرفتن زیر بار حرف زور و ایستادگی تا آخرین قطره خون! این حرفی بود که او در ظاهر می زد تا بتواند با استفاده از نام حسین و واقعه کربلا، احساسات مذهبی نیروها را هر چه بیشتر برانگیخته کند و از آن ها حداکثر حرف شنوی را داشته باشد. اما در واقعیت او بویی از امام حسین نبرده بود و فقط حرف آن را می زد.

رجوی استاد لایبی کشیدن و جا خالی دادن بود. دقیقاً در بزنگاه ها و در لحظاتی که بایستی از خودش مایه می گذاشت، غیب می شد و جا را خالی می کرد و کسی دیگر را به جلو هل می داد. مثال و نمونه برای اثبات این گفته بسیار است. چه از دوران زندانش در زمان شاه که تنها عضو مرکزیت که اعدام نشد، او بود. او در همکاری با ساواک شاه، توانست حکم اعدامش را به ابد تبدیل کند و از مرگ نجات یابد. سال ۱۳۶۰ که یکی یکی واحدها و خانه های تیمی مجاهدین در داخل کشور لو می رفت و مجاهدین یکی بعد از دیگری دستگیر یا کشته می شدند، او موسی را در داخل گذاشت و خودش به فرانسه گریخت. بعد از اخراج از فرانسه و رفتن به سوئیس، برای رهایی از خطر استرداد به ایران، به عراق پناهنده شد و با دشمن ترین دشمن مردم ایران یعنی صدام، دست دوستی داد. بعد از آن هم در شرایطی که خارج رفتن را برای تک تک نیروها مرز سرخ کرده بود، درست ده روز قبل از این که اولین گلوله امریکایی در جنگ بوش پسر با عراق به سوی این کشور شلیک شود، مریم و نزدیکترین و البته ارشد ترین فرمانده هان سازمان را به خارجه فرستاد و در زمان مناسب خودش هم به دنبالشان رفت و این همه نیرو را در بیابان های عراق رها کرد و رفت.

رجوی هرگز بویی از فداکاری و فدای خود برای رهایی مردم ایران نبرده بود و هر چه می گفت فقط لاف بود و بس! امام حسین اگر در تاریخ مانند ستاره ای درخشان باقی مانده است، به خاطر صداقتش در گفتار و رفتار بوده است. او به بهانه مختلف صحنه جنگ را رها نکرد تا مثلاً در زمانی بهتر دوباره حمله کند. اگر حضرت عباس (ع) سیمای یک سوگند را به خود گرفته است، به دلیل ماندن و شهید شدن در راه مولای خود حسین بوده است. شاید که او هم می توانست با استدلال مختلف خودش را از کشته شدن در ببرد ولی او مردانه به پای حضرت حسین ماند و اکنون بزرگی نام ابولفضل برای همین است! اما رجوی با دجالیت و با خر مرد رندی هر چه تمام تر، با سوءاستفاده از نام های امامان ما برای تهییج جوانان، از نام آن ها برای پیش بردن خط و خطوط خود و جلو انداختن نیروها و در بردن خودش از خطر استفاده می کرده است. بار دیگر سالروز تاسوعا و عاشورای حسینی را به عموم شیعیان جهان تسلیت عرض می کنیم.

مراد

دیدار صمیمانه با مادر حمید محمد آتابای اسیر در فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز گلستان - ۱۰ مهر ۱۳۹۶

در عصر جاهلیت خیلی از افرادی که از نظر مالی بی نیاز بودند برای خود انسان های تهی دست را به عنوان برده انتخاب نموده و او را به انجام کارهای سخت و طاقت فرسا وادار می نمودند و تا زمانی که آن برده بمیرد و یا کسی او را با پرداخت پول آزاد نکند در اختیار آن شخص طماع بود. اکنون قضیه سازمان تروریستی مجاهدین خلق نیز دقیقاً الگو برداری شده از همان عصر جاهلیت می باشد و انسان هایی که در این فرقه گرفتار شده اند مانند همان برده های جاهلیت، منتهی در عصر پیشرفته می باشند و سران این فرقه برای رسیدن به امیال پست خود از هیچ ردالتی رو گردان نبوده و نیستند و تا آخرین نفری که در راه اهداف کثیفشان قربانی نکنند دست بردار نیستند و همچنان در زیر لوای کشورهای به ظاهر متمدن ولی حامیان اصلی تروریست ها به راحتی به انجام اعمال خائنانه خود مشغول هستند.

امروز به ملاقات خانواده حمید محمد آق آتابای رفتم و با مادر او دیدار صمیمانه داشتم و پای درد دل های او نشستم و او بعد از احوالپرسی گرمی که داشت اشک در چشمانش جاری شد و به یاد دو سال قبلی که با همسر مهربانش با آن ها دیدار داشتم و عکسی نیز گرفته بودم افتادم. من فاتحه ای برای شادی روح آن مرحوم خواندم.

بعد از سکوتی که حاکم شده بود از حال و روزش پرسیدم که گفت: "این روزها که پاییز شروع شده خیلی دلم گرفته و با وجود این که دور و برم از بچه هام و نوه هام پر شده ولی خیلی دلم هوای پسر مرا کرده، دلم برایش تنگ شده و شب ها به یادش تا پاسی از شب بیدارم و در خلوت خودم برای دیدنش اشک می ریزم و از خداوند آرزوی سلامتی و بازگشتنش به خانه را دارم و همچنین از خدا می خواهم که دل هیچ مادری در دوری از فرزندش گرفتار نشود."



در ادامه در مورد گذشته حمید محمد می پرسیم که وی جواب می دهد: "حمیدم فردی با ایمان و با اخلاق بود و در زمان تحصیلش برای کمک به پدرش در شیفتهای مخالف کار می کرد و حتی تابستان که می بایست به تفریح و استراحت می پرداخت به سر کار می رفت و در مخارج کمک حال پدرش بود و در امر ورزش هم همیشه در بین جوانان پیش قدم بود و در تیم فوتبال روستا بازی می کرد و یادم هست همیشه مجله دنیای ورزش را مطالعه می کرد و به همراه سایر جوانان روستا در کمک به هم روستاییان پیش قدم بود و در آبادانی روستا سهم به سزایی داشت."

از مادر حمید محمد که چهره خسته و درد کشیده ایی دارد سؤال می کنم که چرا حمید محمد که چنین سابقه خوبی دارد گرفتار سازمان تروریستی مجاهدین شده که او جواب می دهد: "پسرم آدم بسیار ساده و مردم داری بود. همچنین با غیرت ترکمنی که مثال زدنی بود حتی برای دفاع از خاک و وطنش ۲ ماه زودتر و به صورت داوطلب به خدمت اعزام شده بود. متأسفانه ساده لوحی او باعث شد تا از خدا بی خبرهایی او را اغفال نمایند و گرنه پسرم اصلاً اهل سیاست نبوده و نخواهد بود و من به جرأت می توانم بگویم که همین الان هم از همین سادگی او سوءاستفاده نموده و او را به زور نگه داشته اند. بچه هایم چندین بار برای ملاقاتش به عراق رفته اند و جلوی زندان های فرقه رجوی تحصن کرده اند ولی متأسفانه سران فرقه به او اجازه ملاقات با خانواده اش را نداده اند. پسرم اگر بفهمد برادر و خواهرانش به دیدنش آمده اند محال است آن ها را دست خالی بفرستد، حتماً به دیدنش می آمد، این سران فرقه رجوی هستند که به او اجازه نداده اند و او را زندانی کرده اند."

مادر حمید محمد که دیگر پاهایش توان راه رفتن ندارد ادامه می دهد: "پسرم را با هزار بدبختی و نداری بزرگ کرده ام تا عصای دستم شود ولی در این آخر عمری برای دیدنش لحظه شماری می کنم که حداقل بتوانم قبل از مردنم او را ببینم، پسرم کسی نبود که پدر و مادرش را هیچ وقت تنها بگذارد ولی متأسفانه پدرش در نبود حمید محمد با چشمانی باز از دنیا رفت و تا آخرین لحظه تشنه دیدارش بود. من نیز روزهای آخر عمرم را سپری می کنم و از خداوند طلب دیدار با پسرم را دارم که در این روزهای پایانی عصای دستم باشد." و او دوباره شروع به گریه می کند و دیگر قادر به ادامه مصاحبه نیست.

مادر **حمید محمد آتابای** را با دنیایی از آرزو، درد و رنج تنها می گذارم و او را به خدا می سپارم. با خودم فکر می کنم که چند نفر از این مادران رنج دیده از این فرقه ضد بشری رجوی باید چشم انتظار از این دنیا بروند؟

چرا ارگان هایی که مدعی حقوق بشر هستند و برای درد و رنج اجتماعی اشک تمساح می ریزند به داد این خانواده ها نمی رسند و تنها خواسته به حق و انسانی آن ها که دیدار و ملاقات با فرزندانشان می باشد را نادیده می گیرند؟

آیا انسان های پاکي مانند مادر حمید محمد آتابای سزاوار چنین دوری از فرزند هستند که دنیای متمدن امروزی با هزاران شعار انسانیت و آزادی آن ها را در خود فرو بلعیده و اهمیتی به تنها خواسته انسان دوستانه آن ها که همانا ملاقات با جگرگوشه شان می باشد نداده و نمی دهد؟

پناه می برم به خداوند بلند مرتبه از ظلم و ستم انسان هایی مانند سرکرده ها و سران سازمان تروریستی مجاهدین که در عصر پیشرفت بشریت هم به برده داری و جنایت علیه بشریت مشغولند.



مفت خوری و انگل منشی مسعود رجوی و حقه هژمونی زنان

انجمن نجات مرکز - ۱۱ مهر ۱۳۹۶

مسعود رجوی رهبر سیاسی و ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق (فرقه رجوی) در سال های ۱۳۵۷ الی ۱۳۶۰ شکست های پیاپی تاکتیکی و استراتژیکی را دریافت کرد.

در آن سال ها تنها موفقیت وی به تنش کشیدن جامعه و نابود کردن فضای باز و اعتماد جامعه و نیز گرفتن هزینه کلان از اعتماد و اعتقادات مردم و به سراب بردن جوانان و انبوهی خسارات و ضایعات سنگین بر پیکر جامعه ایران بود.

روشنفکرانی که سازمان مجاهدین خلق را به اعتبار بنیان گذارانش محمد حنیف نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان جایگاهی تصور کردند که شور و اشتیاق جوانی و روشنفکری و آرمان ها و ایده های آزادی و عدالت اجتماعی را پاسخ می گوید.



مسعود رجوی به دلیل کوتاه فکری عجولانه و عدم بینش صحیح و دوراندیشی نسبت به تحولات جامعه و تاریخ و انقلاب ملت ایران و به دور از روح صلح طلبی با تمایلات شدید خشونت طلبی، نفرت و خشم پا به عرصه ترور و خشونت گذاشت. رجوی با مفت خوری از اعتماد و اعتقادات مردم، جوانان و روشنفکرانی که به او اعتماد کردند همه را نابود کرد. علاوه بر خسارات سنگین به روح و روان جامعه خسارات کلانی نیز به جامعه و خانواده ها وارد نمود.

مسعود رجوی بدون استفاده از تجارب انقلاب و تاریخ جامعه ایران و با مفت خوری و ارتزاق از خون و رنج ملت ایران مانند یک گراز وحشی بر بنیان خانواده ایرانی تاخت و تاز نمود.

رجوی با فرمان مبارزه و جنگ مسلحانه در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ نابخردی و انگل منشی اش منقوش به مهر جنایت در تاریخ نمود.

او با شکستی که در جنگ مسلحانه شهری خورد با فرار به خارج کشور و هزینه کردن تمام سرمایه های اعضا و هوادارانش با دگردیسی ضدانقلابی، حقه جدیدی را روی میز سازمان گذاشت.

و با بحث هم ردیفی مریم عضدانلو و تبدیل وی به مریم رجوی و سپر قرار دادن مریم، تلاش کرد تمام ترکش ها را به سمت مقابل برگرداند.



و بعد از اخراج از فرانسه با خیانت به ایران با دشمن در حال جنگ با میهن، یعنی صدام حسین پیمان دوستی بست.

رجوی با کوته بینی و غرق شدن در خیانت، جنایت و همکاری های اطلاعاتی با دشمن در حال جنگ، امتیاز تشکیل ارتش خصوصی صدام، به نام ارتش آزادیبخش ایران را به دست آورد.

رجوی از سازمان مجاهدین خلق یک فرقه نظامی ساخت و نیروها را با یک پروسه روانشناسانه مغزشویی نمود تا مراحل این کودتا بدون هیچ مانعی به نفع ماهیت جاه طلبانه رجوی بیانجامد، کودتایی که انحراف در اصول، خط مشی، مبارزه و استراتژی تنها جزئی از آن به حساب می آید. بعد از شکست نهایی و به نابودی کشاندن هزینه های کلانی از امکانات و نیروهای ایران و هواداران و اعضای سازمان بعد از عملیات فروغ جاودان و پاتک آن عملیات مرصاد، رجوی که کاملاً شکست خورده و مأیوس

شده بود برای عدم پاسخگویی به جنایاتش در برابر اعضا و هوادارانش تمام اشتباهات شکست هایش را بر دوش اعضا و هواداران گذاشت و اعلام کرد علت عدم پیروزی در جنگ آخر "عدم پابندی، اعتقاد و ایمان قلبی به شخص مسعود رجوی" می باشد.

رجوی با شروع پروسه جدیدی از شستشوی مغزی در تشکیلات و تبدیل کردن سازمان به فرقه، پروژه سخت و سنگینی را برای اعضا آغاز نمود.

مسعود رجوی با آوردن طلاق های اجباری (با کد بند الف) در سازمان تلاش کرد مردان و زنان را از هم جدا و مانع اتحاد آن ها شود و با از هم پاشیدن کانون گرم خانواده مانع جدا شدن زنان و مردان از سازمان شود تا بدین وسیله از موج ریزش و فروپاشی سازمان و در نهایت نابودی و تنها ماندن خودش جلوگیری کند.



مسعود رجوی با سوء استفاده از روان شناسی و بحث ستم تاریخی این برگ را به نفع سیاست و حقه جدید خود به بازی گرفت. مسعود رجوی با کودتای ایدئولوژیک خود که اصرار کرد آن را در قالب انقلاب ایدئولوژیک به خورد نیروها دهد.

وی با طراحی بحث های روان شناسی و مغزشویی بر روی اعضا به ویژه زنان سرگرمی جدیدی را آغاز نمود که نام آن ها را بندهای انقلاب نامید. بندهای مختلفی که مهمترین آن ها شامل:

بند دال = هژمونی زنان (تمام مردان سازمان به استثنای مسعود رجوی باید هژمونی و رهبری زنان و فرماندهی آن ها را بپذیرند این امر را بایستی یک امر ایدئولوژیک محسوب کنند)



بند ب = برای زنان هر عشقی به جز عشق مسعود رجوی ممنوع و زنان باید خود را محرم مسعود رجوی بدانند همچون مریم که همسرش را طلاق داد و به عقد و ازدواج مسعود رجوی درآمد و برای مردان تمام زنان عالم از جمله همسرشان و هر عشقی برای آن ها ممنوع است.

خلاصه کنم مسعود رجوی در یک پروسه طولانی و مستمر و سنگین؛ مغزشویی فرقه اش را با مرور زمان گذراند. وی با سوء استفاده بی نظیر از زنان در سازمان تلاش کرد آن ها را به بردگان معشوقه خودش تبدیل کند و مردان سازمان را اسیر این بردگان نمود. به شکل و صورتی که در دیگ های جوشان مغزشویی نوین با الگو قرار دادن دیگ های تاریخی آدم سوزی هیتلر، رجوی روی دست هیتلر بلند شد. زیرا هیتلر جسم و فیزیک یک سری انسان ها را در کوره های آدم سوزی ریخت و خاکستر نمود ولی رجوی با سنگدلی و شقاوت بی مانندش عواطف انسانی و خانوادگی و عشق به همسر و فرزند و خانواده و فامیل را در پروسه ای طولانی سوزاند. رجوی بی رحمانه حتی کلمه مهرطلب "بچه" را در فرقه اش تغییر داد و "خرچه" نامید به این دلیل بود که مژگان پارسایی به اصطلاح "جانشین رهبری" در دیگ های خواهران فرقه، با تمسخر می گفت "خرچه" را کنار بگذارید و عشق رهبری را جانشین آن کنید!!!

تفاوت مسعود رجوی با هیتلر در این بود که، هیتلر درون و بیرونش یکسان عمل می کرد هیچ پنهان سازی نداشت ولی رجوی با بزدلی و مفت خوری بی مانندش خود را مخفی کرد و مریم رجوی و دیگر زنان را به وسط میدان به تبعیت از رجوی کشاند. وقتی می گویم کشاند به واقع کشاند با هر ضرب و زور و حيله و نیرنگی که می توان در دنیای کهن و نوین سراغ گرفت رجوی به کار گرفت. وقتی مفسران به شگرد ها و سیاست های رجوی می گویند خیمه شب بازی و شعبده بازی، بیهوده نمی گویند زیرا همه حقه ها را رجوی آموذ تا خودش را از پاسخگویی و محاکمه تاریخی در ببرد.

رجوی با بی رحمی اعضا را به خودسوزی کشاند و در پروسه های مختلف به اعتصاب غذا کشاند و برای فریب آن ها از خاطرات زندان خود و اعتصاب غذا و تمایزش به نان خشک در زندان های شاه می گفت تا با این وسیله اعضا را فریب دهد و مجاب به اعتصاب غذا برای رسیدن به اهداف خودش کند.

از آنجایی که همواره سیاست های رجوی با شکست رو به رو می شد، همیشه هزینه را از اعضا فرقه می گرفت، تنها راه برای رسیدن به اهدافش خشونت، اعتصاب غذا و خودسوزی اعضا و هواداران بود تا بدین وسیله اذهان را بفریبید و چند صباحی دیگر به عمر ننگین خود ادامه بدهد.

وقتی من ویدیوی خیمه شب بازی انتخاباتی جدید رجوی و صحبت های زهرا مریخی به عنوان مسئول اول فرقه رجوی را دیدم، زهرا مریخی این الینه شده مریم و مسعود به اعضا فرقه می گفت نیایستی مفت خوری کرد. دقیقاً همان جمله مسعود. رجوی خودش غرق مفت خوری و انگل منشی بوده و هست ولی به اعضا می گوید این شما هستید که باید مفت خوری نکنید و هزینه سنگین برای رسیدن به اهداف مرا بدهید.

زهرا سادات میرباقری

هراس رجوی ها از ریزش فزاینده نیرو در آلبانی



انجمن نجات مرکز گیلان ۱۷ - مهر ۱۳۹۶

کائنات به طبع قوانین لایتغیر خود به پیش می تازد و عمل می کند نه این که مطابق میل و رغبت ما عمل کند و مطیع اوامر ما باشد.

رجوی ها در منتهای افلاس و درماندگی برای جلوگیری از اضمحلال و فروپاشی خود و بی توجه به حقیقت کائنات البته اگر اعتقادی بدان داشته باشند؛ سعی در حفظ تشکیلات فریبنده خود با گسترش مکر، حيله، دروغ، اغفال و مغزشویی بی آنکه بخواهند به اجبار و با زور از عراق نا امن به جانب آلبانی اخراج شدند تا دوران سالمندی خود را دور از خاک وطن بگذرانند.

در ایام اقامت در خانه سالمندان واقع در آلبانی بی آن که در معادلات منطقه مطرح بوده یا تأثیرگذار باشند؛ با ریزش فزاینده نیروی پاسیو و بریده مواجه شدند که قانونمند بوده و مطابق امر کائنات؛ اضمحلال نهایی خود را در انتظار نشسته اند.

در واپسین لحظات اضمحلال خود، بار دیگر شتابان به جانب وارونه نمایی در قالب مشق سیاه کردن از سوی اعضای بریده و سرگردان خود روی آورده است و این بار از جانب عضو درهم شکسته مصطفی بهشتی در سایت رسوا و نخ نمای ایران افشاگر ضمن فحاشی علیه خانواده محترم بهشتی بلغور کرده است که مصطفی از بودن در صفوف آنان افتخار می کند!

بر اساس شناختی که شخصاً از مصطفی (میلاذ) دارم به قطع و یقین گواهی می دهم که مصطفی از مطلب منتسب به خود در سایت رجوی ها بی خبر است و به دنبال جدایی از رجوی ها در پی فرصت مناسب است.

پیشتر از این نیز به اسم مصطفی علیه خانواده اش اباطیل سرهم کرده بودند که به قرار زیر از داده هایم روشنگری کرده بودم که خوب است بار دیگر باهم مروری بر آن داشته باشیم.

مصطفی بهشتی عضو اسیر در لیبرتی کیست!؟

سال ۱۳۸۹؛ مدتی بود که آقایان اکبر محبی و حمید حاجی پور از گیلان با سپری کردن عمر گرانبهایشان با گسستن از فرقه بدنام رجوی به دنیای آزاد و کانون خانواده هایشان وارد شده بودند. در آن مقطع نه تنها خانواده های عزیز گیلگ بل سایر خانواده های چشم انتظار از اقصای نقاط ایران هم ضمن تماس تلفنی با دفتر انجمن نجات گیلان طالب دیدار و ملاقات با این دو عزیز بودند شاید که خبری از جگرگوشه هایشان دریافت نمایند.

متعاقباً با رضایت عزیزان جداشده و بازگشتی با وجود مشغله هایی که شخص خودم نیز در دفتر انجمن داشتم به درخواست شماری از خانواده های تهرانی اعضای گرفتار در قلعه الموت رجوی به دفتر مرکزی انجمن نجات تهران در سوز و سرما و برف شدید کوئین به جانب تهران عزیمت کردیم.



در میان شماری از خانواده ها؛ با مادر و دختری ملاقات کردم که مدعی بودند که دو عزیز و جگرگوشه شان به نام های مرتضی و مصطفی بهشتی در ترکیه توسط اوباشان رجوی گروگان گرفته شده و به عراق انتقال یافته اند و خانواده به شدت نگران سلامتی و آینده دو فرزند خود هستند.

شخصاً مرتضی را دورادور می شناختم ولیکن مصطفی که میلاد صدایش می کردیم در دوران هجوم امریکا به عراق در دهه ۱۳۸۰ در طول مدت پراکندگی در منطقه جلولا باهم بودیم و کاملاً شناخت داشتم؛ برای مادر و دختر از وضعیتش بسیار صحبت کردم و امیدوارشان کردم که در روزگاری نه چندان دور آن دو عزیز خود را از شر رجوی رهانیده و نزدشان باز خواهند گشت.

میلاد عضو یکان افشین ابراهیمی بود و به دلیل شرایط خاص روحی و روانی که داشت به سفارش حکیمه سعادت نژاد مستقیماً توسط وی کنترل می شد. میلاد از جمله اعضای بود که حلقه ضعیف قلمداد می شد و به دنبال فرار از مناسبات و بازگشت به ایران بود و به واسطه این که در آن مهلکه گیر کرده بود به شدت اذیت و آزار می شد و تعادل روحی خود را از دست داده بود.



از دیدار من با این خانواده زمان زیادی گذشته و اطلاع کامل دارم که این مادر و دختر برای رهایی عزیزانشان از هیچ تلاشی از جمله اعزام مکرر به عراق ناامن بازماندند، با وجودی که مرتضی به واسطه اصرار احمقانه رجوی مبنی بر ادامه حضور در عراق به قربانگاه رفته و غم خانواده بهشتی دو چندان شده کماکان لحظه ای فکر رهایی میلاد از چنگال اهریمنان رجوی از وجودشان بیرون نرفته است و در صحنه کارزار با رجوی همواره درخشش داشتند و دارند.

حقیقتاً آنچه وادارم نمود که دست به قلم ببرم مطلبی بود که فرقه رجوی در حضيض ذلت و نهایت استیصال در مواجهه با اقدامات انسانی و به حق خانواده محترم بهشتی به اسم و نام مصطفی بهشتی (میلاد) در سایت ایران افشاگر خود درج کرد شاید که بدین وسیله نابخردانه بخواند میلاد را بیش از پیش به اسارت خود درآورده و خانواده اش را به طور مضاعف در نگرانی نگهدارد. هر آن کس که مطلب یاد شده را بخواند و اندک آشنایی با میلاد و سطح سوادش داشته باشد به وضوح خواهد فهمید که کفگیر رجوی به ته دیگ خورده و این بار از قول میلاد مستأصل از مناسبات مافیایی رجوی یک انشای درخور خود در سایت مزبور گذاشتند که مطلقاً با قد و قواره میلاد همخوانی ندارد.

به امید رهایی تمام اسرای گرفتار در تشکیلات مافیایی رجوی، خاصه رهایی و بازگشت میلاد عزیز اغفال شده به دنیای آزاد و خاک پاک ایران و کانون گرم و پر مهر خانواده که البته بزرگترین هدیه به مادر و خواهر چشم انتظار بهشتی خواهد بود.

پورا احمد

نقطه مختصات سازمان به اصطلاح مجاهدین



علی جهانی - وبلاگ آئینه - ۱۶ مهر ۱۳۹۶

سازمانی که تحت عنوان سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۴۴ خورشیدی توسط بنیانگذاران تأسیس شده بود اکنون به برکت رهبری مسعود رجوی نه تنها قدمی به سمت اهداف این سازمان جلو نرفته است بلکه صد و هشتاد درجه عکس اهداف سازمان حرکت کرده و حال در نقطه فروپاشی کامل قرار دارد. برای روشن شدن بیشتر نقطه مختصات کنونی سازمان به اصطلاح مجاهدین نگاهی گذرا به فعالیت های این سازمان می اندازیم تا مشخص شود که این سازمان فرقه گرا در چه نقطه مختصاتی قرار دارد.

(۱) **به لحاظ ایدئولوژی؛** یک گروه سکت و فرقه گرا است که علی رغم ادعای مسلمان بودن هیچ اعتقادی به دین ندارد و دارای یک ایدئولوژی من در آوردی که از ذهن بیمار رجوی نشأت گرفته است می باشد که بر اساس این ایدئولوژی کانون گرم خانواده، عشق و علاقه به میهن و مردم نه تنها معنی ندارد بلکه بر اساس این ایدئولوژی خانواده دشمن است و عشق و عواطف باید در درون نیروها کشته شود و نیروها باید زن، فرزند، شوهر و خانواده را طلاق داده و فقط به کشته شدن در راه اهداف رهبری فکر کنند. در این ایدئولوژی انتقاد از سازمان جرمی بزرگ است و نیروهای سازمان حق آگاهی داشتن و سؤال کردن از تشکیلات را ندارند و بایستی بدون چون و چرا و گوسفند وار از رهبری سازمان و اهداف شومش تبعیت کنند و حق جدایی از این سازمان قرون وسطایی را ندارند. برای جاری کردن این ایدئولوژی من در آوردی رجوی سعی می کرد زیر سایه چتر دیکتاتوری صدام و با اهرم انقلاب کذایی مریم پیش برود و نیروها را وادار به تمکین کند ولی اکنون دیگر این اهرم سرکوب تحت عنوان انقلاب کذایی مریم آن کارایی لازم را ندارد و عملاً ادامه این ایدئولوژی ناممکن گشته و به بن بست رسیده است. از طرف دیگر صاحب عله این ایدئولوژی یعنی شخص رجوی سرنوشتی نامعلوم دارد و بر اساس اخباری که رسیده به احتمال زیاد مرده است هر چند اگر هم زنده باشد مرده محسوب می گردد چون هیچ حضور فیزیکی ندارد.

(۲) **به لحاظ تشکیلاتی؛** سازمان به دلیل تحلیل های آیکی و اصرار بر استراتژی شکست خورده مبارزه مسلحانه در بدترین وضعیت قرار گرفته و جریان مسأله داری و ریزش نیرویی به اوج رسیده و مریم رجوی سرکرده فعلی سازمان علی رغم همه تلاش هایش تاکنون نتوانسته موفق به کند کردن روند و موج رو به افزایش ریزش نیرویی بشود و این آخرین سنگر تشکیلات در کمپ تیرانا را حفظ کند. خلاصه این که نیروهای سازمان فرقه گرای رجوی به خاطر از دست دادن عراق، قلعه استراتژیکی اشرف



و سلاح همچنين فقدان رجوی به عنوان رهبری بالای سر تشکیلات؛ دیگر هیچ انگیزه ای برای ماندن در تشکیلات و ادامه فعالیت در این سازمان را ندارند.

۳) **به لحاظ سیاسی؛** این سازمان مثل یک حزب باد است که همواره سعی کرده خود را آویزان قدرت های خارجی کند و از خودش هیچ گونه استقلال سیاسی ندارد و همواره سعی دارد انگل وار در شکاف ها به حیات خوار، خفیف و خائنه اش ادامه دهد. لذا بر همین اساس مشاهده می کنید که یک زمان در شکاف جنگ ایران و عراق زندگی می کرد و اکنون هم سعی می کند خودش را در شکاف هایی مثل تنش بین عربستان و ایران یا ترامپ و ایران قایم کرده و ادامه حیات دهد. همین امر باعث شده است که این سازمان نه تنها در معادلات ایران و منطقه عددی به حساب نیاید بلکه مثل یک اسب بازنده است که سرمایه گذاری روی آن برای قدرت های خارجی هیچ سودی ندارد و این سازمان کارت سوخته ای بیش نیست و خود سران سازمان هم اخیراً بهتر از هر کس دیگری فهمیده اند که از استراتژی شکاف زی بودن نه تنها آبی برای شان گرم نمی شود بلکه بیش از پیش نزد مردم ایران منفور شده اند.

۴) **به لحاظ نظامی؛** یک زمانی به برکت نوکری برای صدام موفق شده بودند تسلیح شده و یک ارتش کوچکی تحت عنوان ارتش آزادیبخش تأسیس کنند و علیه مردم ایران در کنار صدام به کشتار سربازان و فرزندان ایران زمین مشغول شوند. اکنون از این ارتش به اصطلاح آزادیبخش چیزی جز مستی نیروی سالخورده و بیمار باقی نمانده است که دیگر نه سلاح دارد و نه پایگاه و نه حتی لباس فرم نظامی دارد و به جای جوار خاک میهن یعنی عراق در کمپ آپارتمانی تیرانا مستقر شده اند که فرسنگ ها با مرزهای ایران فاصله دارد و تاکنون تمام تلاش سران فرقه هم برای جایگزین کردن کمپ تیرانا به جای اشرف بی فایده بوده است.

۵) **به لحاظ اجتماعی؛** سازمان فرقه گرا و تروریستی رجوی به خاطر خیانت ها و جنایاتش علیه مردم ایران و سیاست شکاف زی داشتش و همسویی کامل و تمام عیارش با دشمنان مردم ایران و فعالیت بر ضد منافع ملی مردم ایران نه تنها در بین اپوزیسیون داخل و خارج کشور جایی ندارد بلکه در بین مردم ایران هم از هیچ پایگاه اجتماعی برخوردار نیست بلکه به شدت مورد تنفر اقشار مختلف مردم ایران قرار دارد و روز به روز به خاطر دنباله روی از سیاست های اسراییل، ترامپ و عربستان سعودی علیه منافع ملی مردم ایران بیشتر مورد تنفر و انزجار شدید مردم ایران قرار می گیرد .

حال با این اوصاف مشاهده می فرمایید که این سازمان فرقه گرا در چه نقطه مختصاتی قرار دارد و چگونه به برکت رهبر مفقودش به نقطه فروپاشی کامل رسیده است. به همین دلیل است که مریم رجوی این روزها تمام تلاشش را معطوف کرده است که هر طور شده این تشکیلات وارفته و زهوار در رفته را چند صباحی بیشتر سر پا نگه دارد و از ریزش نیروهای وارفته، روحیه باخته و مسأله دار جلوگیری کند. اما گذشته ثابت کرده است نه تنها این تلاش های مذبوحانه مثمر ثمر نخواهد بود بلکه برعکس موجب تسریع در فروپاشی تمام عیار و کامل این تشکیلات قرون وسطایی و خشونت گرا می گردد.

دیدار با خانم مهوش جهانبانی همسر علی ابراهیمی



انجمن نجات مرکز خوزستان - ۱۸ مهر ۱۳۹۶

روز یکشنبه مورخه ۱۷ مهرماه اعضای انجمن نجات شعبه خوزستان با خانم مهوش جهانبانی همسر **علی ابراهیمی** که بیش از ۲۸ سال است تحت اسارت فرقه تروریستی رجوی می باشد در محل کارش دیدار کردند.

در ابتدا اعضای انجمن اخبار مربوط به وضعیت اعضای اسیر در کمپ فرقه در آلبانی و تلاش های اعضای جدا شده را به اطلاع خانم جهانبانی رساندند و تأکید کردند فرقه رجوی در آلبانی تمام تلاش خود را کرده است تا مانع از جدایی اعضا گردد.

قطع حقوق پناهندگی، گماردن جاسوس و خبرچین در میان جدا شده ها، لابی با نمایندگان کمیساریا و پلیس آلبانی برای تحت فشار قراردادن اعضای جدا شده و ایجاد محدودیت اقامتی برای جلوگیری از فعالیت، بخشی از آن است.

ولی با وجود تمامی این تشبثات ضد انسانی روند جدایی اعضا رو به افزایش است به طوری که در طی یک سال اخیر بیش از ۲۴۰ نفر از اعضا از فرقه جدا شده اند و ده ها نفر دیگر در بخش خروجی و قرنطینه فرقه در انتظار جدایی هستند.

اعضای انجمن تأکید کردند به دلیل تلاش های خستگی ناپذیر جامعه جدا شدگان آلبانی؛ دولت و کمیساریای آلبانی (رمسا) مجبور به پذیرش و به رسمیت شناختن آن ها شده اند. به هر حال دولت آلبانی هم تا حدودی به ماهیت این فرقه پی برده است.

خانم جهانبانی در پاسخ ضمن تشکر از حضور اعضای انجمن و توضیحات روشن‌گرایانه آن‌ها گفتند: "خوشحالم که شرایط به نسبت گذشته بهتر شده و اعضای بیشتری آزاد می‌شوند. شک نداریم که شرایط آلبانی با عراق فرق می‌کند! اعضا در شرایط بهتر و آزادتری نسبت به عراق هستند. بیش از ۲۸ سال است که از همسر هیچ اطلاعی ندارم. (از سال ۵۹ که در جبهه اسیر ارتش عراق شد.) وی بعد از ۹ سال اسارت در اردوگاه‌های رژیم عراق در سال ۶۸ فریب سران فرقه را خورده و به اسارتگاه ارتش برده شد. از آن زمان تاکنون هیچ اطلاعی از او ندارم در حالی که در اردوگاه ارتش عراق مستمراً برای ما نامه می‌فرستاد. ما انتظار داشتیم با انتقال اعضا به آلبانی که یک کشور آزاد می‌باشد بتوانیم ارتباط فعال‌تری با آن‌ها داشته باشیم ولی متأسفانه در اینجا هم شاهد سنگ اندازی سران فرقه رجوی هستیم ولی امیدواریم با تلاش همه خانواده‌ها و اعضای جدا شده آلبانی این وضعیت تغییر کند و فرقه رجوی ناچار به عقب نشینی در قبال خواسته‌های خانواده‌ها که همان برقراری تماس و ملاقات است گردد.

اعضای انجمن متقابلاً آرزو کردند که هرچه زودتر همسر خانم جهانبانی (آقای علی ابراهیمی) آزاد و به کانون گرم خانواده برگردد.





نامه خانم حبیبی به دخترش پروانه ربیعی در آلبانی



انجمن نجات مرکز اراک - ۱۹ مهر ۱۳۹۶

سلام!

این چندمین نامه ایست که برای شما ارسال می‌کنم که شاید به من مادر دل شکسته جوابی بدهی، ناسلامتی من مادرت هستم و به گردنت حق دارم، این چه ظلمی است که نصیب من شده، تاوان چه کسی را دارم پس می‌دهم که حق ندارم با دخترم صحبتی داشته باشم، زمانی که در عراق بودی با کلی مشکلات جسمی و روحی به عراق سفر می‌کردم که شاید بعد از چندین سال با شما دیداری داشته باشم ولی متأسفانه یک سری آدم‌های سنگ دل مانع دیدار ما می‌شدند، این آدم‌های سنگ دل ذره‌ای از عواطف انسانی در وجودشان حاکم نبود، خیلی دلم برای شما تنگ شده چه کار کنم دست خودم نیست آخر من یک مادرم.

از زمانی که به آلبانی منتقل شدید منتظر یک تماس تلفنی از طرف شما هستیم. از رفتن شما به آلبانی خوشحال شدم و گفتم در عراق امکان تماس نبود ولی در آلبانی امکان تماس وجود دارد و حتماً پروانه با من تماس می‌گیرد. راهی که برای خودت انتخاب کردی راه درستی نبود فقط مرا داغان کردی و از طرفی عمر خودت را به تباهی کشیدی. به نظر شما صحبت کردن مادر با فرزند جرم است؟ کمی دلت به حال من مادر بسوزد، خودت را اسیر کسانی کردی که ذره‌ای دلشان به حال شما نمی‌سوزد. پروانه واقعاً دل من به حالت می‌سوزد از این می‌سوزد که بزرگترین ظلم را در حق شما می‌کنند. من فقط برای شما دعا می‌کنم که خودت را از چاهی که در آن افتاده‌ای نجات دهی و زندگی آزادی داشته باشی، هنوز هم دیر نشده هر لحظه ارائه کنی می‌توانی تصمیم عاقلانه‌ای برای خودت بگیری و خودت را نجات دهی. تنها آرزویم این است تا در قید حیات هستم تو را ببینم و در آغوش بگیرم.

به امید روزی که به من خبر برسد که پروانه به دنبال زندگی آزاد خود رفته.

قربانت، مادرت مهین حبیبی



خوشا به حال خودم که از فرقه رجوی خودم را نجات دادم!



انجمن نجات مرکز اراک - ۱۹ مهر ۱۳۹۶

واقعاً عجب روزگاری در پادگان مخوف اشرف داشتیم از ابتدایی ترین آزادی برای هر انسان در فرقه رجوی خبری نبود، بایستی صبح زود کله سحر بیدار می شدیم و تا شب مثل برده کار می کردیم. فکر می کنم در دوران برده داری تنظیم رابطه ای که اربابان با برده می کردند باز هم بهتر از تنظیم رابطه ای بود که فرقه رجوی با ما می کرد. تازه بعد از کلی کار یومیه؛ حالا بایستی شب در نشستی به نام عملیات جاری پاسخ می دادیم که چرا فلان کار نیمه کاره روی زمین باقی مانده اگر می گفتیم وقت نبود در جمعی که در نشست حاضر بود تحقیر می شدیم و بد و بیراه به ما می گفتند.

دوران خیلی بدی را در فرقه رجوی سپری می کردیم حق اعتراض نداشتیم، حق نداشتیم به خانواده فکر کنیم، حق نداشتیم با یکدیگر دوست شویم، می گفتند دوستی فتنه است به محفل منجر می شود، سلام کردن به زن ها ممنوع بود اگر به زنی سلام می کردیم با ما برخورد می شد و به ما برچسب می زدند و می گفتند شما غرق جنسیت هستید و بایستی این را هم جواب می دادیم، کسی نمی توانست اقدام به فرار کند، رجوی و سرانش چند مدار بیرون از پادگان اشرف سیم خاردار و نیرو گماشته بودند و اگر فردی اقدام به فرار می کرد طولی نمی کشید که او را دستگیر و بدترین برخوردهای فیزیکی را با او می کردند.

در فرقه فرد تشکیلاتی نبودم، چند نفری بودیم با هم محفل می زدیم، محفل ما بر سر آزادی خودمان از فرقه رجوی بود، به یکدیگر می گفتیم زمانی می رسد که از پادگان مخوف اشرف نجات پیدا کنیم و یک زندگی آزاد داشته باشیم. زندگی کردن در فرقه رجوی بسیار دشوار و تکراری بود. زمانی که آمریکا به عراق حمله کرد به هم محفلی ها می گفتیم این هم مثل جنگ خلیج اتفاق خاصی نمی افتد خبر نداشتیم سرنگونی صدام نزدیک است و فرقه رجوی بایستی فکری به حال خودش بکند. صدام سرنگون شد و ما خوشحال بودیم. به صورت محفلی شنیده بودیم رجوی و سرانش دیر یا زود بایستی پادگان اشرف را تعطیل کنند. از طرفی وقتی آمریکا فرقه رجوی را خلع سلاح کرد اکثراً خوشحال بودند، از این بابت خوشحال بودیم که دیگر نه جنگی در کار است و نه صبحگاهی که هر روز صبح بایستی چهره های منحوس رجوی با زنش را می دیدیم.



گذشت زمان راه فرار را باز کرد و افراد خیلی راحت اقدام به فرار می کردند و کسی نبود مانع آن ها شود، من فرار از فرقه رجوی را ترجیح دادم و به تیف پناهنده شدم. تیف با هر وضعی که داشت به مراتب بهتر از فرقه رجوی بود. ماندنم در تیف یک سالی طول کشید بعد از مراحل اداری به ایران بازگشتم، ایرانی که رجوی و سرانش در رابطه با آن دروغ می گفتند، اخبار کذب به خورد ما می دادند و می گفتند تمام قشر جوان جامعه هوادار ما هستند در صورتی که تمام قشر جامعه برای رجوی و سرانش تره هم خرد نمی کنند. خوشا به حال خودم که از فرقه رجوی خودم را نجات دادم و طعم زندگی آزاد را چشیدم و در کنار خانواده ام زندگی آزاد دارم. به امید روزی که فرقه رجوی نابود گردد. مرگ بر رجوی و سرانش.

فؤاد بصری

نامه سراسر احساس خانم **نرگس بهشتی** به برادرش **آقای مصطفی بهشتی** (اسیر در فرقه رجوی)

انجمن نجات مرکز - ۲۲ مهر ۱۳۹۶

سلام مصطفای عزیزم، برادر نازنینم، قربانت بروم که فقط خدا می داند تو این سال ها به تو چه گذشته از غم دوری از رنج و اسارت. نازنینم، یگانه برادرم سال هاست با غم دوریت داریم می سوزیم، هر بار زنگ تلفن به صدا در می آید می گویم برادرم است مصطفای عزیزم است، وقتی می بینم نیستی غم عالم مرا در برمی گیرد ولی باز هم ناامید نمی شوم.

نامه ات را خواندم. به جرأت قسم می خورم این حرف های تو نیست ولی عکست را دیدم هزاران هزار بار تا به الآن بوسیدمت، به تو احتیاج دارم، داداشم دلتنگت هستم. برادرم یاد روزهای بچگیمان بیفت، یادت بیاید چه شب ها و چه روزها با هم گذرانیدیم. یگانه برادرم آرزوی در آغوش گرفتنت را دارم، آرزو دارم صدایت را بشنوم، نه تنها همه ی زندگی ام بلکه جانم را هم نثار می کنم.

داداشم، تو را به غربت حسین قسم می دهم خودت را از این اسارت رها کن، از دوستانت که از چنگال آن دیو صفت ها رها شده اند شنیدم که چه بلاها به سرت آوردند، چه تهمت ها که به تو زدند، داداشم بنشین و با خودت خوب فکر کن ببین تو این سال ها با تو چه کردند.

به خدا قسم دیگر پاهایم نمی کشد توی کوچه های محله مان راه بروم، چرا که قدم به قدمش غم نبودنت پیرم می کند. داداش مصطفای عزیزم، نور چشمم بیا و دوباره خانه مان را روشنایی بده، بیا و این دوری و عذاب را پایان بده، به لحظه لحظه عذابی که این از خدا بی خبرها به تو دادند قسم می خورم که تا آخرین نفسم برای آزادی تو ایستادگی می کنم و از پای نخواهم نشست. جانم فدای تو، نرگس

حضور آقای غلامرضا جعفری در دفتر انجمن نجات کرمانشاه



انجمن نجات مرکز کرمانشاه - ۲۹ مهر ۱۳۹۶

آقای غلامرضا جعفری برادر **علیرضا جعفری** از اسیران فرقه رجوی در دفتر انجمن نجات کرمانشاه حضور یافت و با اعضای انجمن دیدار و گفتگوی صمیمانه ای داشت.

در شروع این دیدار اعضا و کادر انجمن نجات ضمن خوش آمد به این برادر بزرگوار گزیده ای از آخرین وضعیت و تحولات در خصوص اعضای در بند فرقه رجوی را برای ایشان تشریح کردند.

اعضای انجمن نجات چشم انداز فروپاشی فرقه رجوی در کشور آلبانی را با توجه به ریزش نیروی بی سابقه خصوصاً از کادرهای بالا و همچنین دریافت اخباری از تناقضات و تقابل نیروهای ارشد فرقه با هم و بی توجهی به تاکتیک ها و ترفندهای مریم رجوی برای ایشان توضیح داده شد.

آقای جعفری ضمن تقدیر و تشکر از خدمات سالیان طولانی انجمن نجات و اظهار رضایت از راندمان این تلاش ها با توجه به جدایی تعداد زیادی از افراد کرمانشاهی از فرقه، برای انجمن آرزوی موفقیت کرد همچنین برای هر گونه تلاش اظهار آمادگی نمود که در راستای رهایی اسیران فرقه به ویژه برادرش باشد.

این خانواده از ابتدای فعالیت انجمن نجات همیشه همراه انجمن نجات بوده اند و پدر و مادر اسیر **علیرضا جعفری** بارها به عراق پشت سیاح اشرف رفته اند و مدت های زیادی با وضعیت کهولت سن و بیماری های زیاد، رنج های زیادی را متحمل شده اند.

آقای غلامرضا جعفری می گوید: "پدر و مادرش زمین گیر شده اند و تنها آرزویشان یک لحظه دیدار پسرشان است که از زنجیر رجوی رهایی یابد و او را در آغوش گیرند."

نامه برادر چشم انتظار به محمد رضا قدیمی سرنند (جابر)



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - ۲۹ مهر ۱۳۹۶

خدمت برادر عزیزم **محمد رضا قدیمی سرنندی** سلام عرض می کنم، برادر عزیزم خیلی وقت است که با آرزوی دیدنت انتظار می کشیم! محمد رضا جانم، خواهش مندم با من ارتباط داشته باش که من همه چیزم مال توست. برای تو یک حیاط هزار متری و با ساختمان بزرگ تهیه کرده ایم که انشالله به میهن بازگردی و ما را از این نگرانی سی سال و چندی رهایی بدهی! عزیزم به خدا پناه ببر و به خدا توکل کن که هر دو دنیا دست اوست. خود را از قید و بند انسان های بد ذات نجات بده تا بقیه عمرت را در آزادگی بگذرانی و ما هم به دیدنت دلمان خوش شود. من پیر شده ام و آرزوی دیدنت را دارم. از خداوند متعال نجات و توفیق تو را طلب می کنم!

قربانت اصغر علیزادگان



من او را عاق کردم و شیرم حرامش باشد، او باید بیاید توبه کند



انجمن نجات مرکز آذربایجان شرقی - ۲۹ مهر ۱۳۹۶

تیترا بالا، از زبان خانم "**راضیه جلالیان**" خطاب به پسرش "**مسعود رجوی**" گفته شده است!

در ادامه، مسعود رجوی را از زبان پدر، مادر و پسر او بیشتر می‌شناسیم:

حسین رجوی و همسرش راضیه جلالیان، پدر و مادر "مسعود"، اهل مشهد بودند. رجوی پدر چون از کارمندان رده بالای ثبت اسناد بود و به عنوان رییس ثبت در شهرهای مختلفی خدمت می‌کرد، هر یک از فرزندان در شهری به دنیا آمده‌اند و در شهری دیگر تحصیل کرده‌اند. وی از اوایل دهه ۱۳۲۰ در مشهد ساکن و مقیم شد و یک دفتر اسناد رسمی به راه انداخت. از وضعیت مالی مرفهی برخوردار بود و از این جهت توانست فرزندان خود را برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بفرستد. این خانواده از نظر فرهنگی و اجتماعی، گرایش مذهبی متوسطی داشتند، هرگز سیاسی نبودند و با عامه مردم و نیز کسانی که سوابق مبارزاتی داشته و شناخته شده بودند، معاشرت نمی‌کردند.

مادر رجوی زن تنهایی بود و همیشه می‌گفت:

"بر پدر ... لعنت که مسعود را کشید به این راه و ما پدر و مادرها را بدبخت کرد. من شب و روز به ... لعنت می‌کنم. من بچه ندارم، چند تا پسر دارم انگار که ندارم! اگر مسعود راست می‌گوید و مسلمان است رضایت پدر و مادر شرط است! من که از او هیچ راضی نیستم و همیشه نفرینش می‌کنم! راه او راه اسلام و خدا نیست و اسم او را جلوی من نیاورید!



مسعود پیش خدا مسئول است! اگر مسلمان است و این حرف ها را می فهمد (حالا من بی سواد) او که سواد دارد، کوچکی و بزرگی را نمی فهمد، دلش برای من نمی سوزد، صبر و تحمل تمام شده است، این خر (مسعود) زندگی من را تباه کرد! من از او راضی نیستم! دل من شکسته است! او مسلمان نیست، هر کس من را می بیند مسعود را نفرین می کند به پدرش لعنت می فرستد! پدر و مادرهای سازمان نیز او را لعنت می کنند! او باید بیاید توبه کند، مسعود که یک خر بیشتر نیست، او را به این کارها چی؟ می خواهد بزرگی کند! زندگی مان را از هم پاشید و برادرانش را نیز آواره و بدبخت کرد، من او را عاق کردم و شیرم حرامش باشد. وقتی کسی از اطرافیان نامی از مسعود می برد مادر مسعود می گفت اسم او را نبرید، دندان لقی بود، کشیدم و انداختم بیرون. آوارگی بچه هایم و ندیدن بچه هایم و تنهاییم همه اش تقصیر مسعود خیر ندیده است!"

اصولاً رجوی اهل جار و جنجال های بیهوده است و با هیاهو کارهای خود را پیش می برد و با مغلظه نمودن خواسته های خود را دنبال می کند. یکی از همسایه های دوران نوجوانی رجوی در جایی می گوید:

"پدرم به خاطر پوست تیره مسعود به او سیاه خان می گفت و گاهی همین سیاه خان (رجوی) به پشت بام خانه شان می رفت و با داد و فریاد مردم را جمع می کرد و می گفت: آی مردم، مادرم به ما غذای گندیده می دهد و برایمان با مرغ مرده غذا می پزد و مادرش با سر و صدا او را از پشت بام پایین می کشید، مسعود در آن زمان ۱۷ ساله بود و با این کارها مردم محله را به دور خودش جمع می کرد، در حالی که وضع مالی آن ها خوب بود و مادرش نیاز به این کارها نداشت."

آقای حسین رجوی پدر مسعود دفتر اسناد رسمی داشت. این شغل در خانواده شان به طور سنتی می چرخید. البته پدر ایشان چندان هم انسان درستکاری نبود و برای بسیاری از پرونده ها رشوه می گرفت تا کار آن ها را راه بیندازد، حسین رجوی به یکی از دوستان و آشنایان خود می گوید:

"چون می خواهم حق به حق دار برسد و حقوق مردم احیا شود از آنان رشوه می گیرم تا کارشان را درست کنم!! و از طرفی خودم نیز به این پول نیاز دارم و پس از این که وضع مالی ام بهبود یافت رشوه های گرفته شده را در راه خدا صدقه می دهم." او با این توجه شدیداً به رشوه خواری آلوده شده بود!!

این نانی است که مسعود رجوی با آن بزرگ شده و این پول های رشوه و حرام در رگ و پوستش جاری است! شیر مادر که از طرف مادر حرام شد و پول پدر هم که از راه نادرست و حرام به دست آمده است! پسری که با این اوضاع بزرگ شده، باید هم افتخار تاریخ! و ملت ایران شود!!!

سال ها بعد فرزند وی "مسعود رجوی" نیز با چنین استدلال هایی، بارها و بارها در زمینه های مختلف سیاسی و تشکیلاتی دست به جنایت زد.

افشاگری پسر مسعود رجوی:



مصطفی (معروف به محمد) رجوی که فرزند مشترک مسعود و اشرف ربیعی است، تا همین امروز در تشکیلات جهنمی پدر اسیر و مثل یک زندانی است!

پسر سرکرده فراری سازمان، پدر خود را فردی دجال می نامد و معتقد است که وی حتی در حق نیروهای فرقه نیز به شدت ظلم کرده است!

با فروپاشی خانواده ها در سازمان، مسعود رجوی به بهانه های مختلف کودکان را از پدر و مادرها جدا کرده و به اروپا انتقال داد و در کمپ هایی جداگانه نگهداری کرد تا این افراد را تبدیل به تروریست هایی آموزش دیده کند و مورد استفاده قرار دهد.

تعدادی از فرزندان خانواده ها و از جمله مصطفی نیز که برای آموزش به اروپا فرستاده شده بودند، در سال ۱۹۹۷ با توجه به آغاز بحران نیرو در اشرف، توسط رجوی برای تقویت روحیه در میان نیروها، تصمیم به برگرداندن نوجوانانی گرفته شد که در کودکی در ۱۹۹۱ به بهانه خطرات ناشی از جنگ اشغال کویت علی رغم مخالفت خانواده هایشان به اروپا و کانادا فرستاده شدند! هیچ کدام از این کودکان مراحل قانونی مهاجرت فرزند خواندگی را طی نکردند زیرا اکثر آنان با مدارک جعلی وارد این کشورها شده بودند! اما سران فرقه، با سوء استفاده از عدم سختگیری مأموران فرودگاه ها بر رفت و آمد کودکان، این کار را صورت دادند!

طرح بازگرداندن این نوجوانان به پادگان اشرف در سال ۱۹۹۷ که تبدیل به ماشین هایی شده بودند که استقلال فکری نداشتند، خیانتی دیگر در حق همین کودکان بود زیرا بسیاری از این نوجوانان پدران یا مادرانشان یا هر دو را در عملیات های سازمان از دست داده بودند و البته این بازگشت نیز به هیچ عنوان به معنای بازگشت به آغوش خانواده نبود. (به طور مثال آقای یاسر عزتی وقتی به عراق بازگردانده شد که مادرش در عملیات فروغ جاویدان کشته شده و پدرش تبدیل به یکی از زندانبانان و شکنجه گران مشهور رجوی شده بود! یاسر نیز در اولین فرصت پس از ماه ها و سال ها شکنجه در اشرف از آنجا گریخت!) از آنجا که تأخیر در اعزام این نوجوانان باعث می شد که آنان به سن قانونی برسند و در آن صورت امکان بردن این افراد برای همیشه از بین می رفت، اکثر این نوجوانان قبل از این که تبعه آن کشوری که در آن ساکن بودند بشوند، توسط تشکیلات به عراق برگردانده شدند! این اقدام باعث شد که برگشت آنان به آن کشور به دلیل اسم غیر واقعی ثبت شده در مورد مدارک مهاجرت و نیز عدم تابعیت آن کشور دچار اشکال جدی شود!

مصطفی (معروف به محمد) رجوی که فرزند مشترک مسعود و اشرف ربیعی است، یکی از همین افراد است.

به گفته اعضای جدا شده از سازمان:

مصطفی که اکنون بیش از ۳۴ سال سن دارد و با افکار و سیاست های پدرش به شدت اختلاف دارد، می گوید:

"من بدبخت ترین بچه دنیا هستم! وقتی که نوزاد بودم مادرم در خانه تیمی در تهران کشته شد، بعد از آن با پدربزرگم بودم که توسط تشکیلات به فرانسه برده شدم. در آنجا روزها با ۴ تا محافظ به مدرسه می رفتیم و عصرها هم معلم خصوصی داشتم. حق نداشتم با بقیه بچه ها بازی کنم و بعد هم که به اینجا (عراق) آورده شده ام."



فرزند مسعود رجوی در آغوش شهید لاجوردی

مصطفی رجوی مایل نیست که در تشکیلات باشد، ولی از آنجا که با سیاست های پدرش مخالف است برای عدم افشای روابط داخلی اجازه خروج از آلبانی را به وی نمی دهند، وی بارها اشاره کرده است که «مسعود» دجال ترین فرد در دنیا است!



وی در زمانی که در پادگان اشرف نگه داشته می شد یک بار با چند نفر از اطرافیانش با یک کامیون اقدام به فرار کرده و سعی داشت از سیم خاردارها و سیاج اشرف عبور کند که دستگیر شد!

وی در بهار سال ۲۰۰۳ به همراه چند نفر دیگر با تهیه مقداری دلار و تهیه نقشه عراق اقدام به فرار می‌کنند که لو می‌روند، آن‌ها در اوایل شب بعد از شام با یک آیفابا به یک قسمت از سیم خاردار اشرف می‌زنند و هنگام پرش از سقف کامیون، توسط مأموران مراقبت مصطفی دستگیر می‌شوند!

مأموران یک سیلی به گوش مصطفی می‌زنند و به وی فحاشی می‌کنند، چند همراه دیگر نیز دستگیر و به اتاق اطلاعات برده می‌شوند و در آنجا مورد توهین و ضرب و شتم قرار می‌گیرند و بعداً به انفرادی برده می‌شود!

امیدوارم این مطالب کمکی فکری هر چند ناچیز، به خانواده هایمان باشد تا مسعود رجوی (که سال هاست فرزندان ما و حتی فرزند خودش را قربانی مطامع خود نموده) را بهتر بشناسیم و بدانیم که فرزندانمان در دست چه شیطنی اسیر است و از طرف دیگر مسئولیت خانواده‌ها در رها کردن عزیزانمان چقدر سنگین و البته با اهمیت و انسان دوستانه است.

فرید



دیدار نزدیک از خانواده **سید ولی محمد زاده** عضو اسیر رجوی در آلبانی



انجمن نجات مرکز گیلان - ۳۰ مهر ۱۳۹۶

عیادت از خانم سیده زهرا نورانی مادر دردمند و چشم انتظار

مدتی بود که از مادر خیر نداشتم و در دیدار با آقا طاهر در دفتر انجمن خریدار شدم که مادر متأسفانه دچار سانحه شده و از ناحیه لگن آسیب دیده است.

بر خود واجب دیدم که سریعاً از این مادر روستایی دردمند و چشم انتظار دیدار داشته و به منظور عیادت انجام وظیفه کنم لذا عازم محل زندگی و خانه اش شدم و دست بوس شان شدم و از جگر گوشه اش برایش صحبت کردم.

مادر چون ضمن استقبال گرم و صمیمی از مهمانان خود با روحیه ای شاد و خندان گفتند: "آقای پوراحمد فکر نکنید که من پیرشده و مریض و ناخوش احوال روی تخت خوابیده ام. درست است که من طبق شناسنامه ۸۰ ساله می باشم ولی واقع امر ۴۰ ساله هستم (باخنده). لابد آقا طاهر خدمت تان عرض کردند که من مدت دو ماه است از سر پریشان خاطری در غم از دست دادن همسر و دل نگرانی و چشم انتظاری جگر گوشه ام **سید ولی** از پلکان خانه پایین افتادم و از ناحیه لگن آسیب دیدم، انشالله زود مداوا می شوم و دوباره راه می افتم و به انجمن نزد شما می آیم."



مادرجون در حالی که اشک در چشمانش جمع شده بود بغض آلود ادامه داد: "خیلی ممنونم که به دیدارم آمدید. حقیقتاً خیلی خوشحال شدم و انگاری که سید ولی را زیارت کردم و احساس می‌کنم امروز خانه من چقدر نورانی شده است. درست است که روحیه شادابی دارم و اهل خنده و اساساً شوخ طبع هستم ولی در پس همه این خوشی‌ها که در کنار فرزندانم برایم به وجود آمده است؛ غم بزرگی هم در سینه دارم که تاکنون ۳۰ ساله شده است. سید ولی دومین فرزندم بوده ولی در پسرها ارشد بوده است. من همه فرزندانم را دوست دارم و خیلی به من محبت می‌کنند ولی باید بگویم سید ولی خیلی خیلی مهربان بوده و به من و باباش خیلی محبت می‌کرده است. همیشه مهربانانه و دلسوزانه به من می‌گفت مامان زیاد کار سخت کشاورزی نکن، من کنارت هستم و از کمک به شما کوتاهی نمی‌کنم."

در ادامه صحبت های مادر؛ آقا طاهر گفتند: "سید ولی به واسطه بزرگتر بودن در خانواده خیلی هوای پدر و مادر را داشتند و حتی از کمک و رسیدگی به ما هم دریغ نمی‌کردند. ایشان افسر درجه دار ارتش بودند که با ۷ سال سابقه خدمت در دوران جنگ تحمیلی در آخرین عملیات خرابکارانه صدام در سال ۱۳۶۷ به اسارت درآمدند که متعاقب آن در پی یک معامله کثیف و ضد انسانی فی ما بین صدام و رجوی از چاله به چاه افتادند و در تشکیلات مافیایی رجوی گرفتار شدند که الآن سابقه اسارتش ۳۰ ساله شده است و عمر و جوانی اش را به بطالت گذرانده است.

علی آقا که یک شخصیت فرهنگی دارند و در دبیرستان مشغول تدریس هستند و خیلی آرام و دوست داشتنی به نظر می‌رسیدند با طمأنینه خاصی پی صحبت اخوی را گرفتند و گفتند:

"اسارت سید ولی در خانواده ما خیلی سنگین و پر هزینه بوده است و یک تراژدی غمناکی را برایمان رقم زده است. الآن که خدمت تان هستیم و داریم با شما درد دل می‌کنیم مجتبی فرزند اول سید ولی ازدواج کرده و صاحب زن و زندگی شده است و با مادرش و یک برادر دیگرش با تفاهم و مهربانی تحسین برانگیزی زندگی مشترکی دارند ولی توجه بفرمایید که این خانواده ۳۰ سال است که سایه پدر بالای سرشان نیست و این بعد از تراژدی سنگین و خانمان سوزاست که رجوی و فقط رجوی باید پاسخگو باشد که چطور به واسطه در اسارت نگهداشتن برادر نازنینم چند نسل از یک خانواده را به اسارت خود گرفته و قیمت هنگفت گرفته است. ما به شخص شما به واسطه فعالیت انسانی و خدا پسندانه ای که در چارچوب انجمن نجات دارید ارادت ویژه ای داریم و علاقه مند به شما هستیم و در همین دستگاه است که اول به خدا و سپس به شما چشم دوخته ایم که سید ولی را به ما و به زندگی همسر و فرزندانش بازگردانید و این را هم می‌دانیم که ابتدا به ساکن باید سید ولی انتخاب کند و با یک نه قاطع به رجوی پشت کند و به دنیای آزاد وارد شود و از شر رجوی و اعوان و انصارش خلاص شود."

در خاتمه دیدار خانوادگی سه ساعته با خانواده گرم و صمیمی سید ولی محمد زاده از آخرین وضعیت شکننده تشکیلات رجوی در آلبانی و همچنین از ریزش روزافزون نیروهای خسته و در هم شکسته اسرا برایشان صحبت کردم و آرزو کردم که در پس فعالیت های مشترک انجمن نجات و خانواده های چشم انتظار در چشم اندازی نه چندان دور رهایی تمام اسرا از جمله سید ولی را به همت و خواست خداوند متعال شاهد خواهیم بود.

پورا احمد

رییس جمهور انتصابی و مادام العمر



محمدی - انجمن نجات مرکز - ۲ آبان ۹۶

مسعود رجوی در ۲۶ مهر ۱۳۶۸ مریم قجر عضدانلو (رجوی) را به عنوان مسئول اول سازمان مجاهدین خلق معرفی کرد، و این در حالی بود که خود او تا آن زمان این عنوان را یدک می کشید. با این معرفی در حقیقت مسعود رجوی جایگاه ویژه ای برای خود قائل شد. پایه این اقدام در واقع در سال ۱۳۶۴ در پاریس با طلاق مریم از مهدی ابریشمچی و ازدواج او با مسعود رجوی گذاشته شده بود و با این طلاق و ازدواج، مجاهدین خلق از نظر اجتماعی شدیداً افت کرده و روند تبدیل شدن به یک فرقه مخرب کنترل ذهن را آغاز نمودند.

در ۶ شهریور سال ۱۳۷۲ در اجلاس شورای ملی مقاومت در عراق که مسعود رجوی مسئول آن بود، مریم رجوی به سمت رییس جمهور آینده ایران انتخاب و در ۳۰ مهر همان سال توسط مسعود رجوی اعلام بیرونی گردید. این تأخیر ۲۴ روزه در اعلام بیرونی ریاست جمهوری مریم برای این بود که در این فاصله او بتواند عراق را ترک کرده و به فرانسه برود، زیرا اگر قبل از ورود او به فرانسه، عنوان ریاست جمهوری اش اعلام می شد این احتمال وجود داشت که دولت فرانسه ویزای ورود به مریم ندهد، مسعود رجوی از مدت ها قبل این برنامه را تدارک دیده بود.

پروژه ریاست جمهوری مریم رجوی و اعزام او به پاریس به منظور جلب نظر غرب برای بیرون آوردن از بن بست طراحی و اجرا گردید که فرقه رجوی بعد از آتش بس در جنگ ایران و عراق گرفتار آن شده بود. رجوی تصور می کرد که ویتترین غربی پسندش خواهد توانست نظر آمریکا و اروپا را جلب کند و موجب حمایت آنان از وی شود. سه سال حضور مریم در اروپا صرفاً به

چند مسافرت بی اهمیت و چند دیدار سطح پایین خلاصه شد و او دست از پا درازتر به عراق بازگشت و البته مورد مؤاخذه مسعود قرار گرفت.

سمت "رییس جمهور برگزیده مقاومت" برای مریم رجوی بی محتوا و تحمیلی بود، زیرا که او بدون رعایت انتخابات آزاد چند گزینه ای و صرفاً از جانب شوهرش دارای این عنوان گردید و حتی برخی اعضای شورای ملی مقاومت هم با این امر مخالف بودند. انتخاب مریم رجوی خارج از عرف و قوانین شناخته شده بین المللی و دموکراسی های تعریف شده در اکثر کشورهای جهان بود. مدت زمان مشخصی برای ریاست جمهوری وی تعیین نشده بود و منتخب مردم ایران نبود. یک فرقه حداکثر ۴۰۰۰ نفری که غالب آنان به زور و اجبار در اسارت فرقه به سر می برند صحبت از رییس جمهور منتحبی می کنند که حتی بخشی از جمعیت ۸۰ میلیون نفری ایران، یا لاقلاً ایرانیان خارج از کشور، در گزینش آن شرکت نداشته اند و حتی با تمام وجود از فرقه رجوی و رییس جمهور معرفی شده اش بیزار می باشند. عملکرد فرقه تروریستی مجاهدین خلق در این مورد، فقط در چهارچوب حکومت های دیکتاتوری و گروه های فرقه ای که همه رهبران آن ها خود انتصابی، مادام العمر، و تام الاختیار هستند می گنجد.

فرقه رجوی کوشیده است تا هر سال با بزرگداشت ۳۰ مهر و برگزاری جشن ها و راه اندازی مسابقات ورزشی و ... نیروها را تا مدتی مشغول و روحیه آن ها را بالا ببرد و این رویداد را در نظر آنان مهم جلوه دهد. البته؛ امسال این برنامه ها در سکوت و خاموشی برگزار شد چرا که خود مریم رجوی بهتر از هر کس دیگری می داند که ۲۴ سال ریاست جمهوری بی محتوا؛ در شرایطی که فرقه تروریستی رجوی در غیاب رهبرش در بن بست مطلق قرار دارد و در باتلاق آلبانی دست و پا می زند؛ جای هیچگونه جشن و بزرگداشتی ندارد.

بهرحال داستان ریاست جمهوری مریم رجوی که البته انتصابی و مادام العمر است به خوبی ماهیت توتالیتر فرقه رجوی را آشکار می سازد و کاملاً روشن است که چه نوع سیستم حکومتی برای آینده ایران در نظر داشته اند. خواست خدا بود که رجوی زودتر دست خود را رو کرد و نشان داد که به چیزی که اعتقاد ندارد آزادی و دموکراسی است.



جوایه خانم لیلا قاسمی

به مقاله ساختگی مندرج در سایت فرقه رجوی از جانب برادرش



انجمن نجات مرکز زنجان - ۴ آبان ۱۳۹۶

با توجه به این که خانواده محترم قاسمی در جهت رهایی حبیب از فرقه رجوی فعالیت مستمری دارند، عوامل فرقه در جهت ایجاد نگرانی و حاشیه سازی در یک اقدام زبونانه از جانب **حبیب اله قاسمی** مقاله ی توهین آمیزی خطاب به خواهر این خانواده درج نمودند. که خانم لیلا قاسمی طی نامه ای جواب آن را تنظیم و جهت درج در سایت ارائه نمودند که عین متن نامه تقدیم می شود:

به نام تنها معبود مهربانی که در هر طلوع خورشید با نامش به دنیای زیبا چشم می گشایم، به امید آن روزی که یوسف مادرم باز آید، حبیب جان داداش خوبم سلام، خوبی داداشم؟ پس کجایی که خانواده چشم به راهت هستیم، حبیب جان مقاله ای در سایت فرقه که با نام تو منتشر شده را دیدم. با این که می دانم این مقاله ها با اسم تو منتشر شده است، مطمئناً تو خودت از موضوع و مطالب آن بی خبر هستی ولی با جان و دل جوابت را می دهم:



حبیب جان کی نامه های من به دست تو رسیده؟! تو خودت واقعاً نامه های مرا خواندی و هیچ جوابی ندادی؟! و هیچ گونه تماسی با خانواده ی چشم انتظار نگرفتی؟ من و همه خانواده های چشم انتظار می دانیم که هیچ کدام از نامه ها و پیام ها به دست هیچ کدام از شما (صاحب نامه ها) نمی رسد، وگرنه این قدر بی غیرت و بی تفاوت نسبت به خانواده نبودید.

حبیب جان؛ من وابسته به هیچ گروه سیاسی و سازمانی نیستم، بلکه من انسانی آزاد هستم، هر آن طور که دلم می خواهد زندگی می کنم چه در ایران و چه در هر کجای دنیا که بخواهم آزادم و آزادانه تصمیم می گیرم. حبیب جان، آن زمان که در لیبرتی بودید در تاریخ ۹۵/۵/۱۱ الی ۹۵/۵/۱۳ من و داداش روح اله به همراه دیگر خانواده های چشم انتظار در پشت تی وال ها با در دست داشتن عکست اسم تو را صدا می زدیم که حداقل بیا بینمت، ولی خودت دیدی که متأسفانه عوامل رجوی اجازه ندادند خودت را نشان بدهی. (که حالا دم از انسان و انسانیت می زنی) حبیب جان ما که می دانیم تو اگر صدای ما را می شنیدی یک لحظه هم نمی توانستی بی تفاوت باشی، تو داداش مهربون و با غیرت منی، همان داداشی که از غیرت از بچگی هیچ نامحرمی نمی توانست چپ نگاهم کند. همیشه پیش همه از من تعریف می کردی (با این که چون پشت سر هم متولد شدیم سر به سر هم می گذاشتیم) پس حالا چطور شده که پیش نامحرمان می گویی لیلا خواهر تو نیست!!! هر چند می دانم تو هیچ وقت چنین بی حرمتی به خواهرت نمی کنی این مقاله را نا محرمان بی احساس به اسم تو منتشر کرده اند.

داداش مهربانم پدر و مادر ما پیر شده اند. با دیدن عکست هم از خوشحالی و هم از ناراحتی اشک هایشان به گونه های چروکیده شان جاری شد که حبیب ما چرا این قدر لاغر و افتاده شده است!!! چشم انتظار تماس و آمدنت هستند و هستیم چرا با خانه تماس نمی گیری؟! سرکردگان فرقه رجوی چه جور انسان هایی هستند که این قدر از خانواده ها و حتی صدایشان از فرسنگ ها فاصله می ترسند. واقعاً که، حالا ادعای قدرت مندی می کنند!!!

حبیب من، تو در سال ۸۰ نرفته ای بلکه در تاریخ ۸۱/۲/۲۴ روز سه شنبه از خانه خارج و در تاریخ ۸۱/۲/۲۵ روز چهارشنبه (سوم ربیع الاول) از ایران به مقصد یونان برای کار از راه قانونی رفتی که متأسفانه در ترکیه به دام گرگ های رجوی افتادی و پسر خاله امیر به همراه علی تو را بدرقه کردند. حبیب جان هرگاه خودت با میل و اراده خود و بدون مراقب با خانه تماس گرفتی و حرف دلت را به ما زدی قبول خواهیم کرد. وگرنه و صد در صد ما مطمئنیم با میل خودت آنجا نمانده ای بلکه با اجبار همگی شما را به عنوان سیاه لشکر نگاه داشته اند.

شماره تلگرامم را نوشته ام توانستی لطفاً پیام بده لطفاً و خواهشاً. منم خواهر کوچکت، دوست دارم برادر عزیزم، جگر گوشه مادرم.

و اما شما سرکردگان فرقه رجوی؛ واقعاً خنده دار است که خودتان در زیر مقاله مثلاً به اسم یک ایرانی از ایران، نظر می گذارید! و احسان خطابش می کنید در صورتی که اسمی از احسان (اسم متسعار حبیب) در مقاله برده نشده، حتی خودتان نمی دانید که در مقاله چه نوشته اید برای شما واقعاً متأسفم!!! برای تلف کردن عمرتان و اسیر گرفتن عزیزانمان فردای روز قیامت و قبل از آن در آینده ی نه چندان دور جوابگو خواهید بود. به امید آزادی یوسف های بی گناه از زندان. یا حق

مشکلات عمده فرقه تروریستی رجوی



علی جهانی فرد - وبلاگ آیین - ششم آبان ۱۳۹۶

فرقه تروریستی رجوی در حال حاضر با مشکلات زیادی در کمپ تیرانا مواجه است.

عمده ترین این مشکلات لاینحل و لاعلاج، از نظر بنده به قرار زیر می باشد:

۱) مخفی نگه داشتن مرگ مسعود رجوی

رجوی که بعد از سقوط صدام حسین مخفی شده بود اکنون بر طبق اخبار واصله فوت کرده و این خبر را دو سال پیش ترکی فیصل از مقامات اطلاعات عربستان و یکی از تأمین کننده های مالی فرقه تروریستی رجوی در مراسم سالیانه فرقه تروریستی رجوی در سالن ویلپنت شهر پاریس اعلام کرد و دو بار در آن مراسم مریم عضدانلو را همسر مرحوم رجوی خطاب کرد. اما فرقه تروریستی رجوی تاکنون نه تنها از اعلام این خبر خودداری کرده است بلکه مریم عضدانلو به مناسبت های مختلف و نشست های مغزشویی برای نیروهای وارفته و روحیه باخته و مسأله دار؛ سعی می کند که به آن ها بقبولاند که شوهر فراری اش هنوز زنده است. به نظر من؛ علت اصلی مخفی نگه داشتن مرگ مسعود رجوی این است که سر جانشینی ایشان بحران و مشکل وجود دارد، علاوه بر این نیروهای فدایی رهبر هم با شنیدن این خبر ریزش می کنند. دلیل دیگر هم ممکن است به خاطر ارث و میراث رجوی باشد چون که ایشان همه دارایی سازمان را به نام خودش ثبت کرده است و پول هایی را که در بانک های خارجی دارد ممکن است بلوکه شده یا مالیات کلانی بدان تعلق گیرد.

۲) مشکل خانواده ها

سازمان که بعد از سقوط صدام حسین با مشکل عمده درخواست دیدار خانواده ها با عزیزان شان مواجه بود همواره از این ملاقات ها جلوگیری کرده و خانواده های نیروهای سازمان را دشمن خوانده و با فرهنگ چاله میدانی خاص خود این خانواده های شریف و محترم را با القابی نظیر "خانواده ..."، "خانواده کانون فساد است" و "کانون خانواده باید منفجر شود" خطاب می کند.

خانواده ها بخشی از مردم ایران هستند و تنها خواسته بر حق شان، دیداری کوتاه با عزیزانشان که در این فرقه تروریستی گرفتارند می باشد. خانواده ها خاری در چشم سران فرقه تروریستی رجوی هستند چون که آن ها با به جان خریدن همه



مشکلات امنیتی و سرمایه استخوان سوز زمستان و گرمای طاقت فرسای تابستان عراق جلوی در کمپ اشرف و لیبرتی به تحسن پرداختند و روی خواسته برحق شان پافشاری و ایستادگی نموده و باعث فروپاشی اشرف و تخلیه کامل این قلعه استراتژیکی شدند و نهایتاً باعث خروج مفتضحانه سازمان از عراق گشتند. اکنون خانواده ها سعی می کنند با رفتن به تیرانا و اصرار بر خواسته برحق شان خواب راحت را از چشمان سران فرقه تروریستی رجوی و به طور خاص مریم عضدانلو برابند و بدین وسیله خانواده ها یکی از مشکلات اساسی و لاعلاج سازمان می باشد.

۳) نیروهای جدا شده

یکی دیگر از مشکلات اساسی و لاعلاج سازمان، نیروهای جدا شده است که با افشگری های خود خواب راحت را از چشمان سران فرقه تروریستی رجوی و به طور خاص مریم عضدانلو ربوده اند. فرقه همواره سعی می کند با بدترین تهمت ها و ناسزاهای رکیک که تنها لایق خودشان می باشد نیروهای جدا شده را تخطئه کند، همچنین سعی می کند با اعزام اوباشان خود اکسیون های اعتراضی نیروهای جدا شده را به هم ریخته و آن ها را مورد ضرب و شتم قرار دهد ولی این اقدامات ایدایی باعث از میدان به در رفتن نیروهای جدا شده نگشته بلکه عزم شان را راسخ تر کرده و مهر تأییدی بر درستی و حقانیت افشگری ها و روشنگری های شان شده است. خلاصه جدا شدگان با این تلاش های خستگی ناپذیر و روشنگری های بی امان شان خاری در چشم سران فرقه تروریستی رجوی شده اند و به یکی از مشکلات مهم و لاعلاج سازمان فرقه گرا و تروریستی رجوی تبدیل گشته اند.

۴) عدم مشروعیت و پایگاه مردمی

یکی دیگر از مشکلات اساسی و لاعلاج سازمان عدم مشروعیت، نداشتن پایگاه مردمی و عدم برخورداری از جایگاه در میان اپوزیسیون داخل و خارج کشور است. سازمان به اصطلاح مجاهدین خلق ایران با خیانت ها و جنایت های بی شمار علیه مردم ایران و همسویی با دشمنان مردم ایران (مثل اسرائیل، شیوخ مرتجع عربستان و جناح های جنگ طلب در آمریکا علیه منافع ملی مردم ایران) از هیچ پایگاه مردمی برخوردار نیست بلکه به شدت مورد تنفر و انزجار آحاد مردم ایران می باشد. همچنین به خاطر تمامیت خواه بودن و عدم برخورداری از استقلال سیاسی و عملکرد فرقه گرایانه در بین اپوزیسیون داخل و خارج از هیچ جایگاهی برخوردار نیست و به شدت مورد تنفر و انزجار آن ها قرار دارد. بنابراین اصرار فرقه تروریستی رجوی بر استراتژی ترور و خشونت و استراتژی شکاف زی بودن و آویزان شدن به قدرت های خارجی و حزب باد بودن باعث عدم برخورداری از مشروعیت سیاسی و اجتماعی شده و به یکی از مشکلات اساسی و لاعلاج سازمان تبدیل شده است.

۵) ریزش نیرویی

اما در میان مشکلات اساسی، لاعلاج و لاینحل سازمان مهم ترین آن، موج روزافزون ریزش نیرویی می باشد که سازمان همواره بعد از دزدیدن رهبری سازمان توسط رجوی و تبدیل شدن سازمان به یک فرقه تروریستی با آن مواجه است. اکنون با از دست دادن سلاح و پایگاه استراتژیکی اشرف و خروج مفتضحانه از عراق و انتقال به کمپ آپارتمانی تیرانا؛ ریزش نیرو افزایش یافته است. نیروهای سازمان در شرایط بدون عراق و بدون حضور مسعود رجوی در باتلاق کمپ تیرانا به شدت مسأله دار هستند و

خواستار جدایی می باشند. تلاش های مذبوحانه مریم عضدانلو به عنوان سرکرده فعلی فرقه تروریستی رجوی نه تنها به جایی نرسیده بلکه باعث اوج گیری جریان مسأله داری و ریزش نیرو شده همچنین فروپاشی کامل و تمام عیار این سازمان فرقه گرا و تروریستی را تسریع کرده است.

دیدار آقای **عباس محمد پور** با خانواده های یزدی عضو انجمن نجات



ایشان ابتدا از حضور خود در جمع خانواده های یزدی اسیران دربند فرقه ابراز خوشحالی کرد و بعد از معرفی خود در خصوص پروسه آشنایی، اسارت و جدایی خود از فرقه رجوی توضیحاتی داد و چنین ادامه داد:

برای من تصورش خیلی سخت بود که روزی از بند اسارت حصارهای ذهنی رجوی آزاد و خودم را در جمع شما و دنیای آزاد ببینم. شاید برای شما باورش دشوار باشد که سران فرقه در طی این سالیان با استفاده از پیچیده ترین شیوه های مغزشویی و تحت کنترل گرفتن مستمر اعضا چگونه سیستم روح و روان و توان تصمیم گیری و انتخاب را از آن ها گرفتند. من با یقین به شما می خواهم بگویم حتی یک نفر خواهان ماندن در فرقه رجوی نیست ولی شکستن ذهنیت اعضای که سالیان هدف سهمگین ترین مباران های تبلیغاتی و دروغ پردازی عوامل رجوی بوده اند نیاز به تلاش هر چه بیشتر شما و گذر زمان دارد. **شما تصور کنید نفراتی که سالیان در یک محل بسته و بدون داشتن کوچک ترین امکان وسایل ارتباط جمعی از جمله تلفن، موبایل، اینترنت، نامه تحت شستشوی ذهنی از جانب فرقه بوده و حقایق به آن ها وارونه القا می شد و از طرف دیگر مستمراً خبر اعدام خویشاوندان و یا اعدام خودش در صورت بازگشت به ایران به او داده می شد، چگونه می توان از او انتظار داشت که تصمیم گیری نماید. خیلی سخت است شما با یک فرقه مهیب و مخرب رو به رو هستید.**

وقتی اعضا به آلبانی منتقل شدند سران فرقه تلاش نمودند تا به نحوی مناسبات حاکم بر اشراف را هم در کشور آلبانی جاری کنند. برای این منظور به هر شیوه ای از جمله با قطع کردن مستمری ماهیانه پناهندگی، کوشش نمودند که اعضا را برای ادامه پروسه اسارت در مناسبات فرقه تحت فشار قرار دهند. من با یکی از دوستانم که با خانواده اش در ایران ارتباط برقرار کرده بود دیداری داشتم که سران فرقه از این دیدار ما مطلع شدند. وقتی من برای دریافت مستمری ماهیانه به آن ها مراجعه کردم گفتند که مستمری شما قطع شده است! وقتی علت را پرسیدم گفتند: "شما با وزارت اطلاعات در ایران ارتباط گرفته ای!" واقعیت این بود که هدف من از دیدار با دوستم دادن شماره موبایل خودم به او بود تا بتواند از طریق خانواده اش در ایران ردی از خانواده ام پیدا کند. به همین دلیل می گویم که **سرکردگان فرقه رجوی از تماس اعضا با خانواده هایشان در ایران وحشت دارند که مبادا خانواده ها آن ها را در جریان واقعیت های دنیای آزاد قرار دهند لذا به ترفند ارتباط با وزارت اطلاعات متوسل می شوند و به خاطر همین اقدام من یک ماه در تنگنای شدید مالی قرار گرفته بودم....**

دیدار دوستانه و صمیمی با خانواده امامی های اسیر در فرقه رجوی



انجمن نجات مرکز گلستان - ۷ آبان ۱۳۹۶

سازمان مجاهدین خلق بعد از آن که در سال ۱۳۶۰ توانست در کودتای داخلی خود موفق شود و حتی ترور و آدمکشی آن ها نیز نتیجه بخش نبود، به دامن صدام ملعون گریختند و با آلوده نمودن افکار برخی جوانان کشورمان توانستند فرقه ایی را تشکیل داده و با کمک بعضی ها گاه و بی گاه به مرزهای کشورمان صدمه وارد کنند و یا در داخل کشور انسان های بی گناه را مورد هدف قرار دهند و به همین منوال تعدادی از به اصطلاح روشنفکران میهن را نیز مورد اغفال خود قرار دهند و با سوءاستفاده از موقعیت به وجود آمده در کشور که جنگ تحمیلی را نیز یدک می کشید، از این افراد به عنوان طعمه و وسیله استفاده نمایند تا بتوانند به اهداف شوم خود که دستیابی به حکومت مردمی کشورمان می باشد دست یابند که تمام این ها را به خواب هم ندیدند.

خانواده بزرگ امامی ها از جمله افرادی بودند که در اوایل انقلاب برخی از فرزندان آن ها متأسفانه مورد اغفال سران ناپاک سازمان ضد بشری مجاهدین قرار گرفتند و حتی در سال ۱۳۸۸ و در درگیری ساختگی سران فرقه رجوی با ارتش عراق یکی از جوانان خانواده به نام حنیف را که در کشورهای اروپایی مشغول تحصیل بود را به بهانه ادامه تحصیل در دانشگاه اشرف به عراق آورده و در این درگیری مهندسی شده سران فرقه رجوی شرکت داده و باعث کشته شدن او شدند که از نمونه های بارز جنایت و خیانت این فرقه در حق خانواده ها می باشد.

امروز به عیادت آقای عبدالله امامی رفته و با او گفتگویی دوستانه در مورد برادرانش در فرقه رجوی داشتیم و ابتدا از وی در مورد چگونگی ورود برادرانش به فرقه رجوی سؤال نمودم که وی در جوابم گفت: "برادرانم انسان های بسیار پاکی بودند و به سبب همین صداقت و سادگی بود که گرفتار این فرقه شوم شدند. ما هر زمان خواستار ملاقات با آن ها شدیم متأسفانه به دلیل عدم

رعایت حقوق اولیه انسانی توسط سران فرقه رجوی نتوانستیم آن‌ها را ببینیم و از حال و روز آن‌ها باخبر شویم و از وضعیت آن‌ها نگران هستیم."

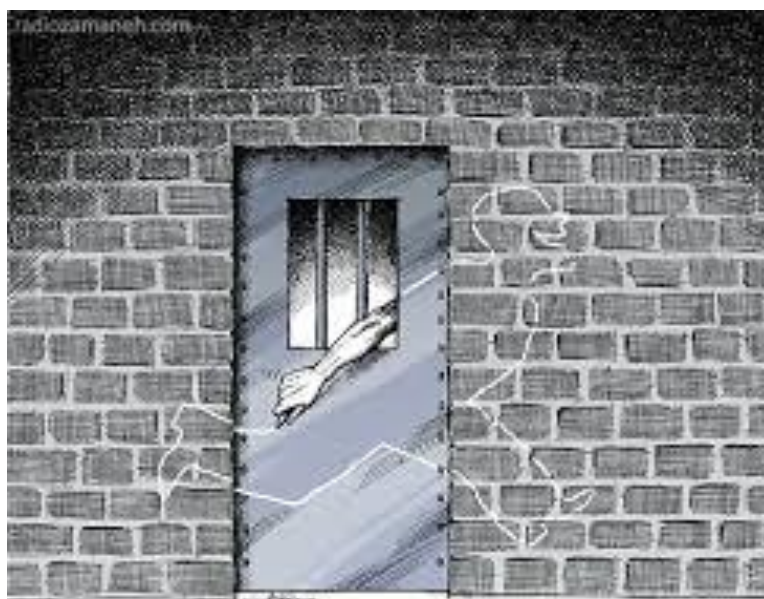
در این ملاقات که آقای نجم‌الدین امامی نیز حضور داشتند به گفتگوی ما ملحق شدند و ادامه دادند: "سران سازمان به اصطلاح مجاهدین که ادعای انسانیت می‌کنند چرا برادرانمان را اسیر و گرفتار خود نموده‌اند و به آن‌ها اجازه حتی یک تماس با خانواده را نمی‌دهند؟"

چرا هیچ نهاد و ارگان بین‌المللی پیدا نمی‌شود جلوی این برده‌داری نوین را بگیرد و آن‌ها را تحت فشارهای سیاسی قرار دهد تا ما خانواده‌ها بتوانیم به راحتی با برادرانمان ملاقات و دیدار داشته باشیم؟

آیا گناه ما خانواده‌ها به غیر از دیدار با برادرانمان و با خبر شدن از حال و روز آن‌ها چیز دیگری می‌باشد که سران سازمان تروریستی مجاهدین حتی این خواسته اولیه انسانی را عملی نمی‌کند و به قوانین بین‌المللی پایبند نیست؟! "

آقای امامی که از درد دوری و فراق برادرانش از دست سران فرقه رجوی به ستوه آمده بود خیلی ناراحت شده و از خداوند می‌خواست که هر چه زودتر این شیاطین به سزای اعمال کثیفشان برسند و فرزندان خانواده‌ها که در بند آنان می‌باشند آزاد گردند.

به قول این برادر دل‌سوخته؛ چرا هیچ ارگان و سازمانی حقوق اولیه‌ی زندانیان فرقه رجوی را که همانا دیدار با خانواده می‌باشد را برقرار نمی‌سازند؟ آیا قوانین بین‌المللی که در مورد مجرمین اجرا می‌گردد و توسط نهادهای به اصطلاح حقوق بشری پیگیری می‌شود، نمی‌تواند سران فرقه رجوی را ملزم به رعایت قوانین نمایند و زندانیان آن‌ها را از این حداقل امتیاز برخوردار سازند؟ پاسخ آن است که به دلیل فشارهای سیاسی حامیان تروریست، هیچ ارگان بین‌المللی اجازه دسترسی به زندانیان فرقه رجوی را ندارد و چشم و گوش آن‌ها نسبت به جنایت‌های داخلی سازمان ضد بشری مجاهدین نیز بسته است.



مصاحبه با آقای علی اکرامی

در مورد تحلیل شرایط آلبانی و چشم انداز آینده فرقه مجاهدین



انجمن نجات مرکز خوزستان - ۷ آبان ۱۳۹۶

در ۲۰ شهریور ۹۵ آخرین دسته از اعضای فرقه مجاهدین خلق متشکل از ۲۸۰ نفر، پایگاه لیبرتی که محل نظامی امریکایی و در نزدیکی فرودگاه بین المللی بغداد بود را به مقصد کشور آلبانی ترک کردند. لیبرتی پس از تخلیه اشرف به محل سکونت اعضای این فرقه تبدیل شده بود. در سال ۱۳۶۵ بر اثر فشارهای دولت فرانسه و عدم پذیرش کشورهای اروپایی مسعود رجوی مقر خود را از پاریس به بغداد منتقل نمود صدام که درگیر جنگ با ایران بود آن ها را در قرارگاه اشرف در ۸۰ کیلومتری مرز ایران در استان دیالی مستقر نمود و از آن تاریخ به مثابه ارتش کوچک صدام و ستون پنجم در جنگ با مردم ایران به کار گرفته شد.

پرونده فرقه مجاهدین خلق در عراق فراز و نشیب های زیادی داشت از عملیات مشترک موسوم به فروغ جاویدان با رژیم صدام در سال ۶۷ تا شرکت مستقیم در سرکوب قیام معروف به انتفاضه شعبانیه مردم عراق در حمایت از صدام تا سرنگونی صدام توسط نیروهای ائتلاف به فرماندهی امریکا و فرار و ناپدید شدن رجوی از سال ۸۲ و درگیری های آن ها با ارتش عراق در سال ۹۰ و در نهایت انتقال به لیبرتی بخشی از پرونده ۳۰ ساله حضور این فرقه در عراق بود که توسط صدام گشوده شد. با انتقال فرقه مجاهدین خلق به آلبانی و انتشار خبر جدایی روزافزون اعضا و وضعیت بحرانی و شکننده آن ها و حضور سراسیمه مریم رجوی در آلبانی فرصتی به دست داد تا با آقای علی اکرامی یکی از مسئولین قدیمی و جدانشده از این فرقه مصاحبه ای داشته باشیم.



آقای اکرامی با تشکر از حضورتان در این مصاحبه ضمن معرفی خود لطفاً تحلیلی داشته باشید بر آخرین اخبار و تحولات آلبانی و چشم انداز آینده این فرقه در کشور آلبانی؟

ضمن سلام و تشکر بابت فرصتی که در اختیار بنده قرار دادید من علی اکرامی در سال ۵۸ یعنی یک سال بعد از پیروزی انقلاب در دانشکده نفت آبادان از طریق یکی از دوستانم با سازمان مجاهدین خلق که تمایل دارم به خاطر عملکرد و شیوه های کنترل ذهن آن ها را یک فرقه مخرب بنامم آشنا شدم. در آن دوران ما جوان های پر شور و آرمان خواهی بودیم که بعد از سالیان تجربه تلخ اختناق و وابستگی، دوست داشتیم که آزادی و استقلال واقعی را برای مردمان پاسداری کنیم.

در طی سال های ۵۸ تا ۶۰ جو و فضای جوشانی بر کشور حاکم بود. به یمن خون شهدا و پیروزی انقلاب و نسیم آزادی که بر کشور وزیدن گرفته بود خیلی از احزاب و سازمان های سیاسی در صحنه سیاسی و اجتماعی کشور پا به عرصه وجود گذاشتند. یکی از این جریانات سازمان مجاهدین خلق بود با پیشینه مبارزه مسلحانه با رژیم شاه و تعداد زیادی شهید و زندانی بود به همین جهت نسل باقی مانده از این سازمان و از جمله مسعود رجوی که به دلیل سازش و ضعف در بازجویی و همکاری با ساواک توانسته بودند جان سالم به در ببرد این سازمان را مجدداً بازسازی و رهبری آن را برعهده گرفتند. آن ها در گام بعد با استفاده از شور و احساس انقلابی حاکم بر جامعه، صداقت و نیت پاک و خالصانه نسل جوان و جسارت و احساس مسئولیت انقلابی آن ها از اعتمادشان سوء استفاده نمودند و با شعارهای اسلام راستین، آزادی، حمایت از محرومین و کارگران و دهقانان، نفی استثمار و ستم اقتصادی و جنسیتی اقدام به جذب و عضویت آن ها کردند.

من هم یکی از همین جوانان پرشور بودم که با احساس و نه منطق این سازمان را به عنوان آمال و آرزوهای خود و خوشبختی مردم و شکوفایی جامعه انتخاب کردم و در این مسیر به عنوان یک کادر همه جانبه به تبلیغ و ترویج اهداف آن ها در محیط مدرسه، دانشگاه، جامعه، شهر و روستا با تمامی وجود پرداختم. مسعود رجوی در منتهای فرصت طلبی ابتدا خود را همسو و همگام با انقلاب و رهبری آن نشان داد ولی همزمان به دلیل قدرت طلبی و حس جاه طلبی و در خفا به تشکیل میلیشای نظامی و جمع آوری سلاح پرداخت تا این که رجوی در یک اقدام نسنجیده در ۳۰ خرداد ۶۰ و اعلام مبارزه مسلحانه هزاران نفر از مردم را ترور و صدها نفر از اعضا را قربانی نمود و در گام بعد در حالی که انبوه نیروهایش را در ایران و بدون سرپناه تنها گذاشته بود به پاریس گریخت. بعد هم به عراق و زیر قبای صدام خزید دست خود و اعضا را به خون مردم و سربازان وطن آلوده نمود و دست نبروهای امنیتی صدام به کتیف ترین شیوه های جاسوسی و وطن فروشی متوسل شد و برای ادامه چند روز زندگی خائنانه تمام مرزهای سفلی و شقاوت پیشگی را در هم نوردید. تأسیس زندان در پادگان اشرف و به اسارت گرفتن اعضا و شکنجه آن ها و در ادامه اعزام معترضین به زندان مخوف ابوغریب، به وجود آوردن شرایط اختناق و سرکوب در تشکیلات، مرز سرخ اعلام کردن خروج اعضا، سال ها بی خبری اعضا از وضعیت خانواده هایشان، دادن وعده های پویشالی و دروغین سرنگونی به اعضا و در نهایت طلاق های اجباری و ممنوعیت ازدواج اعضا بخش کوچکی از این کارنامه سیاه می باشد. بحث های سرکوب اعتراضات و کشتار مردم عراق و انهدام شهرهای کردنشین در حمایت از صدام را نیز همه می دانند. بالاخره سرنگونی صدام و تسلیم سلاح به ارتش امریکا و قرارگرفتن زیر چتر حمایت های سیاسی امریکا ما به ازای تحویل دادن اطلاعات فعالیت های هسته ای ایران و اعتراف رسمی به خیانت...



رجوی بدین ترتیب سالیان طولانی اعضا را در توهم سرنگونی رژیم ایران در خاک عراق نگاه داشت و بعد از سرنگونی صدام نیز همچنان به ماندن در خاک عراق اصرار داشت و بسیاری از اعضا را در درگیری با ارتش عراق که خواهان کنترل بر پادگان اشرف به مثابه بخش لاینفک خاک عراق بودند به کشتن داد سرانجام تحت فشار خانواده ها و مردم عراق ناگزیر به ترک عراق و رفتن به آلبانی شد.

در حقیقت خروج از عراق به سران فرقه تحمیل شد چرا که عراق و پادگان اشرف ظرف و پایگاه استراتژیکی رجوی بود. وی در سال ۶۵ پی تمام بدنامی ها و خیانت ها را به تن خود و فرقه اش مالید و به عراق آمد تا به قول خودش در شکاف جنگ عراق علیه ایران استراتژی سرنگونی رژیم ایران و به دست گرفتن حاکمیت در ایران را بنا کند. این استراتژی فقط در دوران حاکمیت رژیم بعث عراق و صدام که متحد و به قول خود رجوی سید الرییس اش بود پاسخ می گرفت. **بزرگ ترین حماقت رجوی این بود که تمامی تخم مرغ هایش را در سبد صدام گذاشت و فقط با کارت او بازی کرد.** البته چاره ای هم نداشت او بعد از آتش بس ایران و عراق و به گل نشستن ارتش به اصطلاح آزادی بخش باید می پذیرفت که در بن بست قرار گرفته و بابت تمامی تحلیل ها و پیش داوری هایش و به خصوص آمدن به کشور عراق که در جنگ با مردم ایران بود از تمامی احزاب، گروه ها و شخصیت های سیاسی که خیرخواهانه او را از رفتن به عراق و وجه المصلحه قرار گرفتن منع کرده بودند و خود اعضای فرقه اش عذرخواهی می کرد یا خودخواهانه و صرفاً از روی غرور کاذب و کیش شخصیت همچنان به اشتباهش ادامه می داد که رجوی همانند تمامی تشنگان قدرت و در اوج توهم احمقانه راه دوم را برگزید و به ذلت و خفت تحویل سلاح به امپریالیزم نفی مبارزه مسلحانه و انحلال ارتش به قول خودش آزادی بخش تن داد. حماقت عجیب تر او اصرار به ماندن در خاک عراق بعد از سرنگونی و اعدام صدام و تغییر حاکمیت در عراق بود.

هر فردی که الفبای ساده دنیای سیاست را خوانده باشد می توانست درک کند که دیگر برای فرقه رجوی ادامه زندگی سیاسی و حتی روزمره تحت حاکمیت دولت جدید عراق که به صورت بنیادین مخالف حضور سیاسی و فیزیکی آن ها در عراق بود امکان پذیر نیست و حتی وزارت خارجه امریکا هم به آن ها پیشنهاد خروج داده بود. ولی باز رجوی که خودش از صحنه عراق گم و گور شده بود اصرار به ماندن در عراق کرد.

من به یاد دارم؛ آن روزها تحلیل رجوی این بود که وزارت دفاع امریکا خواهان سرنگونی رژیم ایران است درست برعکس سیاست وزارت خارجه امریکا. همچنین به نیروها وعده می داد که در نهایت سیاست وزارت دفاع پیروز می شود و ما به سلاح های پیشرفته امریکایی مجهز و این بار با حمایت نظامی ارتش امریکا عملیات فروغ دو را انجام و سرنگونی را محقق خواهیم ساخت. با این توجیه احمقانه با تولید و سر دادن شعارهای مسخره (اشرف حفظ شرف، کوه اگر بجنبد اشرف ز جا نجنبد و یا مجاهد اشرفی) سناریو اسارت و قربانی کردن اعضا در اشرف را به اجرا گذاشت. مابقی قضایا یادتان هست. دولت های عراق و ایران بارها خواهان خروج این فرقه از عراق شدند. دولت عراق اصرار داشت به هیچ وجه نمی تواند میزبان گروهی باشد که به حمایت از صدام دستشان را به خون مردم عراق آلوده کرده اند!

مردم عراق همه روزه در کنار پادگان اشرف که زمانی زمین های کشاورزی آن ها بود و با زور توسط صدام تصرف و به رجوی جهت عملیات نظامی علیه مردم ایران تحویل داده شده بود جمع می شدند و خواهان پس گیری آن بودند. خانواده های اعضا از طرف دیگر بعد از سالیان دوری و بی خبری از عزیزانشان روانه پادگان اشرف شدند و با تحصن و تجمع در اطراف پادگان خواهان ملاقات با آن ها بودند. همزمان خانواده های قربانیان عراقی که وابستگان آن ها توسط سران این فرقه در جریان قیام های مردمی کشته شده بودند، با تشکیل گروهی به نام جیش المختار دست به عملیات نظامی به پادگان اشرف و کمپ لیبرتی زدند تا انتقام قربانیان خود را پس بگیرند. همزمان دولت عراق خواهان به دست گرفتن کنترل پادگان اشرف به عنوان بخشی از خاک عراق شد که به دلیل ممانعت فرقه رجوی و به وجود آمدن درگیری بین ارتش عراق و اعضای فرقه تعدادی کشته شدند.

با انتقال فرقه از اشرف به لیبرتی وضع وخیم تر شد. علی رغم این که به ابتکار کمیساریای ملل و دولت امریکا و عراق پروسه اعزام اعضا به کشور آلبانی استارت خورده بود ولی باز هم سران فرقه سنگ اندازی می کردند و به دنبال خرید زمان بیشتر در عراق بودند. چندین بار کمپ لیبرتی مورد حمله موشکی قرار گرفت و از اعضا قربانی گرفت. خانواده ها که تحت تاثیر موشک باران لیبرتی نگران شده بودند مجدداً در اطراف کمپ لیبرتی تجمع کردند و دولت عراق و کمیساریا را برای انتقال عزیزانشان به یک محل امن تحت فشار گذاشتند و این در شرایطی بود که رجوی و دیگر سران فرقه برای ماندن در لیبرتی اصرار می کردند و اعضای را که خواهان خروج از کمپ و عراق بودند را خائن لقب می دادند. تحت تأثیر همین شرایط هر روز تعداد بیشتری از لیبرتی فرار و یا جدا می شدند، تا در نقطه ای که فشارهای خانواده ها حملات موشکی و جدایی و فرار اعضا و درخواست های کمیساریا و دولت عراق جواب داد و سران فرقه مجبور به عقب نشینی و رفتن به آلبانی شدند.



به راستی چرا سران این فرقه علی رغم تغییر حاکمیت عراق، فشار طاقت فرسای خانواده ها، موشک باران اشرف و لیبرتی، درگیری با ارتش و مردم عراق و فشار نهادهای بین المللی حاضر نبودند خاک عراق را تخلیه و به آلبانی که یک محل امن تر



برای اعضا بود بروند؟ رهبران فرقه در آن مقطع دولت ایران را متهم می کردند که با تحت فشار قرار دادن دولت آقای مالکی می خواهند شرایطی فراهم سازند تا آن ها مجبور به ترک خاک عراق شوند. حالا چه شد همین مریم رجوی که حضور فرقه در خاک عراق را کابوس رژیم می دانست و اصرار به ماندن در عراق داشت به یکباره و با یک چرخش ۱۸۰ درجه ای و در یک تحلیل متناقض کننده و مسخره عقب نشینی به آلبانی را انتقال بزرگ و شکوهمند می نامد؟ و از طرف دیگر این انتقال را شکست بزرگ طرح ها و برنامه های رژیم ایران به خورد اعضا داده است. به راستی حضور در جوار مرز و در خاک عراق برای رژیم ایران تهدید دارد یا در خاک کشور آلبانی؟ **چرا سران فرقه این قدر از حضور اعضا در آلبانی و دنیای آزاد وحشت داشتند؟**

سران فرقه علی رغم موشک باران لیبرتی و کشته شدن اعضا همچنان در برنامه انتقال اعضا به آلبانی سنگ اندازی می کردند تا جایی که صدای آقای مارتین کوبلر نماینده دبیر کل در امور اشرف را هم در آورده که رهبران فرقه درصدد سنگ اندازی در برنامه خروج از عراق هستند. مریم رجوی که به دنبال ماندن به هر قیمت در اشرف و عراق بود با اعزام اولین گروه از نیروهایش به لیبرتی دست به بزرگ ترین دروغ ها و ترفندهای تبلیغاتی زد. وی با بزرگ نمایی کمبودها و اشکالات استقرار در کمپ لیبرتی سعی نمود شرایط را برای بازگشت مجدد به پادگان اشرف مهیا سازد و با درخواست های عاجزانه از مقامات امریکایی از آن ها خواست که فرقه اش را به اشرف برگردانند و حفاظت آن ها به ارتش امریکا واگذار شود. آن ها مستمراً نق می زدند که کمپ لیبرتی استانداردهای لازم برای زندگی را ندارد. اگر یادتان باشد شورای به اصطلاح ملی مقاومت آن ها که به اصطلاح مجلس قانون گذاری در دوران انتقالی حکومت بود مستمراً اطلاعیه صادر می کرد که لوله های آب نشستی دارد یا چاه های فاضلاب کمپ پر شده و خلاصه دغدغه نشستی آب و یا پر شدن چاه فاضلاب هم تاکتیک و هم استراتژی آن ها شده بود!!!

آن ها در همین رابطه بدترین دشنام ها را به نماینده دبیرکل و حتی خانم اشتون رییس سیاست خارجی پارلمان اروپا می دادند. نماینده سازمان ملل و دولت عراق از کمپ لیبرتی به عنوان یک سر پل موقت و مکان ترانزیت نام می بردند. سران فرقه به دنبال آن بودند که با بهانه جویی و طرح مسائل مضحک شرایطی فراهم سازند که آن ها همچنان در خاک عراق باقی بمانند. در هر صورت تحت فشار و تلاش های بی وقفه خانواده ها و قاطعیت دولت عراق و هشدارهای سازمان ملل و موشک باران گروه های معارض عراقی ناچار شدند که به خروج از لیبرتی و خاک عراق تن دهند.

با توجه به این که به خوبی می دانستند شرایط آلبانی با عراق و اشرف و لیبرتی کیفاً متفاوت است و دیگر نمی توان اعضا را در کشور آزادی مانند آلبانی با شیوه های حصارهای عینی و ذهنی به اسارت گرفت همچنین مناسبات شهری و محیط اجتماعی و خانوادگی آلبانی بر اعضا که طی سالیان رنگ شهر و مناسبات شهری را به خود ندیده تأثیرات شگرف رها سازی دارد، در همان عراق و قبل از خروج تدابیر امنیتی و حفاظتی خاص خود را برگزیدند. **اولین ترفند** زد و بند با مقامات امریکایی و کمیساریای ملل متحد بود تا بدین وسیله مسئولیت کارهای قانونی و اداری اعضا و از جمله مستمری پناهندگی آن ها را به دست خود بگیرد!

آن ها با به دست گرفتن اختیار کارهای قانونی و اداری و به خصوص مستمری پناهندگی؛ اعضا را خلع سلاح و راه هر گونه مراجعه آن ها به کمیساریا را می بستند و با حربه قطع مستمری، اعضا را در صورت جدا شدن تحت فشار مالی و استقراری قرار می دادند.



ترفند دیگر فرقه، گرفتن تعهد نامه و یا سوگند نامه و ابراز وفاداری به فرقه و عدم درخواست جدایی در آلبانی بود. همین ننگین نامه هایی که این روزها در آلبانی شاهد آن هستیم که به محض جدایی اعضا در سایت های خود و به خصوص ایران افشاگر می زند. سران فرقه با این دو ترفند به هنگام ورود به آلبانی به دولت آن کشور اعلام کردند که آن ها تنها نماینده قانونی اعضا هستند و آن ها سازمانی کاملاً یکدست و همدل هستند. ولی در عمل و بعد از یک سال علی رغم تمام ترفندها و زد و بندهای پشت پرده سران فرقه و به خصوص مریم چه اتفاقی افتاد و اکنون این فرقه در چه نقطه ای است؟

بیش از ۲۵۰ نفر از اعضا با وجود تمامی فشارها و محرومیت ها از حقوق پناهندگی و پذیرش در به دری و گرسنگی و کارتون خوابی جدا شده اند و همین میزان در معرض جدایی هستند و میزان جدایی به بالاترین سطح اعضا رسیده است. جامعه جدادگان به عنوان یک هویت سیاسی و تشکیلاتی مستقل نتوانسته خود را بر کمیساریا و دولت آلبانی تحمیل نماید. اعتراض و اعتصاب جدادگان روزمره در مقابل دفتر رمسا ادامه دارد و آن ها اعلام کرده اند که خواهان حق مستقل پناهندگی و فعالیت آزاد سیاسی و اجتماعی هستند از طرف دیگر مریم رجوی برای مقابله با این بحران تشکیلاتی و ریزش بی سابقه نیرویی به آلبانی آمده است. سران فرقه برای نجات از حلقه طناب دار با تمام وجود به دولتمردان امریکایی و مزدوران دست نشاندۀ شیوخ سعودی پیوسته اند ولی دردی از دردهای لاعلاج آن ها را حل نخواهد کرد.

واقعیت این است که شرایط تغییر کرده است و آلبانی کیفیاً با عراق فرق دارد. روزی **مسعود رجوی** در یکی از نشست ها با اشاره به فرو ریختن دیوار برلین خطاب به ما اعضا گفت: "**قرارگاه اشرف دیوار برلین ماست اگر روزی فرو بیاشد هر کدام از ما همانند دانه های تسبیح به گوشه ای پرتاب می شویم.**" اکنون دیوار اشرف مدت هاست که فروپاشیده است اگر تحلیل خود رجوی را ملاک قضاوت قرار دهیم باید منتظر باشیم که دانه های تسبیح که همان اعضا هستند به زودی هر کدام از فرقه جدا شوند. شک نکنید فروپاشی این فرقه ضد انسانی علی رغم دخیل بستن های آن ها به امپریالیزم و رژیم های دست نشاندۀ و مرتجع به زودی فرا می رسد.

در آخر اجازه می خواهم به عنوان یک عضو جدا شده از فرقه که سالیان طعم تلخ خیانت و دوگانگی سران این فرقه را لمس کرده ام به اعضای جداد شده و نفراتی که هنوز دربند اسارت این فرقه هستند توصیه ای برادرانه و به عنوان یک دوست قدیمی داشته باشم:

تحت هیچ شرایطی مرعوب تهدیدات و ترفندهای سران فریبکار و به خصوص مریم رجوی قرار نگیرید. آن ها قافیه را بد جوری باخته اند و طی نزدیک به نیم قرن جز دروغ و شیادی و خیانت و جنایت هیچ حرفی برای گفتن ندارند آن ها باید به شما حساب پس بدهند که آن همه وعده های فریب دهنده سالیان چه شد؟ آن ها باید به عنوان خائنین به جان و خون و عمر و جوانی اعضا حساب پس بدهند که ما به ازای این دریای خون و خیانت به امید و اعتماد یک نسل چه دستاوردی برای آن ها داشته اند. شما باید سرتان را بالا بگیرید و با افتخار به این فرقه جهنمی پشت کنید و جامعه آزاد و حق انتخاب سرنوشت را تجربه کنید.

بچه های اسیر در مناسبات فرقه رجوی؛ با صدای بلند از مریم و دیگر سران فریبکار بپرسید چه شد آن همه وعده های دروغین سالیان سرنگونی؟ و از آن ها بپرسید ما در خاک آلبانی بدون سلاح و لباس فرم ارتش به اصطلاح آزادی بخش و توپ و تانک چه می کنیم و باز هم بپرسید مسعود رجوی که روزی به ما وعده ۴۸ ساعته فتح تهران را داد الان در چه گوری است؟

فرقه رجوی در سرایش فروپاشی است به این ایمان داشته باشید آن کس که باید بابت آن همه خیانت و خلف وعده و ریختن خون اعضای قربانی حساب پس بدهد مسعود و مریم هستند. آری آن ها مزدور و خائنین اصلی هستند.

جواهر گمشده

محمد سیدی - تیرانا ، آلبانی

رهبران فرقه های ایدئولوژیک برای تکوین و تکمیل ساختار یک فرقه نیاز به یک محیط ایزوله برای مغزشویی و کنترل نیرو دارند و نخستین گام برای ایزوله کردن فرد، دور کردن او از عشق و محبت خانواده است. بدون تردید خانواده مهم ترین مانع و رقیب رهبران فرقه ها هستند، چرا که در هسته خانواده است که افراد می توانند نسبت به یکدیگر عشق بورزند و ابراز محبت کنند. بنابراین تا زمانی که فرد در خانواده مورد حمایت های عاطفی قرار دارد، رهبر هیچ فرقه ای نمی تواند جایگزین مناسب برای خانواده باشد. از همین رو رهبران فرقه ها با شناخت از این موضوع و کسب توانایی های لازم برای مدیریت بحران های روانی و کنترل نیرو گام اول یعنی "جدایی فرد از خانواده" را محکم و قاطع برمی دارند. اگر فرد عضو فرقه از این مرحله عبور کرد و این جواهر گرانبها را گم کرد، خود "گمشده" ای خواهد شد که رهبری فرقه زمینه های لازم را برای تسخیر فکر و قلب عضو فرقه به دست آورده است و در این مسیر است که رهبری فرقه به آسانی فرد را می تواند در پروسه مغزشویی به یک رباط تبدیل کند که بدون چون و چرا فرمان ها را اطاعت کند.



آقای محمد تورنگ عضو جدا شده از فرقه رجوی در کنار خانواده اش



دگردیسی "سازمان" به "فرقه" تا معبد گمراهی

سال هاست پژوهندگان، "سازمان مجاهدین خلق" را یک "فرقه" می‌دانند نه یک تشکل "مذهبی" که انسان‌ها را به توحید و عدل فرا می‌خواند و از پلشتی و شرارت برخوردار می‌دارد، بلکه "مسلمی" خطرناک که آدم‌ها را از خدا دور می‌کند و به طریقت مشکوک، دردسرساز و مرگبار می‌کشد. فرقه‌ای که با روش‌های تهییجی و تحریک احساسات، مذهب نویی پدید آورده که پایه‌های آن بر بنیاد تعصب، نفرت و تلف کردن نیروهای اجتماعی استوار است.

فرقه‌ای به لحاظ ایدئولوژیکی خودکامه، در جهان بینی افراطی و از نظر اجتماعی تمامیت خواه که خود را موظف به کنترل رفتار همگان، به ویژه اعضایش، می‌داند. آنان از پیروانشان (اعضا و هواداران) انتظار همه نوع مساعدت، به خصوص مالی، صرف وقت و انرژی فزاینده برای نیل به آرمان‌های و تحقق وعده‌ها و دستیابی به هدف‌های تشکل را دارند. فرقه‌ای که حیاتش قائم به مرید سازی و امر و نهی لذتبخش به آنان است. این که چگونه بیندیشند، چه باورهایی داشته باشند، چه بگویند. حلقه‌های وصل بین رهبری و اعضا دیکته می‌کنند چه کسی در کجا مشغول به کار شود، با چه کسی ارتباط داشته باشد، چه بپوشد، چه بخورد، کی بخواهد یا بیدار شود ... و بر این همه عنوان انضباط تشکیلاتی اطلاق می‌شود.

کنترل، تنبیه و تشویق افراد، امری عادی است. برای همه، برنامه‌هایی تدارک دیده شده است. اعضای سرکش، نفرت معمولی، سمپاتیان‌های دردسرساز، نخبگان، تمامشان باید پروسه رام شدن و حرف شنویی را بگذرانند. آدمک‌ها با عضویت در فرقه، "گروگان" گرفته می‌شوند. راه بازگشتی قابل تصور نیست. احدی حق ندارد حتی از این پیوستن پشیمان شود. برای ره یافت به هارمونی کامل و انطباق با تشکل، پروسه بازسازی و نوسازی، سازماندهی و ساماندهی ذهنی اعضا در پیش گرفته می‌شود. در دوره ارزیابی نفسانی، گذشته افراد مورد بازکاوی و سپس امحا قرار می‌گیرد تا ارتباط با پشت سر (پیشینه) قطع شود. رمز و راز



موفقیت در این مرحله (تجدید ساختار فکری و تزریق باورهای تازه) که فرقه گرایان آن را "احیای افراد" می خوانند، در نا آگاه نگه داشتن آنان نسبت به آنچه می گذرد است تا به خوبی کنترل و چون موم شکل جدیدی به خود گیرند و البته در آینده به آسانی مورد سوءاستفاده واقع شود.

نگرانی، اضطراب، حملات عصبی، نارسایی در تشخیص و ادراک، گسست روانی، احساس شرم و گناه، سرزنش خود، ترس و بدگمانی، تردیدهای فوق العاده به ویژه در تصمیم گیری ها، احساس تنهایی، افسردگی، کمبود خودباوری و اعتماد به نفس، به نحو دائمی یا مقطعی از خصوصیات آدمک های فرقه ای و ربات های تشکیلاتی است. معمار بنا، آنان را به دید ابزارهایی (بیل، کلنگ، چکش ...) می نگرد.

باید به گونه مستند و با ارائه اسناد و مدارک خدشه ناپذیر به قضاوت نسل سوم انقلاب و آیندگان کمک کرد که چگونه سازمانی با علم اسلام خواهی و تکامل، و زیر تابلو جهاد و شهادت، تا قعر کفر و ضلالت، و حضيض جنایت و وطن فروشی، درغلتید؛ و سازمانی که بنا بود "رهایی بخش" باشد تبدیل به فرقه ای آدم کش و خائن به ملک و ملت شد. زیر پا نهادن اصول اخلاقی، طلاق های اجباری، مزدوری بیگانگان، از بین بردن نهاد خانواده، ظلم به خود و همسر و فرزند، تقدیس شخصیت رییس فرقه و تبعیت محض و کورکورانه از وی، آنان را به فاز استدراج کشاند و در سرایشی سقوطی شتابان قرار داد و سرنوشت شومی را برای فرقه ای که رهبری اش فوق تخصص در تخریب، ساکت کردن، سرکوب و حذف منتقدان و مخالفان را دارد، رقم زد.

اتباع فرقه ها تابعی از متغیرهای رهبری هستند. "رهبران فرقه ها افرادی خود انتصابی و مجابگر هستند که ادعا می کنند دارای مأموریت خاصی در زندگی بوده و یا دانش ویژه ای دارند... آن ها مریدان خود را وادار می کنند تا خانواده، شغل، سابقه ی کاری و دوستان خود را برای پیروی از آن ها رها کنند. در بسیاری از موارد - آشکار یا پنهان - آن ها نهایتاً دارایی، پول و زندگی پیروان خود را تحت کنترل می گیرند. رهبران فرقه ها تکریم و ستایش را بر روی خود متمرکز می کنند... یک حرف T وارونه را تصور کنید. رهبر به تنهایی در بالا و پیروان تماماً در پایین قرار می گیرند."

در فرقه نیازی به فکر کردن مریدان نیست. رییس به جای همه شان می اندیشد و تصمیم می گیرد. در بارگاه فرقه و در محضر رییس آن، عقل شان منجمد و فریز است. نیازی نیست خود را به سختی و مشقت بررسی مسائل، انتخاب و خردورزی بیفکنند. به امر رییس این قبیل کارها از عهده شان خارج و زحمت افزای رییس است. اما چگونه افراد به این مرحله می رسند که تبدیل به موجودات مسلوب الاراده و بی دست و پایی می گردند که طوق بندگی و بردگی فرقه بر گرده شان افکنده شده است.

ابراهیم خدابنده عضو سابق فرقه رجوی می گوید: "فرقه ها با استفاده از تاکتیک های روانی و به کارگیری روش های کنترل ذهن نوعی رابطه مطلق و بسیار خطرناک بین رهبری و پیرو به وجود می آورند. آنان به این وسیله دفاع ضروری روانی فردی را به حدی در انسان از بین می برند که توان «نه گفتن» را از وی می گیرند و لذا او را به ابزاری بدل می کنند که هر فرمانی را بدون ارزیابی درست یا غلط بودن آن به اجرا در می آورد. این پدیده مهلک در عوام به مغزشویی معروف شده است که

متمدهای آن روز به روز پیچیده تر و پیشرفته تر می گردد... فرقه ها یک تهدید و خطر برای امنیت ملی هم هستند چرا که به راحتی می توانند با به کارگیری شیوه های روانی، افراد را به ترور و جنایت نیز وادار نمایند."

... به رهبر فرقه می بایست به دید فردی معصوم، قدیس، بلکه پروردگاری در هیئت و صورت انسانی، نگریسته بلکه پرستیده شود. افراد باید خود را به او بسپارند و در وی ذوب شوند و از هر نظر تسلیم محض او گردند. مسلم آن که جدا شدن از چنین فرقه هایی با توجه به غل و زنجیرهای ذهنی و سازمانی که اعضا را بدان متصل ساخته است، دشوار می نماید. اگر چه این عوامل موجهه و موجب خود فرقه هاست، که به منظور پیشگیری از جدایی "سوژه ها" تهیه و تدارک دیده شده اند **اما رویکرد فطری و گرایش به حریت و آزادگی انسان ها آنان را وادار به ایستادگی در برابر این سان دناات ها و بی مایگی ها می نماید.**

ایجاد اختلالات روانی، گرفتن اعتراف نامه و توبه نویسی تشکیلاتی، حصرها و تهدیدها و همه راهکارهایی که هر فرقه ای در چنین مواقعی به کار می برد قادر به جلوگیری از پرواز روح انسان های آزاده نیست. آدم هایی که بهترین اوقات عمرشان را در خدمت فرقه ای گذراندند که همه ی غم و هم اش ترور جسم و روح انسان ها برای دستیابی به قدرت است...

برگرفته از کتاب: خوابگردها اثر: دکتر صفاء الدین تبرائیان صفحه های: ۱۳۳ - ۱۲۹

تنظیم: عاطفه نادعلیان



وصف حال اعضای دربند فرقه رجوی

زهی خیال باطل، که ستاد دست سازت بتواند

عشق خواهر دوست داشتنی ام کبری را از دلم بر باید!



انجمن نجات مرکز - ۹ آبان ۱۳۹۶

با صد سلام و درود و آرزوی سلامتی و آزادی برای خواهر عزیز و دوست داشتنی ام کبری جان و تمام اسیران در بند فرقه رجوی.

بیا، بیا!

راستش هر بار در سایت های فرقه رجوی چک می کردم که یک دست خطی هر چند الکی به نام خواهرم کبری جان، نوشته شود و یا یک عکس جدید از این عزیز دلم در سایت بینم ولی همه اش تکراری و قدیمی و جعلی است!!

و هر بار می روم توی سایت ها تا بینم فرقه در واکنش هیستریک به مقالات من، یک چیزی نوشته باشد، ولی چند ماه تأخیر داشت تا اخیراً سایت موسوم به "افشاگر" عکس قدیمی کبری خواهر عزیز و دلبندم را با لینک های قدیمی انتشار داده است. به تعزیه گردانان این سایت می گویم: لطفاً کمی کار محتوایی کنید فقط کپی و پیست که کار نشد.

اگر نامه جعلی و سراسر تهدید به نام خواهر عزیز و نازنینم در سایت خود درج می کنید، حداقل یک عکس جدید هم از او انتشار بدهید!



به شما یادآور می‌شوم اینجانب زهرا سادات میرباقری هستم که در قرارگاه جهنمی رجوی عضو شورای رهبری سازمان مجاهدین خلق بودم فراموش که نکرده اید؟

در تاریخ ۹ بهمن ۱۳۸۹ که در یک عملیات حساس، ریسک پذیر، شگرف و ناباورانه، و با وجود تعادل قوای بسیار نابرابر، به صورت یک نفره و در حالتی خسته و بیمار و زخم خورده از شکنجه های روحی و جسمی که به دستور مریم و مسعود رجوی بر من اعمال شده بود، و در برابر انبوهی زنان و مردان توجیه شده فرقه که مرا در زنجیره و حلقه انسانی نگه داشته بودند (از جمله مسئول دماغ سوخته ام که به خاطر کنترل بیشتر من به وی موبایل داده بودند)، موفق شدم در یک چشم به هم زدن و در یک لحظه مناسب جانانه از آن قلعه خوفناک فرار کنم و... از دیوار آهنی بگریزم و به دنیای ناباورانه آزادی دست یابم. حتماً یادتان می‌آید آن روز در سالن اجتماعات قرارگاه جهنمی اشرف نشست داشتید و مسعود رجوی بزدل می‌خواست با شما چت و کال کنفرانس داشته باشد. یادش به خیر، به به چه تصمیمی جانانه و آرش گونه ای گرفتم. ماه ها بود که به دستور مریم رجوی در زندان اشرف ممنوع الملاقات شده بودم.

آری من سال هاست که از خواهر دلبندم کبری جان خبری ندارم. شاید از این طریق خبری کسب کنم و چشمم به جمال ایشان روشن گردد. من از هیچ یک از خواهران و برادرم خبری ندارم ولی الآن بحث این خواهر نازنینم است که سایت کذا از او علیه من سوءاستفاده می‌کند.

سازمان به اصطلاح مجاهدین خلق که سال هاست توسط شخص رجوی به شکنجه گاه و اسارتگاه تبدیل شده، مانع تماس تلفنی و دیدار خانواده ها با عزیزانشان در این فرقه شده است. مادرانی بیمار و چشم انتظار که در آرزوی دیدار فرزندانشان در فرقه، شب ها و روزها را به این امید می‌گذرانند که شاید مسعود و مریم رجوی سنگدل به عزیزان اسیر در تیرانا - آلبانی اجازه دهند تا با والدین بیمار خویش اجازه ملاقات و یا تماس تلفنی دهند، ولی افسوس و شوربختانه رجوی دلش سنگ و سیاه شده است و به این خلق خدا رحمی نمی‌کند.

باید به رجوی سیه دل گفت مگر به نام همین خلق و "اشک و آه مادران و همسران" ما و بقیه را فریب ندادی و وعده ندادی که آزادی و عدالت اجتماعی را آرمان خود قرار می‌دهی؟ آزادی خلق ایران پیش کش، لطفاً اجازه دهید نیروهایتان از درون اسارتگاه با والدین خود تماس تلفنی داشته باشند.

مگر نگفتی اعضای شورای رهبری سازمان مجاهدین خلق آب دیده صد کوران هستند؟ پس چطور حتی از دیدار مادران و پدران پیر و سالخورده و سکنه کرده در فراق عزیزانشان هم وحشت داری؟

باید از مسعود رجوی پرسید که آیا تبیین جهان تو این بود؟ بزدلی و وحشت از خانواده های اعضای فرقه ی خودت؟ لطفاً کمی از دیکتاتورها و مستبدین تاریخ و سنگدلان عبرت بگیر و تا این حد و با این شدت بر شکنجه اسرای فرقه ات و دور نگهداشتن فرزندان و مادران از عزیزان و درآوردن اشک و آه آن ها برای دیدار عزیزانشان اصرار نوز.

آقا و خانم رجوی، کوچکترین حق هر اسیر که در تمامی فرقه‌ها و حکومت‌های دیکتاتوری هم به رسمیت شناخته شده است در دیکتاتوری نوین شما وجود ندارد. شما از به رسمیت شناختن حداقل حقوق انسانی اعضای فرقه خودتان، یعنی حق ارتباط و ملاقات با خانواده با حدت تمام ممانعت می‌کنید و حتی از آن به شدت وحشت دارید.

به مسعود رجوی باید گفت تو که مدام می‌گفتی که فرقه‌ات تنها تشکل جهان در برابر آمریکای جهانخوار است و دم از مبارزه ضد امپریالیستی و نبرد با آمریکا می‌زدی؛ الآن چه شده که همسرت مریم در کنار جنگ طلبان آمریکایی علیه خلق قهرمان ایران قهقهه می‌زند و به دور از نگاه دوربین‌ها با آنان دست می‌دهد و به صورت آشکار پیوند دوستی می‌بندد و به دوستی با آنان افتخار می‌کند؟

خودت فرمان دادی که باید سیاست داشت، لذا دستور دادی تا دست دادن مریم با شرورترین جنگ طلبان امپریالیستی را انتشار و انعکاس ندهند.



هان ای رجوی بزدل، که معلوم نیست در کدام غار و سوراخ پنهان شده‌ای، امروز چه شده که خلق قهرمان ایران و آن همه روشنفکرانشان به همراه تمامی خانواده‌های مجاهدین خلق همگی مزدورند؟ آیا به غیر از خودت و چند نفر اسیر ذهنی اطرافت، همه بر راه باطل هستند؟ قطعاً قضیه عکس است.

این تو هستی که سال‌هاست به خیانت به ملت و جنایت، حتی در حق وفادارترین نیروهایت، مشغول هستی، نه بخش عمده مردم ایران که از تو و فرقه‌ات و وطن‌فروشی‌ها و جنایات‌های تو نفرت دارند.

مگر خودت نگفتی اصالت با جمع است و نه با فرد؟

در نهایت باید به فرقه رجوی گفت: دیر و دور نیست که شما ظالمان و ستمکاران پاسخ مقتضی از بشریت معاصر و از تاریخ دریافت نمایید.

زهرا سادات میرباقری

رجوی، ابوعامری دیگر...

انجمن نجات مرکز سیستان و بلوچستان - ۹ آبان ۱۳۹۶

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ «آیه ۱۵ سوره بقره»

خداوند آنان را استهزا می کند؛ و آن ها را در طغیانشان ننگه می دارد، تا سرگردان شوند.

روایت است ابوعامر راهب به مخالفت با پیامبر اکرم (ص) می پرداخت و وقتی تلاش هایش را بی نتیجه می دید در پی شوراندن دیگر مخالفین علیه حضرت محمد (ص) برمی آمد.

عامر همواره دشمنان داخلی و خارجی پیامبر را تحریک به ستیز با اسلام می کرد و مشوق آنان در اعمال فشار به مسلمین بود. در پی هجرت رسول الله و عدم پذیرش اسلام از سوی عامر، او به روم رفت و در آنجا به دنبال یاری گرفتن از سپاهیان رومی برای ضربه زدن به اسلام بود اما به اذن خداوند این تلاش ها نیز بی ثمر ماند.

مدتی بعد ابو عامر راهب که پیامبر او را ابوعامر کاذب می نامید به طائف رفت چون آن ها نیز اسلام آوردند مجبور به ترک آنجا شد، وی در اوج تنهایی و ذلت در شام مُرد.

از جمله اعمال منافقانه ابوعامر ساخت مسجد به جهت خوراندن تفکرات ناشی از کفر، تظاهر اعتقاد به دین حنیف، همراهی و تحریک دشمنان پیامبر بود. جالب است بدانید فرزند ابوعامر یعنی حنظله از صحابه پیامبر بود و در جنگ احد به شهادت رسید.

وقتی به رویه منافقانه مسعود رجوی بنگریم با شیوه ای مشابه ابوعامر مواجه می شویم.



مسعود رجوی نیز همچون عامر وقتی مورد براءت آیت الله خمینی و مردم انقلابی قرار گرفت در ابتدا سعی در سوءاستفاده از دشمنان داخلی و فریب خوردگان کرد و در پی مواجه شدن با آحاد ملت انقلابی مجبور به فرار از ایران و پناه بردن به بیگانگان و دشمنان ملت و انقلاب شد. او همچون عامر، **دوستانش را در میان دشمنان انقلاب یافت** و دائماً درصدد تحریک آنان شد و با جاسوسی و فریب قصد توجیه اعمال فشار دشمنان بر انقلاب را دارد.

مسعود همچون عامر به ارتش عراق که دشمن ملت ایران بود پناه برد و در همبستگی با صدام، به جنایت علیه ملت دست زد.

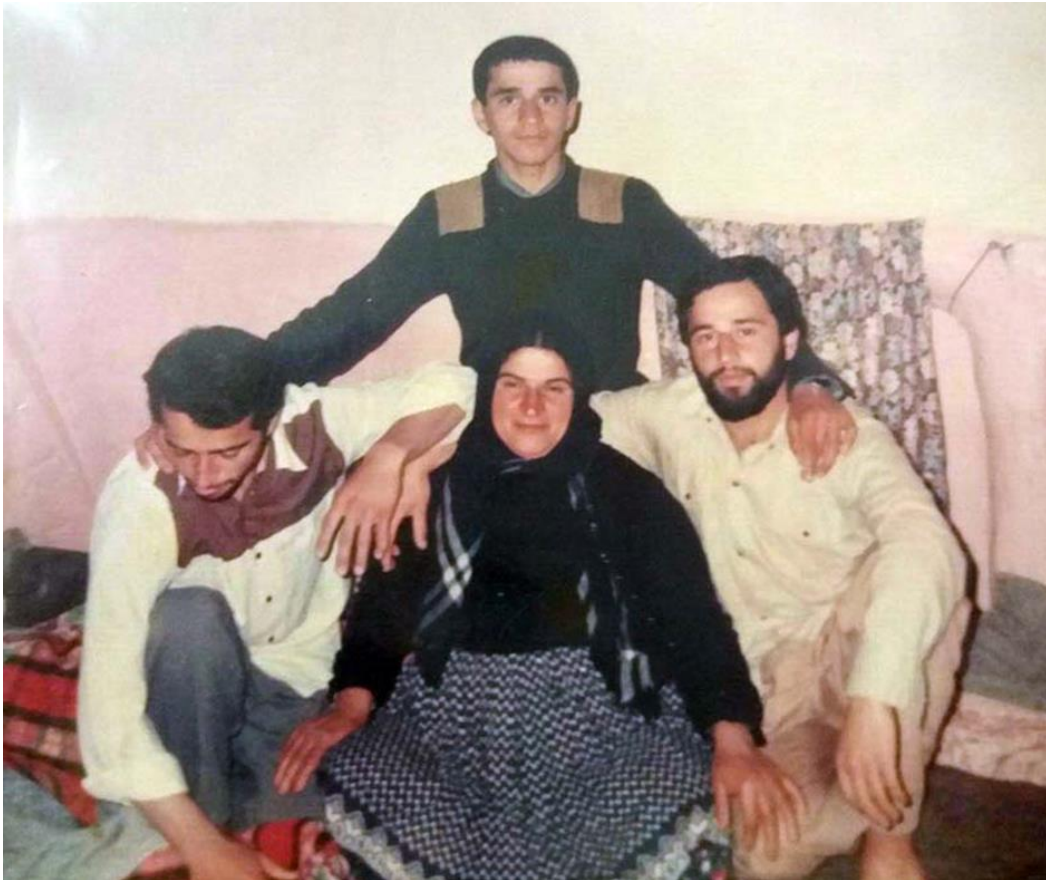
شباهت دیگر مسعود رجوی و عامر فرزندانشان است که هر دو دارای فرزندان با خط فکری مخالف خود هستند و هر دو عاقبت تنها و مغضوب می باشند. اگرچه زنده و مرده بودن مسعود نامعلوم است اما این وضعیت نامعلوم برای کسی که آن همه بوق و کرنای تصاحب قدرت داشت حاکی از انزوایی غیر قابل وصف است.

سالاری



وصف حال سران فرقه رجوی

دلنوشته ای برای نازنین اسیر در چنگال اهریمن زشت خوی



عکس یادگاری و خاطره انگیز علی قلیزاده اسیر در کنار مادر بدرود یافته

انجمن نجات مرکز گیلان - ۱۳ آبان ۱۳۹۶

علی جانم حجت قلیزاده هستم عزیز دل برادر

سلام برادرم علی جان؛ امیدوارم خوب باشی. خانواده و همه فامیل ها خوبند و برایت سلام می رسانند.

علی جان؛ منم حجت برادر بزرگت، دلم برایت خیلی تنگ شده، نه تنها من بلکه همه خانواده دلتنگ تو هستند و مشتاق دیدار تو.

علی جان؛ به چه دلیل برادر ما این چنین سالیان سال از هم دور افتاده ایم به چه جرم و گناهی!؟

علی جان؛ آخر هفته ها که می شود ما همه خانواده دور هم جمع می شویم جای خالی تو خیلی پیداست.

تو بهترین همدم و یار من بودی از چی وحشت داری و می ترسی؟ چرا و چگونه این ترس را در ذهن تو القا کردند آن نامردمان و بی مروت های جاه طلب!؟

می دانی چند تا از رفیقان و دوستانت از اشرف و لیبرتی و حتی آلبانی به ایران و نزد خانواده هایشان آمدند و ما هم به ملاقاتشان رفتیم. همه تو را می شناسند و از اخلاق خوبت تعریف می کنند و این برای ما جای سؤال دارد آخر چرا علی ما آنجا مانده؟! و چه مانع و رادعی برایت گذاشته اند که سبب ترس و دلهره از گسستن بند شیاطین داری!؟

می دانی عزیز برادر که مادر خدا پیامرز سالیان پیشتر در اثر یک تصادف مرگبار به رحمت خدا رفت و همه ما را عمیقاً در غم جانکاهی فرو برد که تحملش هنوز که هنوز است برایمان سخت و سنگین شده است و پدر خیلی پیر شده و از ما می پرسد علی چرا نمی آید؟! و می گوید من دیگر عمرم به پایان است و فقط و فقط این آخر عمری تمام آرزویم دیدن و بغل کردن علی است.



عکس یادگاری عروسی حجت قلیزاده که با عکس علی قلیزاده اسیر مزین شده است

می دانی علی جان حواست هست چند ساله شدی؟! چه لحظه ها، ساعت ها، روزها و سال های قشنگ عمر و جوانی ات را پای یک تروریست وحشی با اوهام نابخردانه اش به بطالت گذراندی!؟

بینم وحشت از چی و کی داری که این قدر تصمیم گیری برایت سخت شده؟! تو که جسور و شجاع بودی و مرد روزهای سخت. جنگ و نبرد در کنار رزمندگان لبنان گرفته تا دفاع از مرز و بوم وطن در جنگ تحمیلی با صدام ملعون و متجاوز. حال اسارت در چنگالی خونین و آغشته به خون هموطنانم، اسارت رجوی.

آخر چرا این همه سال سکوت؟! نه پیامی و نه تلفنی!؟

عزیزم، جگرگوشه ام، خودت را رها کن از این همه غل و زنجیر ذهنی که این فرقه ضاله به دور شما تنیده است. این ها در واقع شما را پیش مرگ و فدایی جاه طلبی های خودشان می خواهند بکنند و مطلق دلسوز شما نیستند بلکه قاتل جان و مال و حتی آرزوهای زیبایتان هستند، بدان تو با این سکوت و ماندنت در آنجا تمام آرزوهایت را دفن کردی آخر چرا؟



داداشی من، گل من، عشق و دل من؛ به خودت بیا. تو نه تنها برادر و همخون من بودی بلکه همبازی، رفیق، همدم و تکیه گاه من هم بودی. به یاد داری که چه خاطرات زیبایی با هم داشتیم و با هم چه روزگار خوشی را رقم می زدیم ...

داداش خوبم می دانی در چه ماهی هستیم منظورم ماه قمری است. می دانم حواس برادرم هست آری عزیز دلم؛ ماه محرم، ماه پیروزی خون بر شمشیر، ماه واقعه عظیم عاشورای حسینی. در بین یاران امام حسین (ع) قهرمانی بود به نام حر. حر در یک لحظه ولی با تمام وجود و از روی عقل و آگاهی فکر کرد و تصمیم گرفت و حر شد و به حریت رسید.

پس برادر عزیزم به تو و دوستانت توصیه می کنم که زودی خودتان را از چاه عمیقی که رجوی خائن و وطن فروش برایتان کنده نجات دهید و به وعده های پوچ و تو خالی آن ها گوش ندهید چرا که وعده هایشان سرابی بیش نیست و فقط سر در گمی و بلا تکلیفی عایدتان می شود.

عزیزم برای یک لحظه به خودت بیا و تمام اباطیلی که فرقه کثیف در گوشت زمزمه کرده اند دور بریز. خودت باش یا علی بگو که خدا تنها یار و یاور توست و در اینجا یعنی ایران ما منتظرت هستیم. مطمئن باش خانواده ات مشتاق و چشم به راهت هستند آن هم با جان و دل.

پس برادر عزیزم بیا برای آینده ات تصمیم بزرگی بگیر. آن هم از روی آگاهی و از روی منطق.

علی جان می دانی تصمیمی که از روی علم و آگاهی باشد ضامن سلامت آینده ات خواهد بود.

پس عزیزم تو را به صاحب این ماه عزیز می سپارم و برایت آرزو می کنم مثل حر باشی و درست بیندیشی و حر شوی.

علی جان این هم عکس فرزندم امید که برای خودش مردی شده است و چشم انتظار عموی نازنیش می باشد و لحظه شماری می کند.



برادر چشم به راهت حجت.

قَالَ النَّبِيُّ (ص): لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةٍ
نَفْسِهِ.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: دروغگو،
دروغ نمی گوید، مگر به سبب حقارتی که در نفس
خود احساس می کند.

فرقه رجوی، حقه و سرگرمی به نام همیاری ملی!

انجمن نجات مرکز - ۱۴ آبان ۱۳۹۶

فرقه رجوی چند روزی است در تبلیغات سرگرمی و مغزشویی خود نمایی به نام بیست و دومین همیاری ملی را ترتیب داده است. از آنجا که این فرقه برای گذران عمر و زندگی اسیران در بند خود نیاز به سرگرمی دارد، از هر مناسبتی به نفع فرقه و مغزشویی اسیران سوءاستفاده می کند و اگر مناسبتی هم در کار نباشد، برای این که حوصله اسیران سر نرود و احساس تلف شدن عمر و زندگی خود را نداشته باشند، یا حتی اگر موضوعی برای مغزشویی در فرقه وجود نداشته باشد و نیاز به پمپاژ دروغ به ذهن و ضمیر اعضا و هواداران ضروری شده باشد، لاجرم فرقه برنامه هایی را برای پیشبرد این سیاست ترتیب می دهد.

این فرقه نزد مردم ایران روسیاه و آبروباخته است و هیچگونه پایگاهی نزد ملت ایران ندارد، به عکس عنصر اجتماعی از مناسبات آن بیزار و فراری است در نتیجه برای سرپوش گذاشتن بر این کمبود جدی، به ناچار از شیوه های کنترل ذهن داخل فرقه و مناسبات آن، با زور و فریب و مغزشویی سوءاستفاده می کند.

چند روز است فرقه تحت عنوان "همیاری ملی" یک سری مزدبگیر به اسم "شورایی" را به تبلیغات تلویزیونی خود می آورد تا با ایشان مصاحبه کند و در آن طرف خط هم افرادی را گماشته تا با تلویزیون فرقه تماس تلفنی بگیرند و ابراز احساسات نمایند و بگویند ما از همیاری ملی فرقه حمایت می کنیم و مقداری پول نیز به عنوان کمک مالی می پردازیم. به موازات آن چند عکس و فیلم نیز از داخل کشور پخش می کند.

برای کسانی که از تبلیغات و مغزشویی این فرقه آگاهی ندارند شاید این تصور ایجاد شود که صحنه ها واقعی است و یا در ایران خبری از این اقدامات وجود دارد.



اما برای من و کسانی که از فرقه تروریستی رجوی رهایی پیدا کرده اند این حنا رنگی ندارد و فوراً در ذهنمان خاطرات داخل مناسبات مجاهدین خلق و دروغ های مسئولین تداعی می شود. از این لحاظ من هم خسته نمی شوم و تکراری نمی بینم که خاطرات خود از داخل تشکیلات مافیایی سازمان مجاهدین خلق را بیان کنم.

زمانی که من درون تشکیلات اسارت بار و ویرانگر مجاهدین خلق حضور داشتم، به ویژه در سال های آخر حضورم پیش از فرار، کار تشکیلاتی من در آنجا کار نیرویی در بخش "ستاد داخله" بود. کار این ستاد ایجاد ارتباط با داخل کشور بود و کانال هایی هم با دیگر کشورهای همجوار با ایران داشت.

سران فرقه برای داغ کردن نمایشات مغزشویی و برای این که به عناصر داخل فرقه هواداران بیرونی و خارج کشوری خود بگویند ما از جامعه جدا نیستیم و مردم ایران و نهادهای اجتماعی از ما حمایت مالی می کنند و سرپوشی بر جاسوسی و فروش اطلاعات نظامی و امنیتی به صدام، عربستان و اسرائیل بگذارند که در ازای آن دلار می گرفتند، هر از گاهی برنامه ای تحت عنوان "همیاری" از تلویزیون فرقه پخش می کردند.

در این راستا از خانواده های اعضای فرقه نیز سوءاستفاده می کردند و از آنان می خواستند ضمن تماس با خانواده هایشان به دروغ و به صورتی غیر واقعی بخواهند که آن ها به شماره تلفن های از قبل تعیین شده زنگ بزنند و همزمان با تعریف و تمجید دروغین از مجاهدین خلق، بگویند مبلغی را به عنوان کمک مالی به آنان خواهند پرداخت. غافل از این که خانواده ها هم از ترفند های این فرقه مطلع بوده و اعتنایی نمی کردند.

آنان همچنین از خود اعضا نیز می خواستند که با نام های جعلی به استودیو سیمای آزادی فرقه تماس بگیرند و به دروغ بگویند تصمیم به کمک مالی دارند و مبالغی را هم تعیین کنند.

لذا از سر استیصال و درماندگی از در گِل ماندن استراتژی مسعود رجوی برای سرنگونی، بگویند برنامه همیاری خیلی فعال است و از همه نقاط کشور و جهان به سازمان کمک مالی می شود. سران فرقه به ویژه مسعود و مریم رجوی با این ترفندها نیروهای روحیه باخته، پاسیو و معترض خود را فریب می دادند تا با نگهداشتن آنان در اسارت ذهنی و تشکیلاتی، برای حفظ زندگی انگلی و خیانت بار خود کاری کرده باشند.

در آخر به سران این فرقه می گویم خورشید هیچ گاه پشت ابر نخواهد ماند. همچنان که اسیران این فرقه علی رغم شستشوی مغزی مستمر و برنامه ریزی شده شما، تاکنون بسیاری زنجیرهای اسارت ذهنی را پاره کرده و از اسارتگاه های نوین در آلبانی نیز رها شده اند.

آرزومندم تمام اسیران فرقه رجوی هر چه زودتر آزاد شوند و به زندگی انسانی و مطلوب انسانیت دست یابند.

زهرا سادات میرباقری

چه چیزی افول فرقه ی رجوی را رقم زد؟



انجمن نجات مرکز فارس - ۱۵ آبان ۱۳۹۶

سؤال اساسی که بیشتر افراد درباره ی فرقه ها می پرسند، این است که چه فرایندی باعث می شود که افراد به فرقه ها ملحق شوند. در واقع، افراد به فرقه ها ملحق نمی شوند. آن ها ناگهان خود را درون فرقه ای می یابند که توانسته است اعتماد و وفاداری آن ها را به خود جلب کند. بخش زیادی از افرادی که به عضویت سازمان مجاهدین خلق (فرقه ی رجوی) درآمده اند، پس از گذشت سال ها از عضویت شان در تشکیلات، خود را پشت حصارهای فرقه گرفتار یافتند.

فرایند جلب اعتماد و وفاداری اعضا در فرقه ی مجاهدین خلق فرایندی تدریجی است. سران فرقه، مسعود و مریم رجوی با شیوه های بسیار دقیق و پیچیده ی **شستشوی مغزی و کنترل ذهن** موفق شدند که افکار ضد و نقیض و آمیزه های اسلامی و مارکسیستی را در ذهن اعضا فرو کنند.

هر چه که اعضای گروه متحمل رویکردهای فرقه گرایانه بیشتری می شوند، اعتماد خود به دنیای بیرون و ایمان خود به افراد خارج از فرقه را بیشتر از دست می دهند و در نتیجه گزینه ای به غیر از سران فرقه برای جایگزین کردن با جهان بیرون برایشان باقی نمی ماند.

این دنیای بیرون از فرقه، از جمهوری اسلامی را شامل می شود تا افراد عادی جامعه و حتی دوستان و خانواده ی اعضا. بی اعتمادی نسبت به افراد و نهادهای خارج از دایره ی فرقه که رواج پیدا کند، سطح اضطراب روانی فرد بیشتر می شود و تعقل



منطقی و بالغانه‌ی فرد از بین می‌رود و نهایتاً کارکرد ذهنی خود را از دست می‌دهد و با سرسپردگی به سران فرقه آن را جبران می‌کند.

”انقلاب ایدئولوژیک“ یکی از برجسته‌ترین ابزارهایی بود که سران فرقه‌ی رجوی به کار بردند تا فردیت افراد فرقه را هر روز کوچک‌تر و کوچک‌تر کنند و نهایتاً انکار کنند: اعضا مجبور به جدایی از همسران‌شان شدند و مجردها مجبور شدند قسم بخورند تا مادام‌العمر مجرد بمانند؛ باید خود را تمام و کمال به رهبری می‌سپردند.

با این حال، مجرد اجباری برای موفقیت سران فرقه کافی نبود. بنابراین آن‌ها نشست‌های خود انتقادی را برای کنترل بیشتر افکار و احساسات درونی افراد با جدیت و شدت بیشتری برگزار کردند. فشار جمعی (از سوی اعضای ارشد و مسئولان و حتی هم‌رده‌ها) ابزار مؤثری بود که در این نشست‌ها استفاده می‌شود تا شخصیت و فردیت فرد به طور کامل تخریب شود.

جدا کردن فرزندان از والدین، کار اجباری، محرومیت از خواب و بسیاری دیگر از رفتارها که خشونت عاطفی، کلامی و جسمی به همراه دارد نیز به سران فرقه کمک کرد تا اعضا را در درون حصارهای فرقه در فضای ارباب و تهدید، حفظ کنند.

نقطه‌ی آغاز افول

با این وجود، نقطه‌ی عطفی در تاریخ حوادث منطقه‌ای، جرقه‌ی آغازین جهشی در فرایند جدا شدن از گروه را مشتعل کرد. این جرقه چه بود؟

در سال ۲۰۰۳، پس از حمله‌ی آمریکا به عراق و سقوط صدام حسین – به عنوان اصلی‌ترین حامی مالی و نظامی مجاهدین خلق – نیروهای امریکایی مجاهدین خلق را خلع سلاح کردند.

حال که سازمان بدون سلاح در کویرهای عراق بدون حامی مالی و نظامی مانده بود؛ همه‌ی کمپ‌های سازمان بسته شده بودند و همه‌ی اعضا در کمپ اشرف تحت حفاظت و نظارت نیروهای امریکایی اسکان داده شده بودند، اعضا دیگر فقط نامی از ”ارتش آزادی بخش ملی“ را یدک می‌کشیدند بدون آن که حتی یک اسلحه یا نارنجک داشته باشند.

از سوی دیگر، سران فرقه مذاکرات با افسران نظامی امریکایی را آغاز کردند؛ توافقاتی با آن‌ها امضا کردند! سازمان مجاهدین خلق که تا پیش از آن دشمن قسم خورده‌ی آمریکا به عنوان امپریالیسم جهانی بود اکنون پذیرای افسران امریکایی در قرارگاه خود بود و با گرمی بسیار از آن‌ها استقبال می‌کرد.

این رویکرد ریاکارانه و متناقض ضربه‌ی دیگری بود که به اعتماد اعضا به سران فرقه وارد می‌شد. ذهن افراد درگیر تردیدها و دودلی‌های بسیار درباره‌ی سران سازمان و اهداف سازمان شده بود.

بدین ترتیب، سران فرقه دیگر به اندازه ی گذشته در جلب اعتماد اعضا موفق نبودند، و از طرفی میزان فشار روانی و جسمی در ساختار فرقه ای گروه چنان افزایش یافته بود که نارضایتی اعضا را دامن می زد. اعضا نمی توانستند مبارزه ی مسلحانه را – که سازمان بنیادش را بر آن نهاده بود – بدون سلاح تصور کنند. دیگر قدرت تشخیص حقیقت آسان نبود، رفتارهای سران فرقه چنان متناقض بود که اعضا احساس درماندگی و بی اعتمادی می کردند.

نقطه عطف دوم در روند جدا شدن ها، پس از انتقال به آلبانی رخ داد. بعد مسافت از مرز ایران بسیار بیشتر شده بود، و امید به آن چه سرنگونی جمهوری اسلامی به عنوان هدف فرقه خوانده می شد، دیگر مرده بود.

اعضا خود را در کشوری آزاد در قلب اروپا بازمی یابند. تردیدها نسبت به سران فرقه و ایدئولوژی کذایی شان دو چندان می شود. در آلبانی اعضا می توانند با رعایت شرایط و تحت نظارت اعضای ارشد خود در جامعه رفت و آمد کنند. قادر هستند که زندگی عادی مردم عادی را ببینند و بهتر و بیشتر از جنبه های مختلف نقض اساسی ترین حقوق انسانی شان که فرقه رجوی در این سال علیه آن ها مرتکب شده است، آگاه بشوند.

از سوی دیگر، پذیرایی از مقامات امریکایی در مقر فرقه رجوی در تیرانا و دیدار مریم رجوی با مقامات سابقاً مذموم امپریالیستی و کاپیتالیستی در مقابل چشمان اعضا، از سوی تشکیلات در حال تبدیل شدن به یک سنت حسنه و رفتار متمدنانه است. تناقض آشکاری که ترک های ایجاد شده در دیوار اعتماد به سران فرقه را عمیق تر و فرو ریختن دیوار را محتمل تر می کند.

مزدا پارسی



نفوذ و تأثیرگذاری فرقه ها بر روی افراد



انجمن نجات مرکز - ۱۶ آبان ۱۳۹۶

فرقه های مخرب کنترل ذهن یکی از جدی ترین تهدیدات هزاره سوم هستند. هر چند در اکثر کشورها امروزه برای مقابله با اقدامات فرقه ای دست به وضع قوانین و مقررات می زنند و در سطوح مختلف امنیتی، قضایی و حقوقی با این پدیده مبارزه می کنند، اما تغییر شکل و شگرد فعالیت که همواره متناسب با شرایط روز تغییر می کند، امکان کنترل قطعی و کامل آن ها را ناممکن ساخته است.

از این رو سرمایه گذاری در حوزه پیشگیری که به مصون سازی جامعه مربوط می شود ضروری به نظر می رسد. شناسایی روش ها و شگردهای فرقه های مخرب در واقع به معنای توانمند سازی ذهنی اعضای جامعه است که به شکلی مؤثر از به دام افتادن افراد جلوگیری می کند.

در مورد افراد گرفتار در فرقه های مختلف علی رغم اعمال همه محدودیت ها و کنترل های ذهنی و جسمی، در صورت روشگری هدفمند و صحیح در خصوص فرقه ها و آثار مخرب آن ها می توان با درصد مناسبی باعث ریزش نیرویی آن ها شد.

برای تبیین شیوه های فریب در فرقه ها باید سه مرحله اصلی فرقه ها از مرحله شکار یا عضوگیری تا در اختیارگیری کامل یک نیرو را شناسایی کرد.

مرحله نخست، شیوه های معمولی نفوذ و تأثیرگذاری عقلانی جهت ایجاد، تقویت یا تغییر اعتقادات در افراد تازه جذب شده است که به کار گرفته می شود. این شیوه ها را نفوذ یا تأثیر گذاری می نامیم.

بعد از تغییر اعتقادات یک فرد، رهبران فرقه با یک مشکل جدی رو به رو می شوند و آن این است که چگونه اعتقادات جدید را در فرد تثبیت کرده و مانع بازگشت وی به مبانی اعتقادی گذشته اش شوند. در این مرحله فرد تازه جذب شده تحت تأثیر شخصیت گذشته اش و همچنین در اثر کشش‌ها احساسی و عاطفی نسبت به محیط و فضای زندگی گذشته، دوستان و خانواده اش، همواره تمایل برای بازگشت به اعتقادات قدیمی خود دارد. رهبر فرقه جهت انجماد و تثبیت اعتقادات جدید در عناصر تازه جذب شده، اساساً **جداسازی روانی و حتی فیزیکی** آن‌ها از محیط زندگی گذشته در جهت ایجاد انزوا از گذشته و همچنین شیوه‌های کنترل و تغییر رفتار را به کار می‌گیرد. این مجموعه از شیوه‌ها «کنترل فکر» یا «کنترل ذهن» نامیده می‌شود.



سرانجام یک رهبر فرقه مخرب برای آن که زنان و مردان تازه جذب شده را تبدیل به مومی کند که بتواند هر زمان آن‌ها را به شکل دلخواه خود درآورد، چاره‌ای ندارد مگر آن که شخصیت فردی آن‌ها را عوض کرده و آن‌ها را با شخصیت جمعی فرقه جایگزین سازد. این کار توسط کنترل عواطف یا ایجاد و به کارگیری هیجانات و احساسات انجام می‌گیرد که آن را **شستشوی مغزی** می‌نامند.

ممکن است یک فرقه مطابق با ترتیب این سه مرحله عمل نکند و بنا به شرایط، سوژه و نوع دامی که سر راه سوژه‌هایش پهن کرده مثلاً از عواطف که از ابزارهای شستشوی مغزی است در همان مرحله اول برای جذب استفاده کند.

برداشت از کتاب: **بن بست در استراتژی؛ شکست در تاکتیک**

نوشته: دکتر ناصر شعبانی صفحه‌های: ۵۱۴ و ۵۱۳

تنظیم مطلب: عاطفه نادعلیان

دیدار صمیمانه با خانواده **قاسم نجف زاده** عضو اسیر رجوی در آلبانی



انجمن نجات مرکز گیلان - ۱۶ آبان ۱۳۹۶

عیادت از خانم **فاطمه خدمتگزار** مادر سالمند و چشم انتظار

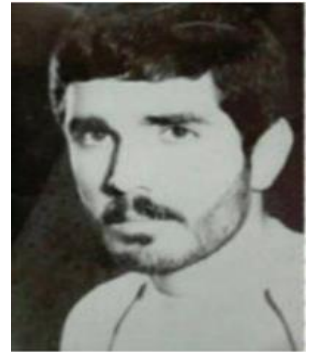
قاسم از اعضای اغفال شده قدیمی فرقه رجوی است که تمام عمر و جوانی اش را به پای افکار ماکیاولیستی و جاه طلبانه رجوی به بطالت گذرانده است.

دقیقاً به خاطر دارم که برای اولین بار ۳۰ سال قبل یعنی عید ۱۳۶۶ در یکی از پایگاه های رجوی در کرکوک بود که با وی دیدار داشتم و آشنا شدم، او تعریف می کرد که متعاقب شروع اعمال تروریستی رجوی در آغازین ده شصت متواری و در به در شده و



بعد از تحمل بسا شدايد بالاخره خودش را به كردستان و از آنجا به عراق رسانده است و با ترك خانه و خانواده خاصه مادرش روانه ناكجا آباد گشته است.

خانم **فاطمه خدمتگزار** مادر دردمند و چشم انتظار گيلك از اولين مادراني بود كه ۱۰ سال پيش در دفتر انجمن نجات گيلان افتخار ملاقات با ايشان را داشتم و از جگرگوشه اش كه رجوي خائن به اسارت برده بود توانستم برايش صحبت كنم و خاطراتي را بازگو كنم .



بنا به اطلاع رسانی آقا عسگر از دیگر فرزندان این خانواده رنج دیده از ظلم و جور رجوی و مرتبط با انجمن نجات گیلان، مطلع شدم که مادر احوال خوشی ندارند و از برای در آغوش کشیدن دلبنده اسیرش بسیار بی قراری می کنند و در بستر بیماری با چشمانی گریان و منتظر لحظه شماری می کنند.

در دیدار بسیار صمیمانه با مادر چون ضمن حال و احوال و عرض ادب و احترام از وضعیت فرزندش در آلبانی برایش صحبت کردم مبنی بر این که قاسم الحمدلله از فضای ناامن لیبرتی و عراق به سلامت خارج شده و هم اکنون در آلبانی به سر می برد. خوشبختانه قاسم از اعضای ناراضی بوده و برای خروج مترصد فرصت مناسب می باشد. همچنین از روند رو به اضمحلال و فروپاشی رجوی ها و ریزش فرایندهای نیروهای خسته و سرگردان برایش توضیح دادم و آرزو کردم که به لطف خدا و همت قاسم ان شاءالله که به زودی زود عزیزشان با ترک مناسبات فرقه ای رجوی به دنیای آزاد ورود بکند و طبعاً تماس و دیداری هم با مادر چون داشته باشد و دلشان را شاد کند.

مادر چون هر چند دردمند و چشم انتظار بودند ولیکن از روحیه خیلی بالا برخوردار بودند و نسبت به رهایی دلبندهشان بسیار امیدوار می باشند. به مجرد دیدارمان بسیار شادمان شدند و گفتند: "به منزل خودتان خوش آمدید! واقعاً با دیدنتان خیلی خوشحال شدم خاصه که همسرتان هم تشریف آوردند. الان مدتی است که به درخواست و خواهش خودم از فرزندم آقا عسگر، منتظر آمدنتان بودم. حقیقت از ده سال پیش که نزدتان آمدم به خاطر بیماری سخت خصوصاً پا درد و کمر درد دیگر نتوانستم دفترتان بیایم و الان که شما تشریف آوردید خیلی خیلی خوشحالم کردید طوری که احساس می کنم فرزندم به عیادت آمده است. فقط می خواهم بدانم می شود ان شاءالله روزی برسد که قاسم هم پا توی خانه اش بگذارد تا من بتوانم قبل از مرگم در آغوش بگیرم و یک دل سیر ببوسمش... (توأم با ناراحتی و گریه)"

آقا عسگر ضمن دلداری دادن و نوازش مادر گفتند: "با وجودی که همه فرزندان مادر کم و بیش کنارش هستیم و بنا به وظیفه مان به ایشان رسیدگی می کنیم و خواهیم کرد و همزمان یک پرستار اختصاصی هم برایشان گرفته ایم ولی مادر دلتنگی می کنند و از بابت دوری و چشم انتظاری قاسم خیلی بی تابی می کنند طوری که این اواخر مدام از من می خواستند که حتماً به منظور دیدار و گفتگو با شما به دفتر انجمن بروند یا این که از شما جهت دیدار به منزل مان دعوت کنیم که خوشبختانه امروز لطف کردید و به ملاقات مادر جون آمدید."

مادر جون ادامه صحبت آقا عسگر را پی گرفتند و افزودند: "من برای بچه هایم بمیرم. همه جور به من رسیدگی می کنند و مطلق احساس کمبود ندارم به غیر از دوری قاسم و چشم انتظاری که دارم. آقای پوراحمد می دانم مادرتان هم خیلی چشم انتظاری کشید و قبل از این که شما را ببیند به رحمت خدا رفتند. من مادر هستم و می فهمم مادرها به واسطه این که جگرگوشه شان توسط رجوی به گروگان رفته اند؛ چه غصه بزرگی توی دلشان هست و عذاب می بینند. باور کنید آقای پوراحمد من اصلاً شب ها خواب ندارم تو رختخواب که می روم مدام در فکر قاسم... مدام خاطرات کوچکی و نوجوانیش را مرور می کنم و با خود گریه می کنم تا این که مقداری آرام می گیرم و به خواب می روم. الهی خدا از رجوی نگذرد که این طوری دارد عذاب مان می دهد. دنیا حساب و کتاب دارد این طوری که نمی ماند و باید حسابش را پس بدهد و تاوان این همه نامردی هایش را به جان بخرد. من اهل نفرین کردن نیستم و می سپارمش به خدا که هر چه لایقش هست کف دستش بگذارد. فقط دعا می کنم تا قبل از مرگم اگر فرزندم را ندیدم حداقل اجازه داشته باشه و بتواند یک تماس تلفنی با من بگیرد و خوشحالم کند. همین را از خدا می خواهم و هیچ ..."

بعد از دو ساعت گپ و گفتگوی صمیمانه؛ با آرزوی شفای عاجل و طول عمر با عزت برای مادر جون و رهایی تمام اسرای گرفتار در فرقه رجوی خاصه قاسم نجف زاده و بازگشت شان به وطن و آغوش خانواده از مادر جون و آقا قاسم خداحافظی کردیم.

پوراحمد



مجامع حقوق بشری، اسرای فرقه رجوی را دریابند.

سمیرا شیخ منصوری: مطمئن هستیم که برادر **نصار** عاشق خانواده اش است

انجمن نجات مرکز خوزستان - ۱۶ آبان ۱۳۹۶

در آخرین سفری که به همراه خانواده ها به عراق برای حضور در اطراف لیبرتی به امید دیدار با عزیزانمان داشتیم یک بار نفرات کمیساریا که داشتند وارد لیبرتی می شدند جلوی آن ها را گرفته و علت حضور خودمان را به آن ها گفتیم که قرار شد فردای آن روز آن ها دیداری با نمایندگان خانواده ها در بغداد داشته باشند. همه خانواده ها نامه هایی را تنظیم کردند و یک درخواست مشترک از کمیساریا داشتند: ایجاد زمینه برای دیدار و تماس با فرزندانمان.



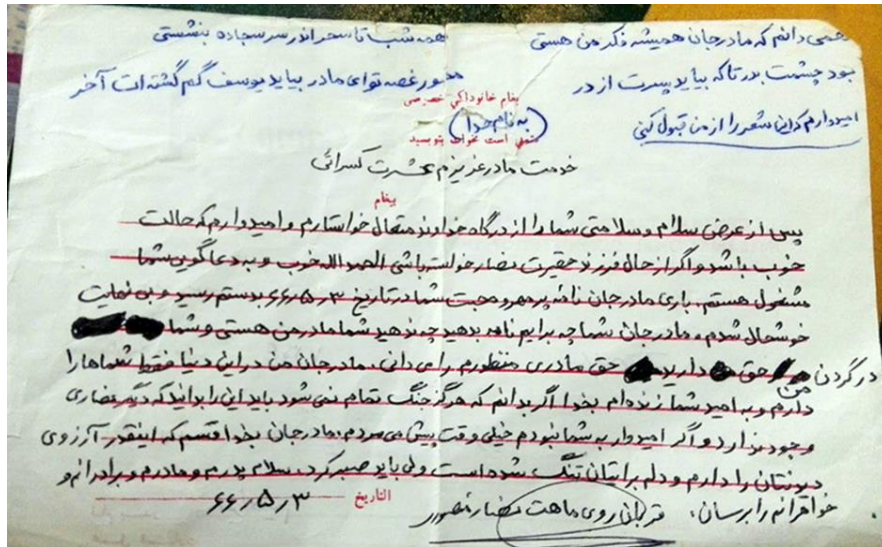
اما نمایندگان کمیساریا در پاسخ درخواست ما گفته بودند: "مسئولین سازمان می گویند افراد درون کمپ نمی خواهند با کسی دیدار کنند!! و ما هم نمی توانیم در این رابطه کاری کنیم."

البته وقتی در این دور و زمانه نهادهای حقوق بشری در کنترل کشورهای حامی تروریسم باشد بهتر از این هم از آن ها پاسخی نخواهید شنید. اما صرف نظر از این، من مطمئن هستم که رهبران گروه رجوی دروغ گفته و می گویند که اعضا حاضر نیستند با کسی دیدار کنند زیرا اولاً ما کسی جز خانواده های همان نفرات داخل کمپ نبودیم ثانیاً باز با توجه به شناختی که از برادر خودم دارم می دانم که رهبران مجاهدین دروغ می گویند. چرا آن ها برای اثبات ادعای خود افراد درون کمپ را نیآوردند تا مستقیماً همین حرف را به خود ما بزنند؟ آن ها که بچه نبودند. برادر **نصار** فردی بسیار عاطفی بود که حتی یک بار بیرون از منزل و بدون حضور در کنار خانواده شام نمی خورد. اگر این حرف سران گروه رجوی درست است پس باید جواب دهند که در این سال ها چه بر سر برادرم آورده اند که حاضر نیست با خانواده اش دیدار کند چون تا وقتی برادرم در اردوگاه اسرای جنگی بود مرتب



برایمان نامه می نوشت و از دلنگی های خودش از بابت دوری از خانواده اش می گفت که به عنوان نمونه نامه او را که در تاریخ ۶۶/۵/۳ از اردوگاه اسرا برایمان نوشته و فرستاده در اینجا می آورم:

او در بخشی از نامه اش نوشته: "مادر جان شما به گردن من حق دارید، به امید شما زنده ام و اگر به امید شما نبود تا حالا مرده بودم و دلنگ دیدارتان هستم."



حالا رجوی از زمانی که برادرم را با فریبکاری به کمپ های خود برد با او چه کار کرد که دیگر حتی یک نامه هم بعد از آن برای ما نفرستاد؟! واقعاً تا چند سال فکر می کردم برادرم بی عاطفه شده که دیگر نامه برایمان نمی نویسد اما وقتی از دیگر خانواده هایی که فرزندان شان در اسارت گروه رجوی بود شنیدیم که می گفتند طی سال ها نه تنها نامه ای از عزیزشان دریافت نکردند بلکه خبری از وضعیت شان ندارند تازه متوجه شدم که برادرم مقصر نبوده و این رجوی بوده که برادرم را با نیرنگ و فریب به اردوگاه خود برد و طی سال ها یک بار هم به او اجازه نداد تا همانند دورانی که در اردوگاه عراق بود برای خانواده اش نامه بنویسد و یا با آن ها دیدار داشته باشد.

رجوی شاید واقعاً چه ترسی از دیدار ما با عزیزانمان داشت؟ چرا الان که در آلبانی ساکن شدند باز می خواهد امثال برادرم را در بند خود نگاه دارد؟ آیا دیگر رنج مصیبتی که سال ها در عراق بر او و بقیه تحمیل کرد بس نبود؟ چرا رجوی نمی گذارد برادرم باقی مانده عمرش را آن طور که خودش می خواهد سپری کند؟ مریم شیطان صفت باید بداند که آه دل همه مادران و پدران پشت سرش می باشد. مسعود و مریم رجوی و تمام سرکردگان گروهش باید بدانند که تا ابد آن ها مورد لعن و نفرین خانواده ها هستند. بهتر است این را نیز بدانند که ما خانواده های رنج دیده از ظلم رجوی هرگز دست از تلاش برای آزادی عزیزانمان برنخواهیم داشت. همین جا می خواهم به برادر عزیزم **نصار منصور** بگویم:

می دانم که تو هنوز عاشق خانواده ات هستی و ما هم تو را دوست داریم! همه خانواده و به خصوص مادرمان چشم به راه تو هستند.

همیاری مرهم نیست دردی را دوا نمی کند



انجمن نجات مرکز مازندران - ۱۶ آبان ۱۳۹۶

فرقه رجوی این روزها برنامه ای را به نام همیاری در سیمای خویش استارت زد گویا افرادی در اقصی نقاط دنیا هستند که به فرقه کمک مالی می دهند در حالی که این کمک ها اولاً سناریوی از پیش ساخته است به اصطلاح می خواهند وانمود کنند در بین مردم ایران جایگاهی دارند در حالی که همه عالم و آدم خبردار شدند منفورتر از فرقه رجوی در بین مردم ایران کسی را نمی شناسند.

این حرکت ها که با اسم همیاری در سیمای دروغین به نمایش گذاشتند به نوعی می خواهند اظهار کنند اولاً ما هنوز هم در بین مردم جایی داریم اگر در داخل چند تا عکس نه در شهرها اغلب در بیابان های که نفس کشی حضور ندارد، نمی دانم برای حیوانات وحشی نمایش می دهند و از چهارپایان حمایت می طلبند یا خیر!! یا از روی ترس است و یا رفع تکلیف برای آن دسته از افرادی که از سر گمراهی فریب خوردند و پولی به ازای کارشان دریافت کرده اند!! جریانی که در جامعه نتواند بیلان کارش را معرفی کند آیا می تواند ادعای جایگزینی داشته باشد؟ این روزها اگر چه رهبران فرقه در بلندگوی تبلیغاتی خویش بی وقفه شعار سرنگونی می دهند قابل فهم است این نوع تاکتیک ها تاکتیک فرار به جلو است طی سالیان امتحان شد، دستشان کاملاً رو شده است، دیگر کسی برای شعارهایشان ارزشی قائل نمی شود.

دوماً می خواهند با این گونه برنامه ها به نیروهای خود مخصوصاً در آلبانی روحیه بدهند و در بهترین حالت آن ها را با این حرکات مضمئن کننده سرگرم کنند، اما واقعیت فرقه بیانگر خرابی اوضاع نا به سامان درونی اش است که با هیچ مرهمی درمان پذیر نیست.

اگر دو تا چهار تا حساب کنیم ولخرجی که فرقه در پهنه سیاسی می کند درآمد های از نوع همیاری یک هزارم آن ولخرجی های که به حساب دیپلمات های ریز و درشت آمریکایی پرداخت می شود را پر نمی کند. به راستی هزینه سنگین شخصیت ها و دیپلمات های از دور خارج شده و مستعفی که در برنامه های مریم قجر دعوت می شوند از چه منابعی تأمین می شود آیا از طریق همیاری است یا دست پنهان دیگری در کار است؟

ناگفته نماند خیلی روشن است تا وقتی صدام بود از جانب صدام به وفور بابت مزدوری حق الزحمه دریافت می کردند مبالغ آن بسیار هنگفت بود. بعد از سرنگونی صدام فیلم های خیلی خیلی محرمانه و سری که رابطه و ملاقات های رهبران فرقه با فرماندهان و مقامات عالی رتبه حزب بعث را نشان داد برملا شد. خیلی ها آن فیلم ها را مشاهده کردند و برای همه روشن شد رجوی که دائم دم از استقلال مالی و اقتصادی می زد فریبی بیش نبود وابستگی او همه جانبه برای همه عیان شد.

اما اکنون رجوی از چه منبعی و کانالی تغذیه می شود آیا غیر از عربستان و اسرائیل منابع دیگری را می شناسید؟

بنابراین برنامه همیاری یک بازی عوام فریبانه بیش نیست.

من فکر می کنم حتی آن افرادی که هنوز هم اسیر فرقه هستند مخصوصاً در آلبانی، آن ها هم دیگر اعتقادی به فرقه ندارند و آگاه و واقف هستند که دیگر این بازی های کودکانه کسی را مرعوب خودش نمی کند بنابراین فرقه رجوی باید به فکر خودش باشد تا کلاه اش را باد نبرد.

گلی

مصاحبه ی یک کانال تلویزیونی آلبانی با

دو نفر از جدانشدگان جدید از فرقه رجوی در تیرانا



پیوند رهایی - ۱۶ آبان ۱۳۹۶

یکی از کانال های تلویزیون آلبانی با دو نفر از جدانشدگان اخیر از فرقه ی رجوی در تیرانا آقایان **بهمن اعظمی** و **سعد الله سیفی** مصاحبه ای با ترجمه به زبان انگلیسی و سپس ترجمه ی آن ها به زبان آلبانیایی توسط خود تلویزیون به عمل آورده و در زیر ترجمه ی مقدمه ی تلویزیون در بیان موضوع مصاحبه را ملاحظه می کنید.

حصار / شکنجه در اردوگاه مجاهدین در تیرانا دو نفر فراری دوشنبه، ۰۶ نوامبر ۲۰۱۷، ساعت ۱۸:۵۳ با تلویزیون Tema آلبانی صحبت کردند.

دو تن از مجاهدین ایرانی که از کاخ یزبیرست فرار کرده اند، جایی که هزاران نفر هستند، تجربیات خود را در تیرانا اعتراف می کنند. در یک ماجرای منحصر به فرد که آن ها به تلویزیون Tema شرح دادند آن ها بیان کردند که چگونه رویاها و افکار خود را به رهبران سازمان مجاهدین باید گزارش می کردند و سپس هزاران نفر در اطراف آن ها گرد آمده و به آن ها می خندیدند یا مسخره شان کرده و یا به آن ها فحش و ناسزا می گفتند.

فعالیت های سه نجات یافته از فرقه رجوی در آلبانی



بنیاد خانواده سحر - ۱۷ آبان ۱۳۹۶

دو نجات یافته از فرقه رجوی در آلبانی به نام های **بهمن اعظمی** و **سعدالله سیفی** که اخیراً فرار کرده اند، همراه با **عادل اعظمی** که از انگلستان به آنان پیوسته بود، هر سه از اهالی کرمانشاه، در طی یک سلسله فعالیت های افشاگرانه در تیرانا به اقدامات زیر دست زدند:

- دو مصاحبه جداگانه با رسانه گزتا ایمپکت
- یک مصاحبه تلویزیونی
- دو ملاقات با کمیساریا و رمسا
- دعوت از کمیساریا و رمسا برای بازدید از هتل محل اقامت نجات یافتگان از فرقه رجوی و همراهی با آنان در این بازدید
- دو ملاقات با وزارت کشور آلبانی
- ملاقات با سفارت آمریکا در آلبانی
- ملاقات و ارتباط با اصحاب رسانه ها و ارگان های غیر دولتی در آلبانی

افراد یاد شده در تمامی مصاحبه ها و دیدارها موارد زیر را مطرح نمودند:

- شرح مشکلات اروپا با آلبانی و نگرانی های مطرح شده در این خصوص شامل حضور یک فرقه تروریستی در خاک این کشور
- حفاظت از جدانشدگان در آلبانی و تأمین آنان توسط دولت این کشور
- معرفی بنیاد خانواده سحر در تیرانا به دولت آلبانی و سفارت آمریکا و ملل متحد به عنوان راه حل مشکلات موجود
- ابراز نگرانی از بابت قرارداد مخفی بین مجاهدین خلق و برخی طرف های سیاسی که ظاهراً نوعی برده داری نوین را تضمین می کند. چرا مفاد این قرارداد که در ژنو امضا شده و مدام به آن اشاره می شود باید سری باشد؟
- طرح نیاز به رسیدگی های حداقل به افراد جدانشده (حتی در حد یک زندانی)، مثلاً دادن سرپناه، رسیدگی های صنفی و درمانی، ترتیب دادن ملاقات با خانواده و ... تا افراد مجبور نباشند مجدداً به درون فرقه برگردند یا احیاناً ترس از جدا شدن داشته باشند.



در این ملاقات ها که همراه با نماینده بنیاد خانواده سحر انجام شد از جانب خانواده های دردمند و رنج کشیده از طرف های مقابل خواسته شد تا توافق های انجام شده بین خودشان را روشن سازند و از هر گونه اقدام غیرقانونی و ضد انسانی پرهیز نمایند و همچنین جلوی خانواده ها و دوستان اسرا را نگیرند و اجازه دهند تا به کمک عزیزانشان بیایند.

نماینده بنیاد خانواده سحر تأکید نمود که در حال حاضر در آلبانی مقامات مسئول نه کمک می کنند و نه حتی اجازه کمک می دهند تا خانواده ها خود به کمک عزیزانشان اقدام نمایند.

مسئولین در همه موارد قول همکاری دادند و مطرح نمودند که خودشان هم می دانند که روند فعلی اشتباه است و نیاز به بازنگری دارد. آنان گفتند که منتظر ارتباطات بعدی و اقدامات مشترک با بنیاد خانواده سحر به نمایندگی از خانواده ها هستند.



در ملاقات ها این نگرانی ابراز گردید که آمریکا و آلبانی تا جایی که به نمایندگان پارلمان اروپا اطلاع داده شده بود قرار بود این گروه را به تدریج منحل نموده و نفرات را به زندگی عادی باز گردانند، اما تا جایی که مشاهده می شود نه تنها این کار صورت نگرفته بلکه کوچکترین قدمی هم در این رابطه برداشته نشده و این امر موجب نگرانی کشورهای اروپایی خصوصاً اتحادیه اروپا گردیده است. این نگرانی در اروپا رو به رشد است که یک فرقه تروریستی از مرزهای ایران دور شده و با حفظ تشکیلات فرقه ای و تروریستی به داخل خاک اروپا منتقل شده است.

طرف های مربوطه گفتند که در جریان نگرانی فزاینده نمایندگان پارلمان اروپا در خصوص حضور فرقه رجوی در داخل خاک اروپا هستند و می دانند که نگرانی از بابت امنیت اروپا در میان آنان جدی است و این از مسائلی است که اگر به صورت مطلوب حل نشود مانع ورود آلبانی به اتحادیه اروپا خواهد گردید.

در خصوص جدادشدگانی که به صورت غیرقانونی از آلبانی خارج شده و هم اکنون به مشکلی برای دستگاه های امنیتی کشورهای مجاور بدل گشته است نیز صحبت شد. از بنیاد خانواده سحر خواسته شد تا به نجات یافتگان توصیه شود به هیچ عنوان اقدام به خروج غیرقانونی از آلبانی نکنند چرا که مسائل را به مراتب پیچیده تر خواهد کرد. جدادشدگان بهتر است تلاش کنند تا مسائل خود را از طرق قانونی در داخل خاک آلبانی حل نمایند.

... مجاهدین خلق، آفتاب پرست هایی کهنه کارند و وقتی در برابر هواداران چپ افراطی قرار می گیرند، انقلابی می شوند و وقتی با مسلمانان صحبت می کنند دم از اسلام می زنند؛ با فمینیست ها از حقوق زنان می گویند و در حضور لیبرال ها، از دموکراسی داد سخن می دهند. در کنار دشمنان امپریالیسم از دشمنی دیرینه خود با آمریکا می گویند و با دوستان آمریکا از دوستی با آمریکایی ها حرف می زنند....

به اقرار رهبران سازمان، مجاهد خلق کسی است که هر چیز را نداند و نفهمد. یک اصل را به طور تمام و کمال باید بفهمد و به کار بندد و آن اصل انطباق است که البته از این اصل در جهت انحراف حقایق استفاده می کنند. «هر وقت لازم باشد می توان هر چیز حتی مسلمان بودن را منکر شد.» پس دروغ یک اصل می شود؛ دروغ به همه کس و راجع به همه چیز و برای یک هدف معین که عبارت از تقدیس شخصیت رهبران سازمان، مسعود و مریم رجوی است....

مسعود و مریم که تمام فرصت های تاریخی را از دست داده اند و نتوانسته اند به آرزوی دیرینه خود که همانا حکومت بر ایران است نائل شوند ناگزیر بر همان معدود افرادی که برایشان باقی مانده اند حکومت می کنند. یکی رهبر بزرگ و پیغمبر خود خوانده و دیگری رییس جمهور ایران می شود سازمان در افراطی گری ثابت قدم است و مسعود رجوی با جدیت تمام راه خود را می رود و هر چیزی را در این مسیر ویران می کند تا به مقصد برسد.

برداشت از کتاب: اسیر در زنجیر دروغ

نویسنده: آنتوان گسلر

ناشر: مؤسسه جام جم

صفحه های: ۴۱ و ۴۲



نان قرض دادن تروریست‌ها

مجید مربایان - بنیاد هایلیان - ۱۵ آبان ۱۳۹۶

ماهیت گروه های تروریستی در بحران آفرینی و حیات در سایه ی بحران است. تاریخ نشان داده است که گروهک های تروریستی یا عامل بحران و تنش هستند یا از بحران ها حمایت کرده و آن ها را تشدید می کنند. این ویژگی در خصوص دولت هایی که از تروریسم حمایت کرده و دستی بر آتش تروریسم دولتی دارند نیز صادق است و این دقیقاً نقطه تلاقی گروهک های تروریستی و دولت های تروریست است.

دقیقاً از این منظر است که نقطه اشتراک گروهک های تروریستی تکفیری منطقه، گروهک تروریستی منافقین و دولت های حامی تروریسم از جمله عربستان سعودی و دولت های بالذات تروریست همچون رژیم صهیونیستی مشخص می شود. شاید از منظر ایدئولوژی این گروهک ها و دولت تفاوت هایی با یکدیگر داشته باشند اما آنچه ایشان را به هم پیوند داده است نقطه ی اشتراکشان در بهانه ی حیاتشان است.

رژیم صهیونیستی که بیشترین سابقه را در ترورهای سازمان یافته دارد برای ادامه حیات نامشروعش، نیاز به بحران آفرینی در کشورهای منطقه غرب آسیا دارد. ثبات و آرامش در منطقه، مهم ترین تهدید برای بقای این رژیم است. سرگرم شدن دولت ها و ملت های منطقه به بحران های داخلی و کشمکش های منطقه ای زمان را به نفع صهیونیست ها پیش می برد. دیکتاتوری و استبداد آل سعود نیز در سایه آرامش و ثبات است که تهدید می شود. ثبات در کشورهای مترقی و دموکرات منطقه همچون ایران و عراق این دو کشور را به الگویی برای دیگر ملت های منطقه تبدیل می کند و موجب خیزش های مردمی در کشورهای می شود که تحت حکومت رژیم های موروثی استبدادی هستند.

این حکومت ها برای حفظ ظاهر و عدم دخالت مستقیم در ایجاد ترور و وحشت نیاز به ابزار دارند. بی شک گروه های تمامیت خواه که برای نیل به اهدافشان به هر وسیله ای چنگ می زنند بهترین ابزار برای پیشبرد اهداف رژیم های تروریستی هستند. به بازی گرفتن جریان ها و گروه های تکفیری بومی برای بحران آفرینی در عراق و سوریه ابزاری کاربردی برای در امان ماندن از اتهام حمایت از تروریسم است. از طرفی دیگر گروهک منافقین نیز برای این که همچنان بتواند برای ادامه حیاتش از کمک های غربی عربی برخوردار شود می بایست خود را در تمامی مسائل منطقه ای صاحب نظر قرار دهد. خواه موضع گیری اش در مسائل منطقه ای محلی از اعراب داشته یا نداشته باشد.



حمایت گروهک منافقین از گروه های تروریستی در عراق و سوریه، حمایت از همه پرسى در کردستان عراق، همراهی همه جانبه از دولت سعودی و بی تفاوتی در برابر جنایت های رژیم صهیونیستی که مصداق حمایت از این جنایت هاست، همه نشان دهنده ی این است که **تروریست ها علی رغم تفاوت های ظاهری در پشتیبانی از وحشت و جنایت، یکدیگر را همراهی می کنند.**

حزب سیاسی یا سازمان نظامی

از جمله مهم ترین اقدامات سازمان مجاهدین خلق در بدو پیروزی انقلاب اسلامی اقدامات نظامی وسیع و همه جانبه بود. تشکیلات مجاهدین پیش از آن که به عنوان یک حزب سیاسی مطرح باشد، به یک دستگاه شبه نظامی تبدیل شده بود و هم افزایی این مشی با خوی خشن و چریکی اعضا، باعث شد تا پیش بینی های هم بندی های اعضای سازمان مجاهدین خلق مبنی بر احتمال درگیری فیزیکی آن ها با نظام، یک قدم به واقعیت نزدیک تر شود.

خط جمع آوری سلاح و سرقت اسلحه از پادگان ها در نخستین روزهای انقلاب اسلامی، تشکیل یگان های نظامی موسوم به میلیشیا، جذب نیروهای تشکیلاتی پرتحرک و تربیت مبارز حرفه ای همگی مُمهر تأییدی بر پروژه ی مشروعیت قهقرایی بود.

... در سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ سازمان به اندازه ای سلاح، مهمات و دیگر ادوات نظامی مانند وسایل مخابراتی اندوخته بود که به راحتی می توانست یک گروه شبه نظامی را تا سال ها تغذیه کند. سران سازمان در اکثر شهرهای ایران به خصوص در شهرهای بزرگ مانند مشهد، شیراز، اصفهان و تبریز و در شمال کشور سلاح جمع آوری کرده بودند....

... با وجود این که کمیته های انقلاب اسلامی وظیفه داشتند تمامی گروه ها را خلع سلاح کنند، سازمان مجاهدین خلق برای اعضای مسلح خود "آیین نامه ی حمل و نگهداری سلاح" و به مسلح بودن اعضای خود رسمیت داد. خط جمع آوری سلاح توسط سازمان مجاهدین خلق، موجب افزایش شکاف ها و نشان دهنده ی تصمیم قطعی سازمان مجاهدین خلق برای درگیری قریب الوقوع با نظام تازه تأسیس بود.

... از بارزترین اقدامات سازمان مجاهدین خلق در فاز سیاسی تشکیل ارتش چریکی نیمه وقت موسوم به "میلیشیا" در پاییز سال ۱۳۵۸ بود. اگر چه بهانه ی تشکیل میلیشیا ی سازمان مقابله با حمله ی احتمالی امریکا بود، لیکن اندکی بعد مشخص شد نوک پیکان میلیشیا کاملاً به سوی نظام جمهوری اسلامی و حاکمیت نظام نشانه رفته است. سازمان مجاهدین خلق طی اطلاعیه سیاسی - نظامی شماره ۲۳ به تاریخ ۲ آذر ۱۳۵۸ با عنوان "آماده باش همه ی واحدهای انقلابی و ضرورت بسیج تمام خلق و سازماندهی میلیشیا ی مردمی" خبر از تشکیل میلیشیا داد....

برداشت از کتاب: عملیات مهندسی

مؤلفان: محمد حسن روزی طلب، محمد محبوبی

صفحه های: ۴۳، ۴۷، ۴۹ و ۵۳

مصاحبه با بهمن اعظمی نجات یافته از فرقه رجوی در آلبانی



بنیاد خانواده سحر - ۲۱ آبان ۱۳۹۶

مصاحبه اختصاصی بنیاد خانواده سحر با آقای بهمن اعظمی که به تازگی از فرقه رجوی فرار کرده و نجات یافته است، به صورت خلاصه با ویراستاری در زیر از نظر تان می گذرد:

من بهمن اعظمی متولد ۱۳۴۸ در کرمانشاه هستم. به خاطر فقر و بدبختی هایی که می دیدم و این در من سنگینی می کرد و نمی توانستم بی تفاوت باشم برای درآمد و زندگی بهتر به ترکیه رفتم. من یک ارتباطی با فردی از سازمان مجاهدین خلق در ترکیه پیدا کردم و با او آشنا شدم و او مرا با وعده و وعید به عراق برد و سپس ناخواسته گرفتار سازمان شدم.

در آنجا دیدم که تمام وعده ها فریب بود و آن چیزهایی که سازمان به ما می گفت تماماً دروغ بود و من از همان ابتدا می خواستم جدا شوم ولی امکان آن نبود و در واقع مرا ترساندند. تا وقتی که در عراق بودم جرأت فرار و جدا شدن نداشتم. وقتی که به آلبانی آمدم بعد از مدتی متوجه شدم که دیگر این امکان به راحتی وجود دارد تا بتوانم فرار کنم.

تکرار می کنم که سازمان مجاهدین خلق آن چیزی که می گوید نیست و ۱۸۰ درجه با آن فرق می کند و حیف که دیر به این نتیجه رسیدم که راه فرار وجود دارد. من در سال ۱۳۷۰ وارد سازمان شدم و کمتر از یک ماه پیش در سال ۱۳۹۶ فرار کردم و خودم را به کمیساریا رساندم. یعنی ۲۶ سال از بهترین سال های زندگی ام را به صورت شبانه روزی اسیر فرقه رجوی بودم.

شرایط فرقه الان در آلبانی حقیقتاً اسفبار است. دلیلی که قابل مشاهده است اینست که مریم رجوی مدام می آید و نشست می گذارد و التماس می کند تا بچه ها جدا نشوند. اما وضع خیلی از این خراب تر است که مریم رجوی بتواند کاری انجام دهد. همه درون تشکیلات مایوس و دلسرد هستند و امیدی برای پیروزی ندارند و آلبانی را پایان راه می دانند.



علت این که بعضی از نفرات بیرون نمی آیند اینست که عمری را در سازمان سپری کرده اند و تغییر در زندگی برایشان سخت است و علناً می گویند چند سال آخر عمرشان را هم مثل گذشته طی می کنند تا از این دنیا بروند.

سازمان مجاهدین خلق حداقل در این ۱۰ سال گذشته هیچ جذب نیرویی نداشته است در حالی که درصد بالایی از این فرقه جدا شده اند. الآن در آلبانی یک سیاق ثابت شده که هر هفته جدا شده باشیم و بعضاً ۲ الی ۳ نفر در یک هفته جدا می شوند.

آنچه مشاهده می شود اینست که سازمان فقط تلاش می کند تا نیروهایش بمانند و جدا نشوند و خط و برنامه دیگری ندارد. این هم به خاطر اینست که همه سازمان مجاهدین خلق را با نفراتش می شناسند و اگر نیرویی نباشد و اگر هواداری وجود نداشته باشد پولی هم به سازمان داده نمی شود. مریم رجوی به خاطر وجود همین نیروها است که توانسته خودش را مطرح کند و اگر همین نیروها نباشند در کل سازمان هم تمام شده است و مریم رجوی هم باید مانند شوهرش گورش را گم کند.

به نظر من مسعود رجوی ملعون مرده است و دیگر وجود ندارد. این را همه در تشکیلات می گویند و با هم صحبت می کنند ولی مخفیانه این کار را انجام می دهند چون هیچ کس جرأت این را ندارد که به صورت علنی اسم او را بیاورد یا سر او صحبت کند و اگر این کار را بکند باید جوابگو باشد چون این مرز سرخ سازمان است و مؤاخذه می شود و انواع تهمت ها نثارش می گردد، ولی اکثر نیروها در بین خودشان می پرسند که مسعود رجوی کجاست؟ چرا پیام علنی با صدا و تصویر خودش نمی دهد؟ در صورتی که آلبانی به مراتب امن تر از عراق است.

در پیامی که معلوم نیست مال خود رجوی بود یا نه، ولی به هر حال به اسم او داده شد، گفته شد امثال سال سرنگونی است. دلیل آوردند که امسال آمریکا به ایران حمله می کند و سازمان تنها آترناتیو ایران است. به نیروها گفتند صبر کنید یک سال دیگر همه چیز تعیین تکلیف می شود و با خوشی و شادی به ایران می رویم و شما هم افسران ارتش آزادی بخش هستید که باید جوانان را سمت و سو بدهید و سازماندهی کنید. واقعاً افراد را با خیالات واهی در هپروت نگاه داشته اند.

این سازمان مثل آفتاب پرست می ماند که مدام رنگ عوض می کند، در درون یک چیز است و در بیرون یک چهره دیگر دارد. خود نفرات در درون تشکیلات می دانند که تمام حرف هایی که مجاهدین خلق می زدند پوچ و تو خالی است. آن ها از آمدن نفراتی مثل مک کین و دیگر جنگ طلبان آمریکایی که میلیون ها دلار خرج آن ها می شود ناراضی هستند. علناً می گویند که چرا برای این آدم های شرور و جانی فرش قرمز پهن می کنیم ولی برای ده دلار هزینه ضروری به نفرات می گویند پول نداریم.

هیچ کدام از نفرات در درون تشکیلات از وضعیت موجود راضی نیستند اما راه نجاتی نمی یابند. خانواده ها در بین آن ها نیستند و حرف های افراد در درون محفل ها را نشنیده اند ولی حتی اگر به شکل و قیاقه آن ها که در خود فرو رفته و گرفته هستند نگاه کنند معلوم است که در ذهنشان چه می گذرد. تعداد زیادی از نجات یافتگان زن هستند، فرار برای زن ها به مراتب مشکل تر است چون مراقبت آنان خیلی بیشتر است. این زنان به زنان دیگر انگیزه داده اند تا خود را نجات دهند. در عراق امکان فرار زنان وجود نداشت.

شرایط جدادگان در بیرون از تشکیلات خیلی سخت است اما هرگز راضی نمی شونند به شرایط قبل برگردند. همگی می گویند احساس می کنند که تازه از غار بیرون آمده اند و برای اولین بار طعم آزادی را می چشند. از این بابت که پا به دنیای آزاد گذاشته اند خیلی راضی هستند و تمام سختی های آن را به جان می خرنند. افراد از بابت مسائل مالی و معیشتی به شدت تحت فشار قرار دارند چون پول آن ها را فرقه رجوی می دهد و به هر بهانه ای پول را قطع می کند. نمونه اش خود من که بی جهت مارک خائن زدند و این که مزدور ایران هستم و پولم را قطع کردند در حالی که تا آن زمان با هیچ کس ارتباط نگرفته بودم. من ابتدا قصد افشاگری نداشتم اما وقتی دیدم با من که عمری را با آن ها سپری کردم چه رفتاری کردند و چگونه مرا غریب، تنها و بی پول رها کردند، تصمیم گرفتم ماهیت این فرقه را برای همه روشن کنم و تا جایی که بتوانم این کار را خواهم کرد و به همه نشان خواهم داد که مسعود رجوی کذاب و دجال است و فرقه اش اسارتگاه می باشد.

پیام من به تمام دوستانم در درون تشکیلات، که بی اندازه دوستشان دارم و جز آن ها کسی را ندارم، این است: «درست است که در بیرون مسائل و مشکلات مالی هست ولی موضوع اصلی همان کلمه مقدس آزادی است. خانواده های شما در انتظار شما هستند و همین پشتوانه ای برای خود شما خواهد بود. نمونه اش اینست که من پولی از سازمان نمی گیرم ولی کمیساریا کمک مختصری می کند و دیگر نجات یافتگان همه جوهره هوایم را دارند. من این دنیای آزاد را با بهترین امکانات مجاهدین خلق عوض نمی کنم چون نوکر خودم و ارباب خودم هستم و تصمیم گیرنده خودم هستم. ای کسانی که اسیر فرقه رجوی هستید، بدانید که در آلبانی با آزادی تنها یک قدم فاصله دارید.»

من از بنیاد خانواده سحر و تلاش هایی که می کند تشکر می کنم. همچنین از سایت سحر که این فرصت را به من داد، تا بتوانم حرف های خودم که سالیان سال در خودم نگه داشته بودم را به خانواده های عزیزم برسانم، ممنونم.



از راست: بهمن اعظمی، آن سینگلتون، سعدالله سیفی و عادل اعظمی

آلبانی - تیرانا

چند جمله ای بعد از خارج شدنم از فرقه



ایران اینترلینک - ۲۱ آبان ۱۳۹۶

من سعدالله سیفی هستم، می خواستم اول این را بگویم که من از هیچ کس و هیچ ارگانی پول دریافت نمی کنم و فقط کمیساریا غذا و خانه برای من داده و مقداری پول که دوستانم به من داده اند و امروز فرقه به من مارک مزدوری می زند.

امروز که این را می گویم به خاطر این است که فرقه مرا در خیابان ول کرد و هیچ پولی بعد از ۳۰ سال به من نداد. من هم گفتم به خاطر این کار شما را تنبیه می کنم که با نفرات دیگر این کار را نکنید و شما را افشا خواهم کرد.

در ادامه مسائلی که با آن رو به رو بودم را به اطلاع هموطنان چه در خارج و چه در ایران می رسانم. البته؛ خیلی زیاد است ولی من در چند خط می نویسم.

فرقه رجوی و گماشته هایش موقعی که من اعلام کردم می خواهم جدا شوم قول و وعده کمک های مالی به من می دادند اما یک روز احمد واقف یکی از سران فرقه و چند مهره شناخته شده مرا صدا کردند و با تهمت و ناسزا به من مارک زدند که تو مزدور دولت ایران هستی.

جالب است، آدمی با سابقه نزدیک به ۲۶ سال می شود مزدور و با کلمات تحقیرآمیزی که در ادبیات مسعود رجوی بود من را به آن ها حواله می کردند. **من را بیرون گذاشتند چون من بارها از آن ها تقاضای رفتن کرده بودم، این طور می خواستند از دست**



من راحت شوندم که در جنگ سیاسی چیزی داشته باشند که بتوانند علیه من استفاده کنند. من که به دنیای بیرون پا گذاشتم هیچ کمکی به من نکردند و حتی یک لقمه نان هم نداشتیم و ندادند. در دل می گفتم مگر می شود بعد از نزدیک به ۳۰ سال یک دلار هم به من ندهند؟ یعنی ارزش این را هم ندارم؟ ولی خدا را شکر دوستانی در بیرون داشتم که من را از گرسنگی نجات دادند. بله، در نفرت بیرونی که از سازمان آمده اند هنوز شرافت هایی هست، خودشان هم در مضیقه هستند ولی آن شرافت هایشان نمرده است.

بعد از بیرون آمدن توانستم به دو دوست و تفنگدار قدیمی که از بچگی با هم بزرگ شده ایم بپیوندم. ما همدیگر را در بغل فشردیم که بعد از این همه سال آزاد شده ایم و در چند روزی که با هم بودیم تا صبح بیدار می نشستیم و خاطرات را با هم مرور می کردیم و کلی می خندیدیم. چون در فرقه که حق صحبت نداشتی چه برسد تا صبح. بعد هم به محل های تفریحی می رفتیم ولی هنوز باور نداشتیم که آزاد هستیم و بعد از سالیان آزاد شده ام. درست است که این دنیا سختی فراوانی دارد مخصوصاً ما که پول هم نداریم ولی مهم تر از همه چیز آزادی است که ما داریم و می توانیم برای خودمان تصمیم بگیریم.

به خودم قول دادم که تمام خاطرات گذشته که کم نیست را به تمام مردم بگویم. دنیای آزاد است و از هیچ کس هم نمی ترسم، هر اتفاقی هم برای من بیفتد مقصر اصلی فرقه است.



تلاش فرقه مخرب رجوی برای خروج از بن بست



E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

تلفن : ۰۲۱-۸۸۹۶۱۰۳۱

فکس : ۰۲۱-۸۸۹۶۵۲۱۸

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹